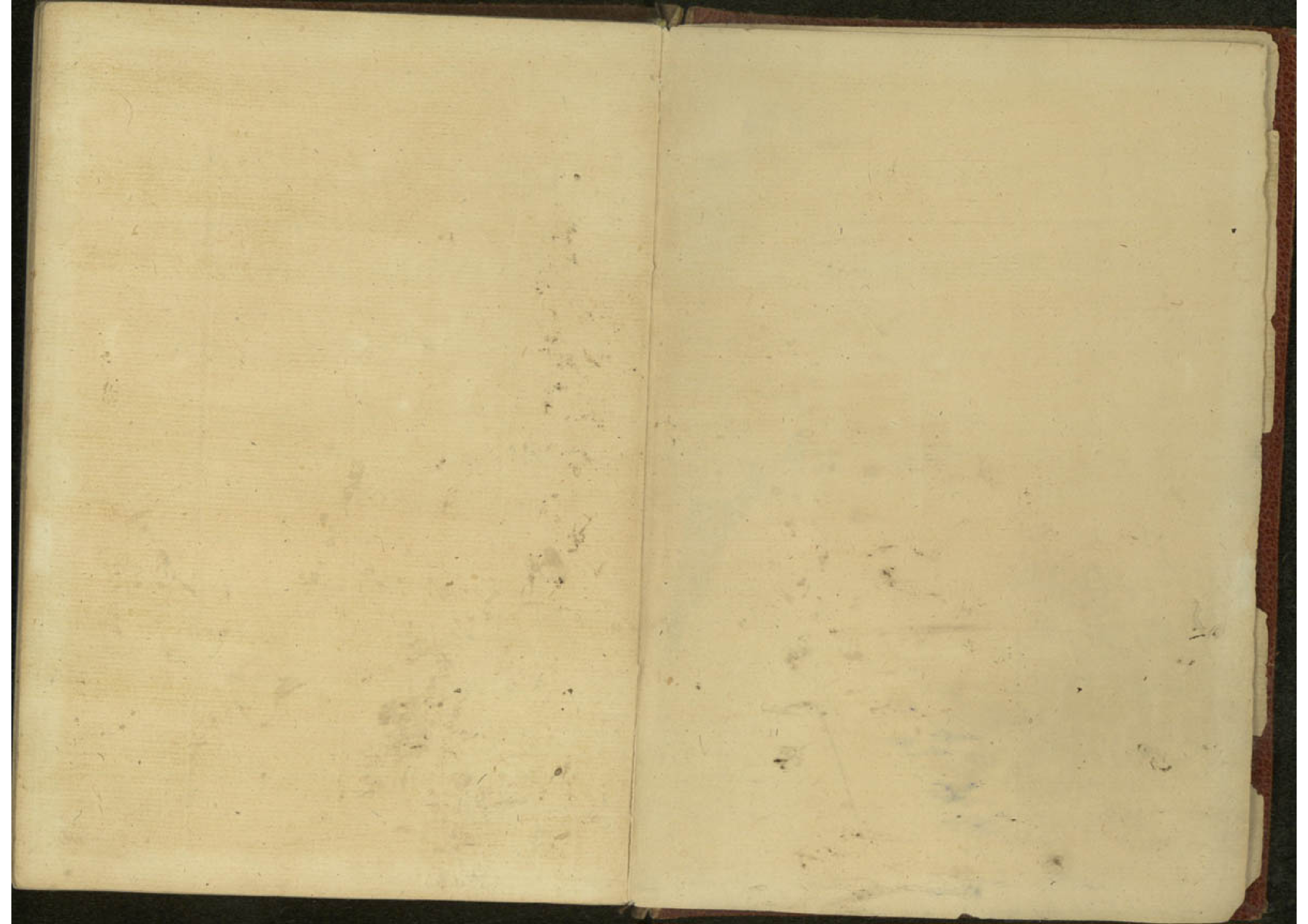
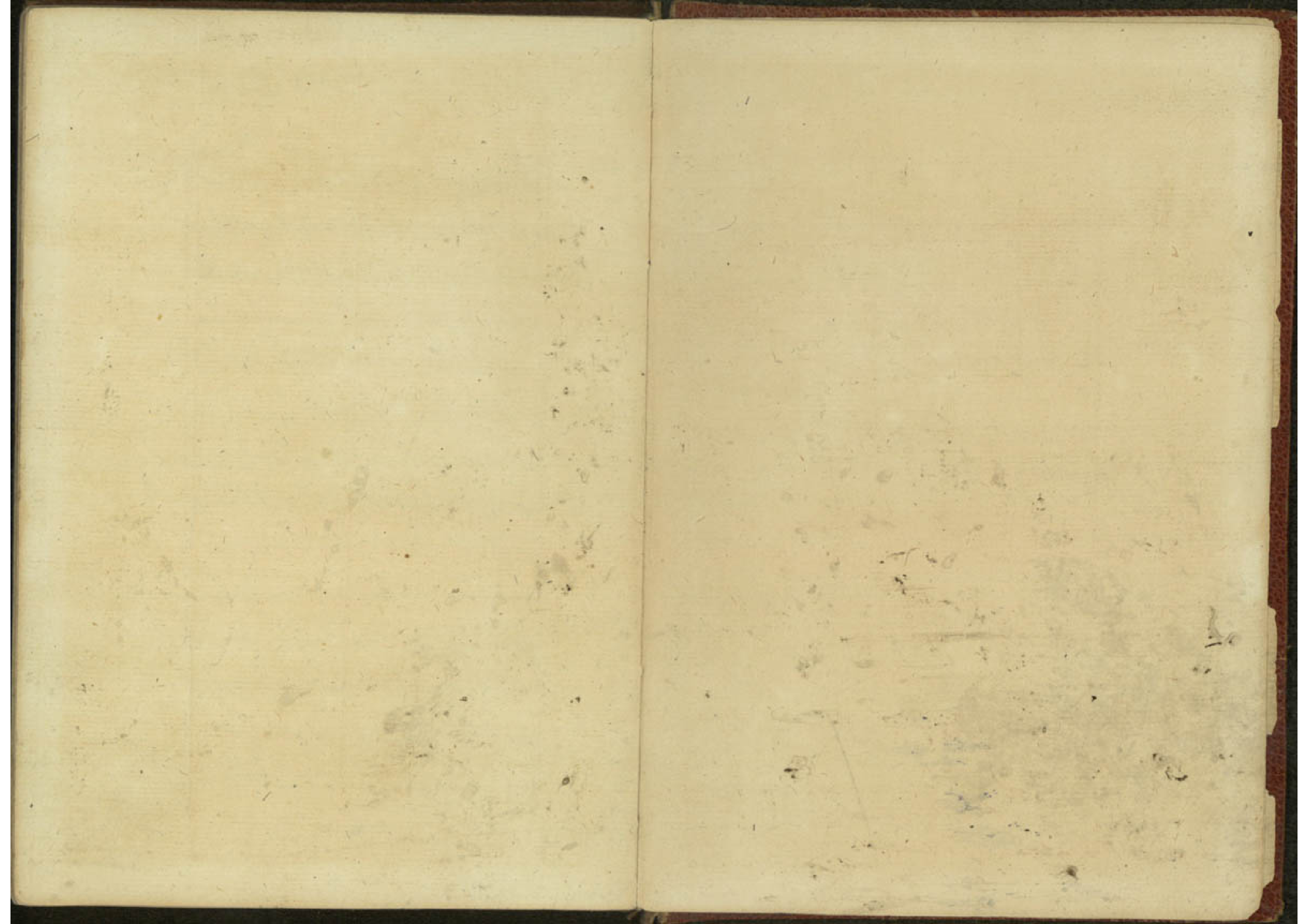

بازدید شد
۱۳۸۴
خطی «فهرست شده»
۱۰۱۱۸







مقدّمه در بیان حقیقت معنی صوفی و مراد از آن و آنچه
در باب پوشیدن پشم وارد شده است بدانکه صوفی
در لغت بمعنی پشمی است چه آن منسوب است بسوی صوف
و صوف پشم است و مراد از آن در این زمان و امثال آن
کسی است که اعتقادات فاسده چون حلول و اتحاد و نظیر آن
و اعمال کاسده چون زنا و لواطه و شبیه آن و سخنان پوچ
نامربوط که بطلان و سقوط آن از دین محمد مختار که او لاد
اطهار آن حضرت بیان فرموده اند ظاهر گردد نه آنکه هر که
نام باده و میخانه و شراب برد صوفی باشد چنانکه در خاتمه
مذکور خواهد شد و وجه نامیدن این فرقهٔ گمراه باین اسم
تباه بواسطه آنست که رأس و رئیس ایشان عثمان بن شریک
که مشهور بابی هاشم کوفی بود و در اواخر دولت بنی امیّه
لعنهم الله این مذهب پوچ را اختراع نموده مانند دیریان
ترسا جامهای پشمینهٔ درشت میپوشیده و اوّل کسی

بود که ملقب باین لقب گردید و آن مردود چون ترسایان
بحلول و اتحاد قائل بود لیکن ترسایان در باب مسیح و این کافر
بی دین درباره خود این ادّعاء نمود و در این دو دعوی حیران
و سرگردان بود و ظاهر نیست که در آخر رأی شومش بکدام
قرار گرفت و پیروان او را خواه صوف پوشند و خواه نپوشند
صوفیه گویند و باعتبارات دیگر نامهای دیگر دارند که
بعد از این ان شاء الله مذکور خواهد شد و دست و پا زدن
ایشان در وجه تسمیه تا آنکه گفته اند که عبارت اصحاب
صفّه بوده است بیجا است و خود لفظ گواهی میدهد بر دروغ
ایشان و نامیدن شراب باب باعث حلیّت آن نمیگردد چنانکه
نامیدن آب بشراب موجب حرمت آن نمیشود و شبهه نیست
که گفتار و کردار این طایفهٔ فضول خلاف فرموده و رضای
خدا و رسول است و لهذا چون جناب رسالت پناهی بر
همه امور آینده بوحی حضرت الهی خبردار بودند در حدیث

ابی ذرّ غفاری رضوان الله علیه که مشهور است و در کتب
معتبرهٔ اصحاب مسطور بعد از آنکه او را امر فرمودند بشال پوشی
از آنجا که فرمودند یا اباذرّ البس الخشن من اللّباس و الصّفیق
من الثّیاب لئلّا یجد الفخر فیک مسلکا که ترجمهٔ آن اینست که ای
ابوذر بپوش از پوشیدنیها آنچه درشت باشد و از جامهها آنچه
کُنده و محکم بافته باشد از برای آنکه فخر و خودبینی در تو راه
نیابد فرمودند که یا اباذرّ یکون فی آخر الزّمان قوم یلبسون الصّوف
فی صیفهم و شتائهم یرون انّ لهم الفضل بذلک علی غیرهم اولئک
یلعنهم ملائکة السّموات و الأرض یعنی ای ابوذر در آخر الزّمان
گروهی باشند که پشم پوشند در تمام تابستان و زمستان
گمان میکنند و چنین میدانند که ایشان را بسبب این دوام
پشم پوشی زیادتی است بر غیر ایشان این گروه نفرین میکنند
ایشان را فرشتگان آسمانها و زمین و شکّی نیست که منشاء
لعن ایشان همین پشم پوشی نیست بلکه چون میدانست که این

فرقهٔ ضالّهٔ مضلّهٔ مبتدعه بهم خواهند رسید و اساسی
خواهند چید که اساس شرع مبین آئین رب العالمین را
خراب و بنیاد سخنانی چند کنند که بنیان دین را در هم
شکنند و باین نمودی بود جمع کثیر را گمراه خواهند نمود ایشان را
لعنت فرمود و این هیئات و جامه را علامتی از برای ایشان قرار
داد که باین علامت ایشان را بشناسند و از ایشان در حذر
باشند و کسی غیر از سلسلهٔ صوفیّه این علامت در او نیست
زیرا که اگر غیر ایشان پشم پوشد بجهة سرما و نحو آن خواهد بود
چنانکه بیاید و همین ایشانند که این جامهٔ لعنت را فخر و
کرامت خود میدانند و اگر پیغمبر را هیچ معجزهٔ غیر از این نبود همین
معجزه از برای اثبات نبوّتش کافی بود و اکثر احادیث شیعه که
دلالت میکند بر مذمّت پشم پوشیدن وجهش از اینجا ظاهر
میشود زیرا که چون این لباس لباس دشمنان دین است نظر
بمضمون من تشبّه بقوم فهو منهم آنرا ترک باید نمود و بعضی

از احادیث که دلالت بر مدح آن میکند یا محمول بر تقیه است
زیرا که عامه بواسطه مجانست این فرقه احادیث بسیار در
مدح پشم پوشیدن روایت کرده اند که چنانکه ایشان
بازار کاسد ایشان را گرم کرده و رواجی داده اند ایشان
نیز کالای فاسد ایشان را مرغوب گردانند یا محمول است بر آنچه
از فقرهٔ اولی مفهوم میشود که اگر از برای فروتنی و شکستگی
گاهی در هنگام عبادت و غیر آن بپوشند خوب است یا آنکه
بجهة دفع سرما باشد یا آنکه غیر آن میسر نشود یا بجهة
آنکه این مناسب تر بهم آید و امثال آن و بالجمله آنچه مذموم است
آنست که آنرا لباس مخصوص خود گردانند و باین خود را بر دیگران
ترجیح دهد و بجهة غیر این قصودی ندارد اگرچه آنکه
محتاط است بی ضرورتی آنچه او را میسر شود که از لباس خویش را
پشمینه نکند نمیکند تا از شبههٔ تشبیه خلاص باشد و اما
با ضرورتی که داعی باشد بپوشیدن آن چون سرما و غیر

آن خلافی در رفع کراهت آن نیست والله و رسوله وحججه الکرام
علیهم الصلوة والسلام اعلم بحقایق الاحکام **باب اول**
در بیان اینکه دین این فرقهٔ صوفیه بدعت و ضلالت است
و مذمت بدعت و بدی عاقبت آن و وجوب رفع آن اگرچه
بهتان و امثال آن باشد و آنکه ایشان در دین خدا بدعتها
گذاشته اند بدانکه بشهادت خدا و فرشتگانش و خداوندان
دانش دین درست و کیش حق منحصر است در اسلام بنابر قرائت
ان الدین عند الله الاسلام بفتح همزهٔ ان و اگر بکسر آن باشد ابتداء
حکم و قول آنجناب است باختصار دین درست در آن و من اصدق
من الله قیلا و دین اسلام دینی است روشن و معالم آن همه
معین و حقیتها بادلهٔ قاطعه و براهین ساطعه مبرهن است
با وجودی که بجهت تقیه و غیر آن اختلاف بسیار در اخبار
ائمهٔ اطهار وارد شده و علمای ابرار باین سبب اقوال
مختلفه بهم رسیده باز کثیری از آنها ضروری مذهب یا دین

وبسیاری ازان قریب بان یا باین وپاره چنان درمیانهٔ
مسلمین مشهور است که گویا خلافی دران نیست اگرچه علماء
در اثبات مسئلهٔ جزئیهٔ ازان باید که زحمت بسیار ومشقت
بیحد وبیشمار بکشند وانچه این گروه گمراه در اصول وفروع
دین بان قائل شده اند یا مخالف جمیع طوائف مسلمین
یا لااقل مخالف اکثر ایشانست چنانکه بعد ازین برتو ظاهر
وهویدا خواهد شد واز احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی مرویست
که مردی از اصحاب ما بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه عرض کرد که در این زمان گروهی پیدا شده اند که ایشانرا
صوفیه میگویند پس چه میفرمائی در باب ایشان انجناب
فرمود که ایشان دشمنان ما ودشمنان خدا اند پس هر که
بسوی ایشان میل کند از ایشانست وبا ایشان محشور
خواهد شد وزود باشد که گروهی چند باشند که ادعای
دوستی ما کنند وبسوی انها میل کنند وخود را مانند ایشان

نماید

نمایند وخود را بلقبهای انها ملقب سازند وگفتهای
ایشانرا توجیه وتاویل کنند بدان واگاه باش که هر که
بسوی ایشان میل کند از ما نیست وما ازو بیزاریم وهر که
ایشانرا انکار کند وبر ایشان رد کند مانند کسی باشد که
با کافران در پیش روی پیغمبر خدا صلعم جهاد نموده باشد واز
محمد بن حسین بن ابی الخطاب منقولست که گفت با حضرت
هادی علی بن محمد که امام علی نقی است در مسجد پیغمبر بودیم
پس جماعتی از یاران انجناب بخدمتش امدند واز ایشان ابوهاشم جعفری
بود واو مردی بود صاحب بلاغت واورا نزد انحضرت منزلت
وعظمتی بود بعد ازان جماعتی از صوفیه در مسجد در امدند
ودر گوشهٔ ان حلقه دور نشستند وشروع کردند به لا اله
الا الله گفتن پس انحضرت فرمود که التفات باین فریبندگان
مکنید که ایشان جانشینان شیاطین اند وخراب کنندگان
ستونهای دین زهد میورزند واظهار بی رغبتی در دنیا

میکنند بجهة آسایش ابدان و شب بیداری میکشند بجهة ه
شکار کردن چهارپایان یعنی مسخر کردن عوام که چون چهارپایانند
بلکه بدتر و گمراه‌تر چنانکه حق تعالی در کلام مجید فرموده که
ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا و فرمودند که عمری
گرسنگی میخورند تا آرام کنند خری چند را از برای پالان و
لا اله الا الله نمیگویند مگر از برای فریب دادن مردمان
و غذا را کم نمیخورند مگر بجهة پر کردن کاسهای بزرگ که هر یك
از آنها پنج نفر را سیر کند و دبودن دلهای مردمان احمق بامردمان
باملای خود در دوستی خدا سخن میگویند و املاء در لغت بمعنی
آنست که کسی بگوید و دیگری بنویسد و ممکن است که حضرت
درینجا گفتن ایشان را باملاء تعبیر فرموده باشد برای اشعار
بانکه اینچه میگویند بر کاتبان اعمال خود املاء میکنند که ه
ایشان مینویسند و ایشان را ببزم و پنهان رفتن خویش درجا
میاندازند و وردهای ایشان رقصیدن و دست زدن است

و ذکرهای ایشان خوانندگی و غنا کردن پیروی نمیکنند ایشانرا
مگر سبك خردان و اعتقاد بایشان ندارند مگر بیخردان و احمقان
پس هرکه بزیارت و دیدن یکی از ایشان برود که زنده باشد یا
مرده گویا که بزیارت شیطان و بندگی کردن بتان رفته و هرکه
یکی از ایشانرا یاری کند گویا که یزید و معاویه و ابوسفیان را
یاری نموده مردی از اصحاب آنجناب عرض کرد که هرچند اعتراف
بحقهای شما داشته باشد دادی میگوید که آنجناب بسوی او
نگریست مانند آنکه غضبناك باشد و فرمود که این را واگذار که
هرکه معرفت بحقوق ما داشته باشد براه عقوق و نافرمانی
ما نمیرود آیا نمیدانی که ایشان پست‌ترین طائفهای صوفیه‌اند
و صوفیه همه ایشان از مخالفان ما اند در راه و روش ایشان
با راه و روش ما مغایرت دارد و نیستند ایشان مگر ترسا
و گبر این امت اینگروه آنانند که کوشش مینمایند در فرو نشاندن
نور خدا و خدا نور خود را تمام و کامل میگرداند و اگرچه ناخوش

دارند کافران و ناسپاسان و تا اینجا ترجمهٔ حدیث است که
مذکور شد و آنکه گمان کرده که اولئك الذین یجهدون فی اطفاء نور
الله والله متم نوره ولو کره الکافرون که در آخر حدیث واقع شده
و ترجمهٔ آن از اینگروه انانند تا ناسپاسان است از قرآن است
سهو و نسیان کرده است و از حضرت امام رضا منقولست
که هر که صوفیان در نزد او مذکور شوند و ایشان را بزبان
و دل خویش انکار نکند از ما نیست و هر که ایشان را انکار کند
گویا که با کافران در پیش روی پیغمبر خدا صلعم جهاد کرده است و
ایضا از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که احدی
قائل بتصوف نمیشود مگر از روی فریب یا گمراهی یا بیخردی
و اما آنکه خود را صوفی بنامد بجهت تقیه گناهی بر او نیست و در
بعضی از روایات این زیادتی نیز هست که و نشانهٔ آنکس است
که اکتفا کند بنام گذاشتن و اعتقاد بچیزی از اعتقادات
نابود ایشان نداشته باشد و فقرهٔ حدیث رسول صلعم که

بابی ذر فرموده و در مقدمه مذکور شد از برای بطلان
این گروه و اینکه ایشان اهل بدعت اند کافیست و مقدس
اردبیلی علیه الرحمه در کتاب حدیقة الشیعه فرموده است
که هر حال شیعه نباید که فریب بعضی از فریبندگان نخورد که
فرایض و سنن و آداب شرعیه را تصوف نام کرده اند که آن
هیچ دخلی بتصوف ندارد و باید که بیقین بداند که تصوف
عبارت از اعتقادات و اصطلاحات طائفه ایست که شیعیان
ایشان را حلاجیه گفته اند و بدیکی نامهای ایشان را خوانده اند
و نامهای ایشان نامهای مذهب ایشان است چنانکه بعضی
دیگر از فرقهای اهل کلام را اشاعره و برخی را معتزله نام کرده اند
لیکن حلاجیه را نام بسیار است و چنانکه قدمای علمای ما
در کتب مقالات ذکر هر یك از اشاعره و معتزله را در بابی جدا
گانه کرده اند ذکر صوفیه را در باب علیحده نموده اند و در دیگر
بابها بتقریبی ایشان طعن زده اند چنانکه سید مرتضی رازی

علیه الرحمه با انکه بعد از شیخ الطائفه بوده و در شمار متاخرین است
در تبصرة العوام دو باب در بارهٔ ایشان نوشته و مع ذلک
در بعضی دیگر از بابهای ان کتاب اشاره ببدی و بد اعتقادی
ایشان نموده و بعضی از علمای ما بخصوص در رد ایشان
کتابها تمام ساخته اند و مجلدات پرداخته اند مثل شیخ مفید
که از اعاظم علمای شیعه است در رد ایشان کتابی تصنیف
کرده و انرا موسوم بکتاب الرد علی الحلاج گردانیده تا انکه
فرموده و باید دانست که چنانکه مشرک عبارت از کسیست
که ذاتش ثابت یا غیر او را بپرستد صوفی عبارت از کسیست
که بحلول و اتحاد یا وحدت وجود که غلو است در اتحاد قائل
باشد و این هر سه در مذهب شیعه کفر است پس شیعه
باید که فریب جمعی از احمقان و متعصبان نخورد که در مقام
توجیه و تاویل این عقاید فاسده در امده اند و علامه
مجلسی رحمه الله در کتاب عین الحیوة بعد از انکه فرموده است

که اکثر

که اکثر علماء قدما و متاخرین شیعه رضوان الله علیهم مذمت
ایشان کرده اند و بعضی کتابها بر رد ایشان نوشته اند چون
علی بن بابویه و محمد بن بابویه و شیخ مفید و شیخ طوسی و علامهٔ
حلی و شیخ شهید و شیخ حسن فرزند او و شیخ علی و شیخ جعفر بن
محمد و ابن حمزه و سید مرتضی رازی و مولانا احمد اردبیلی و
هر یک را مدحی که در خور قابلیت او بوده نموده و حدیثی
چند که بعد از این مذکور خواهد شد ایراد نموده فرموده و چه
خوش فرموده که ای عزیز غرض از ذکر این چند حدیث که از
بسیار باندکی اکتفا نمودم این بود که اگر بدیدهٔ انصاف نظر کنی
و بفکر صحیح تامل نمائی باین قلیلی که از برای تو ذکر کردم بر تو
ظاهر میشود که این گروه پیوسته مخالف ائمهٔ تو صلوات الله
علیهم بوده اند و علمای کبار و راویان اخبار شیعه که در اعصار
ایشان و قریب باعصار ایشان بوده اند و از احوال ایشان
زیاده از من و تو اطلاع داشته اند و دانش و فهم و علم ایشان

زیاده از اهل این عصر بوده است از ایشان بیزاری اظهار نموده
حکم بکفر و الحاد ایشان کرده اند اگر دانسته طریق اهل بیت را
ترک مینمائی و راه ضلالت این گروه را اختیار میکنی گناه تو را
بر دیگری نخواهند نوشت و از جمال الدین آیة الله فی العالمین
علامهٔ حلی علیه الرحمة و الرضوان نقل کرده که در کتاب
کشف الحق و نهج الصدق میفرماید که خداوند عالمیان در
چیزی حلول نکرده زیرا که معلوم است که چیزی که در چیزی
حلول کند ممکن خواهد شد بود و صوفیه اهل سنت باین
قائل شده اند و تجویز کرده اند که در بدن عارفان حلول
کند ببین این مشایخ را که تبرک بقبرهای ایشان میجویند
چه اعتقاد در باب خداوند دارند گاه حلول بر خدا تجویز
میکنند و گاهی خود را باتحاد نسبت میکنند عبادت ایشان
رقص کردنست و دست برهم زدن و غناء و خوانندگی کردن
و خدا عیب کرده و تشنیع فرموده بر کفار در این کردار که

وما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء و تصدیة یعنی و نبود نماز
یا دعای مشرکان در نزد خانهٔ کعبه مگر صفیر و آواز کردن
و دست بر دست زدن و چه غفلت و گمراهی از این بالاتر میباشد
که کسی تبرک جوید بجماعتی که عبادت کنند خدا را بعبادتی
که خدا کفار را بر آن عیب کرده بلی دیدهٔ ظاهر ایشان کور
نیست دیدهٔ دل ایشان کور است و بعد از این در باب
واصلیه از او نقل خواهد شد فرموده پس بنگر ای غافل
و تفکر کن در حال این جماعت که اعتقاد ایشان در باب
خدا آنست که دانستی و عبادت ایشان آنست که گفتیم و
عذر ایشان را در ترک نماز شنیدی و با این اعتقادات و
اعمال ایشان را از ابدال میدانند با اینکه جاهل ترین
جهال اند و مقدس اردبیلی علیه الرحمه در حدیقه [illegible]
فرموده که متقدمین علمای امامیه این قوم را مذمت بسیار
کرده اند و کتابها مشتمل بر طعن ایشان نوشته است و از اصحاب

عصمت علیهم السلام در رد و بطلان [اعتقادات ایشان] و در کفر ایشان نقل
کرده اند با انکه دران زمان هنوز کسی ازین طاغیان بوحدت
وجود قائل نشده بود و اگر کسی ان کتابها را دیده باشد و عاقل
و منصف باشد از قول محمد بن یعقوب کلینی نور الله مرقده
که در کتاب کافی میفرماید که باب داخل شدن جماعت
صوفیه برابی عبد الله علیه السلم و حجت اوردن ایشان
بر انجناب میابد که این گروه از مخالف اند و از کلام ابن بابویه
قدس سره که در کتاب اعتقادات میگوید که دین ایشان
ترک نماز و همه واجبات است و از گفتار شیخ مفید علیه الرحمه
که میفرماید دین ایشان ترک همه واجبات و مستحبات و مرتکب
شدن انها که نهی ازان شده و محرمات است تفرس مینماید
که ایشان ملحدان و زندیقانند و دلیل براینکه این جماعت از
مخالفین اند بسیار است یکی انکه جمعی از علمای شیعه که
کتابها در ذکر فرق اسلامیه نوشته اند این قوم را از مخالفین

شمرده اند و از جمله طوائف سنی گرفته اند دیگر انکه یک کتاب
نمیتوان یافت که یکی از قدمای شیعه در تصوف تصنیف کرده
باشد بخلاف انکه قدمای علمای سنی کتاب در تصوف بسیار
نوشته اند و بغیر ازین دلیل بسیار است قطع نظر ازان
دلائل کرده چون اصحاب عصمت علیهم السلام ببطلان این جماعت
شهادت داده اند و بتعدد روایات این معنی از کتب ثقات
معلوم است شیعه باید که ازین قوم مائلین و معتقدین
ایشان بیزار باشد و بعد ازان فرموده که اگر کسی گوید که من
ان کتابها و اخبار و احادیث را ندیده ام شرط احتیاط و دین
داری و قاعده خداپرستی و پرهیزکاری انست که در دوستی
این فرقه و تسمیه خویش بنام این طائفه متفق نباشد و تتبع
کلمات کفر ایات ایشان نماید تا کاشف ظاهر گردد و علامه
مجلسی رحمه الله فرموده که صوفیه اکثر سنی و اشعری مذهب
ملعون بودند و همان اعتقادات جبر و حلول و تجسم و امثال

ان از عقاید فاسده را در کتب و اشعار خود ذکر کرده اند و در
عبادات و اعمال هم طریقهٔ اهل سنت را در کتابهای خود ذکر
کرده اند و اگر ابو حنیفه در کتاب خود ذکر میکند که فلان نماز را
می باید کرد قبول میکنند و اگر از سفیان ثوری علی با ایشان
میرسد میکنند با آنکه سفیان از ابو حنیفه بدتر است و در
جای دیگر فرموده که بعضی از صوفیهٔ اهل سنت و مجسمهٔ ایشان
خدا را بصورت امرد ساده میدانند و بعضی بصورت مرد پیر
ریش سفید تا آنکه فرموده و بعضی دیگر از صوفیهٔ اهل سنت
و متکلمین ایشان و اکثر نصاری بحلول قائل شده اند و نصاری
در خصوص ایشان عیسی ع قائل شده اند و صوفیهٔ حلولیه
در جمیع چیزها و جمع دیگر از صوفیهٔ اهل سنت که از
حلول گریخته اند بامری قبیح تر و شنیع تر قائل شده اند که آن
اتحاد است و میگویند که خدا با همه چیز متحد است بلکه همه
چیز اوست و همین از برای مذمت این طائفه بس است

که علما که در باب تعریف ایشان احادیث و اخبار بسیار وارد
گردیده بواسطهٔ میل بتصوف چون فلسفه بدترین خلق
خدا شده اند چنانکه از حضرت امام حسن عسکری ع منقول است
که با بو هاشم جعفری فرمود که ای ابو هاشم زود باشد که
بر مردمان روزگاری بیاید که رویهای ایشان خندان و
شکفته باشد و دلهای ایشان تیره و تار و ناخوش و سنت
در میان ایشان بدعت و بدعت در میان ایشان سنت
باشد و ایمان دار در میان ایشان خوار و بیمقدار و نابکار
در میان ایشان با عظمت و وقار پادشاهان و امیران ایشان
نادانان و ستمکاران باشند و علماء و دانایان ایشان در درهای
ستمکاران گدایان مالداران ایشان توشهٔ درویشان
بی نوا را بدزدند و کوچکان بر بزرگان پیشی جویند هر نادانی
در نزد ایشان آگاه و هر بد سگال حیله بازی در نزد ایشان
فقیر و بی نوا باشد تمیز ندهند میان پاک دین پاک اعتقاد

و فاسد عقیدهٔ بد نهاد و میشان را از گرگان نشناسند علمای
ایشان بدترین خلق خدا باشند بر روی زمین زیرا که ایشان
بسوی فلسفه و تصوف میل کنند و بخدا سوگند که ایشان از
آنانند که از حق بدر رفته و از آن منحرف گردیده اند مبالغه
میکنند در دوستی مخالفان ما و شیعیان و دوستان ما را
گمراه میگردانند پس اگر بمنصبی برسند از رشوه سیر نمیشوند
و اگر مخذول و منکوب شوند خدا را از روی ریاء عبادت کنند
بدان و آگاه باش که ایشان راه زنان راه مؤمنان و خوانندگان
بسوی کیش ملحدانند پس هر که ایشان را دریابد باید که از ایشان
بترسد و دین و ایمان خود را نگاه داری نماید بعد از آن آنحضرت
فرمود که ای ابو هاشم اینک آنچیزیست که خبر داد مرا پدرم
از پدرانش از جعفر بن محمد علیهم السلم و آن از رازهای ما است
پس آنرا بپوشان مگر از آنکه قابلیت آنرا داشته باشد و اخبار
متواتره از رسول و عترت طاهره وارد شده است که هر بدعتی

کراهیت

کراهیت و هر گمراهی راهش بسوی آتش دوزخ است و بدعت
عبارت از آنست که کسی چیزیرا واجب یا حرام یا مستحب یا مکروه
گرداند که وجوب یا حرمت یا استحباب یا کراهت آن از خدا
و رسول و ائمه اطهار نرسیده باشد اگر چه باعتبار خصوصیت
زمان یا مکان یا غیر آن باشد از آنچه در شرع ثابت نشده
و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که هر که بدعتی
گذارد هر آینه سنتی از سنتهای پیغمبر را ترک نموده و حلبی
از حضرت صادق ع پرسید که چیست کمتر چیزی که آدمی
بآن کافر میشود فرمود که کسی که بدعتی در دین پیدا کند
و هر که با او در آن بدعت همراهی کند دوست دارد و
هر که مخالفت کند از او بیزاری جوید و برید عجلی از حضرت
صادق ع همین را پرسید آنحضرت سنگ ریزهٔ از زمین
برداشتند و فرمودند که ادنست که این سنگ ریزه را بگوید
که هسته خرما است و بیزاری جوید از کسی که مخالفت او

نماید و دشمنی با مخالفان خود کند در این امر باطل پس او ناصبی است
که با ما دشمنی نموده است و بخدا شرک آورده و کافر شده
بنا بر آن و ابو الربیع شامی از آنجناب پرسید که کمتر چیزی
که بنده را از ایمان بیرون میبرد کدام است فرمود که آنکه
رأیی که خلاف حق باشد قائل شود و یونس از حضرت
امام موسی ع پرسید که بچه چیز خدا را بیکانکی پرستم
فرمود که ای یونس در دین بدعت مگذار و صاحب بدعت
مباش که هر که برای خود در دین نظر کند هلاک میشود
و هر که خانه آباده پیغمبر و فرموده ایشان را واگذارد گمراه
میشود و هر که کتاب خدا و فرموده پیغمبر را ترک کند کافر
است و علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود آورده که چون
شیطان از سجده حضرت آدم ع ابا کرد و محل عتاب شد
گفت خداوندا مرا از سجده آدم معاف دار و آنچه غیر از این
بفرمائی بعمل میآورم حق تعالی فرمود که مرا احتیاج

بجز بها

ببندگی کردن تو نیست من میخواهم که بآن طریق که بفرمایم
بندگان مرا بندگی کنند نه آن طریق که خود خواهند و
شکی نیست در آنکه این طائفه خبیثه صوفیه این صفت
ناپسندیده را شعار و دثار خود ساخته اند و آنکه ایشان را
دیده صدق گفتار مرا میداند و از حضرت صادق علیه
السلام منقولست که در زمان پیش شخصی بود که دنیا را
طلبید از حلال بدستش نیامد و از حرام نیز طلب کرد و
دوچار نشد شیطان بنزد وی آمد و او را وسوسه نمود
که میخواهی ترا رهنمائی کنم بچیزی که اگر از آن بکنی دنیای تو
بسیار گردد و مردم بسیار تابع تو شوند گفت بلی شیطان
گفت دینی اختراع کن و مردم را بسوی آن بخوان پس آن مرد
چنین کرد و جمع کثیری تابع او شدند و مال بسیار بهم
رسانید بعد از مدتی که گذشت بفکر خود افتاد که
این چه کار بود که کردم دینی اختراع کردم و مردم را گمراه

کردم توبه من قبول نخواهد شد تا ایشان را که گمراه کرده ام
برگردانم بدین در هر کدام که میرفت و میگفت که دین من باطل
و بدعت بود از آن برگردید او را جواب میدادند که دروغ
میگوئی دین تو درست بود و الحال شك بهم رسانیده از آن
و هیچیك از ایشان برنگشتند چون دید که بر نمیگردند رفت
و زنجیری در گردن خویش کرد و سر آن را بر میخی بست و
با خود قرار داد که از آن نگشاید تا خدا توبه او را قبول فرماید
بعد از آن خدا وحی فرمود به پیغمبر آن زمان که بگو بآن صاحب
بدعت که بعزت و جلال خودم سوگند یاد میکنم که اگر آنقدر
مرا بخوانی که بندهایت از هم جدا گردد دعای ترا مستجاب
نگردانم و توبه ترا قبول ننمایم تا آنکه زنده گردانی ایشان را
که بر دین تو مرده اند و از آن دین برگردانی و پیغمبر ص فرمود
که خدا توبه صاحب بدعت را قبول نمیفرماید صحابه عرض
کردند که یا رسول الله ص چرا توبه او قبول نمیشود فرمود

که زیرا که دوستی آن بدعت در دل او جا گرفته و از دلش
بدر نمیرود و فرمود که هر که برود بنزد صاحب بدعتی
و او را تعظیم نماید و بزرگ شمارد در خرابی دین اسلام
کوشش نموده و فرمود که هرگاه بدعتها در امت من هویدا
گردد باید که عالم علم خود را ظاهر سازد و بیان کند که
این بدعت است پس آنکه اظهار نکند بر او است لعنت خدا
و نفرین رسول خدا و امام حسن عسکری از حضرت اما م
جعفر صادق علیهما السلام روایت فرموده که پیغمبر ص فرمود
که هرگاه ببینید اهل بدعتها و شك را بعد از من پس
اظهار بیزاری از ایشان بکنید و ایشان را بسیار دشنا م
دهید و در باب ایشان سخنان بگوئید و در ایشان افتید
و بر ایشان بهتان ببندید که اینجه در ایشان نباشد بگوئید
تا آنکه امیدوار نشوند در تباهی در دین اسلام و مردمان
از ایشان بترسند و در حذر باشند و از بدعت ایشان

چیزی بیاموزند تا خدای تعالی بسبب این حسنات بسیار
از برای شما بنویسد و بلند گرداند از برای شما درجات را در
آخرت ای عزیز من درین حدیث نظر کن و در آن فکر و تامل
نما که پیغمبر خدا که خدا درباب او وما ینطق عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی میفرماید چه قدر در دفع بدعت مبالغه
نموده که تجویز بهتان بستن بر صاحبش بلکه امر بگفتن آن
فرموده با وجودی که درباب بهتان میگوید که هر که
بهتان بندد بر مرد مومن یا زن مومنه در حق او چیزی
بگوید که در او نباشد خدا او را در روز رستخیز بر تلی از
آتش بدارد تا آنکه از عهده سخن خود بدر آید و از حضرت
صادق ع مرویست که خدای تعالی او را در طینت خبال
بدارد پرسیدند که طینت خبال چیست فرمود که چرکیست
که از فرجهای زناکاران بیرون میآید و اگر چه پیغمبر ما ما را
مرخص فرموده که بر این فرقه مبتدعه بهتان ببندیم و لیکن

اگر ما خواسته باشیم که آنچه در ایشان است بگوییم و در
مقام معایبی که دارند بر آییم نتوانیم بلکه اندکی از بسیار
و یکی از هزار از آنها نیز دشوار است که مذکور سازیم چه جای
آنکه با ایشان تهمت بگوییم بلی اگر خواسته باشیم که ایشان را
بهتان زنیم که در ایشان و در پیروان ایشان نباشد و
اثری در ایشان نداشته باشد باید که بگوییم که این طایفه
در فرق مسلمین داخل و از جمله مسلمانانند اما چون ایشان
باین بهتان خشنود نیستیم و بدعتهائی که این فرقه مبتدعه
در دین خدا گذاشته اند بسیار است که بعضی از آن در تضاعیف
این رساله مذکور است و در اینجا بذکر دو بدعت ایشان
اکتفا نموده میگوید که بدانکه یک بدعت که اعظم بدایع ایشان
است و اکثر بدایع و خلاف جمیع شرایع که از ایشان سر میزنند
ثمره آن شجره خبیثه است در چله نشستن است و طریقه آن
اینست که مرید را چهل روز در خلوت نشانند و از خوردن

حیوانی منع کنند وان خلوت نشینی را چله نام کنند واین
دشمنان خدا این امر را در برابر اعتکاف وضع کرده اند و
فرقانست که واضع اعتکاف خدا است ومخترع چله شیطان
واعتکاف در شریفترین بقاع است که عبارت است از
مسجد که بیت الله است وانکهی باید که ان مسجدی که دران اعتکاف
میکنند مسجد جامع باشد وان مسجد بزرکیست در بلد
که دران نماز بجماعت کذارند ومخصوص باهل محله نباشد
واکثر اهل محلات شهر بانجا برای اقامت جمعه با وجود شرایط
یا بجماعت حاضر کردند بلکه جماعتی از اصحاب ما رضوان الله
علیهم کفته اند که در غیر مسجد مکه ومسجد مدینه ومسجد کوفه
ومسجد بصره اعتکاف جائز نیست وبعضی از ایشان بجای بصره
مداین را کفته اند وبعضی هر دو را ودرین باب خلاف
بسیار است وچله در کثیف ترین مواضع است که کسی با
استقامت مزاج میل رفتن دران نمیکند وحقیر روزی

در جائی میکذشتم مانند دریچه سوراخی را دیدم چون دران
نکاه کردم دیدم که مانند پایاب پله دارد وسه چهار پله
ان پیدا بود وما بقی از شدت ظلمت که خبر از ضلالت سالک
ان میداد پیدا نبود از انکه با من بود پرسیدم که اینجا چیست
کفت چله خانه است وبذات ذو الجلال که جرات نکردم که
دران رفته تماشا کنم ودر اعتکاف روزه شرط است ودر شب
انچه در روز بواسطه اعتکاف حرام بود حلال میشود مکر
مجامعت ودر چله روزه نیست بلکه در مقابل ازای آن
ترک حیوانی است که مفاسد بسیار بران مترتب میکردد
چنانکه در خاتمه اشاره باین خواهد شد وعبادت واساسی
که شیطان مخترع ان باشد بهتر از این نمیشود اذا کان الغراب
دلیل قوم ٥ سیهدیهم سبیل الهالکینا وانچه از جناب رسول
منقولست که هر که در چهل صباح عمل خود را از برای خدا
خالص کرداند خدا چشمهای حکمت را از دلش بر زبانش جاری

ساند هیچ ربطی و مناسبتی بمطلب ایشان ندارد که از روی
جهالت این حدیث را حجت خود کرداند نیز که منشاء انجه
در حدیث شریف است عمل خالص است و خلوص در عمل که
غیر خدا در نظر نباشد حتی خوف اتش جهنم و طمع نعیم بهشت
در نهایت اشکال است و در تاویل الایات الباهرة فی فضائل
العترة الطاهرة حدیثی را دیدم که خلاصه مضمون ان این
بود که حضرت رسول ص فرمود که هر که دو رکعت نماز بکذارد
و امری از امور دنیا بخاطر او نکذرد هیچ یك شتر از این دو شتر
که در نزد من است باو میدهم امیر المؤمنین علیه السلام
عرض کرد که یا رسول الله من این دو رکعت را باین کیفیت
بجا میاورم و ان حضرت علیه السلم بنماز ایستاد در بین
نماز در خاطرش خطور نمود که شتری را که فربه تر باشد
بردارد چون سلام نماز را باز داد حضرت رسالت پناه ص
انحضرت را خبر داد بانچه در خاطر ایشان خطور کرده بود

مبارکش

بعد از ان

بعد از ان جبرئیل ع از جانب رب جلیل آمد و عرض کرد
که یا محمد ص منظور علی ع اینست که شتر را نحر نموده در راه
خدا خیرات کند و هر چه فربه تر باشد کوشت ان بیشتر
و ثواب ان عظیم تر است پس مقصود و مطمح نظر او رضای
خدا و ثواب اخرت است نه امر دنیوی و جناب امیر المؤمنین
و غیر او از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و
آحادی از مقربین میتوانند که چنین عبادتی را بجا آورند
چنانکه انحضرت در مناجات با رب العزة میکوید که خداوندا
اکر عبادت تو را بجهت ترس جهنم میکنم هرکز مرا از ان بیرون
میاور و اکر از بجهت امید واری بهشت بجا میاورم مرا از ان
محروم کردان و اکر بجهت آنست که تو مستحق عبادتی و باید که
تو را عبادت کنیم پس بر من رحم کن و همچنین هیچ دخلی بمدعای
ایشان ندارد انچه از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که
هر که ایمان را چهل روز از برای خدا خالص کرداند یا چنین

فرمود که هر که خدا را یاد کند در چهل روز خدا او را زاهد
گرداند در دنیا و او را بدرد و دوای دنیا بینا گرداند و حکمت
را در دل او جا دهد و زبان او را بحکمت گویا گرداند بعد از آن
آنجناب این آیه را تلاوت فرمود که انّ الّذین اتّخذوا العجل
سینالهم غضب من ربّهم وذلّة فی الحیوة الدّنیا وکذلک
نجزی المفترین یعنی بدرستی که آنان که فرا گرفتند گوساله را
زود باشد که برسد ایشان را خشمی از پروردگار ایشان
و خواری در زندگی دنیا و هم چنین پاداش میدهیم آنان را
که افترا می بندند و فرمود که هر صاحب بدعتی را که میبینی
البتّه ذلیل و خوار است و هر کس که افترا بر خدا و رسول و اهل
بیت بندد البتّه حقیر و بیمقدار است پس محض لفظ چهل روز
بجهة کار صاحبان بدعت میاید چه معلوم است که اگر کسی چهل
روز ورزش کشتی گیری و امثال آن بکند داخل این حدیث
نخواهد بود و حضرت در آخر حدیث که مذمّت بدعت نموده اند

اشعار

اشعار بهمه باین معنی فرموده اند و چه خوش فرموده است علامه
مجلسی رحمه الله که ظاهر است که هر که باین سعادت فائز شود
که از روی علم و دانائی عمل را از برای خدا خالص کرده اند
و بدعتی در آن نباشد چشمهای حکمت بر زبانش جاری میگردد
و اگر بر وفق بدعت باشد چشمهای ضلالت بر زبانش جاری
میگردد از جانب شیطان که غالبا مردم را گمراه کرده اند و اگر نظر در میان
اهل حق همیشه عبّاد و زهّاد بوده اند و ایشان را داخل
صوفیه نمیشمرده اند چون بر طریقه حق مستقیم بوده اند
و راه قرب و مناجات و بندگی خدا را داشته اند مانند
سلطان العلماء والمحقّقین وبرهان الاصفیاء والکاملین
شیخ صفی الدّین وسیّد الافاضل ابن طاوس وزبدة المتعبّدین
ابن فهد حلّی و شهید سعادتمند شیخ زین الدّین رضوان
الله علیهم اجمعین و غیر ایشان از زهّاد که طریقه ریاضت
و عبادت و بندگی بقانون شریعت مقدّس نبوی داشته اند

و بعد از کمال در علوم دین متوجه عبادت و ریاضت و هدایت
خلق بوده اند و علوم حق را درس میگفته اند و بدعتی از ایشان
نقل نکرده اند لهذا ملا جامی در نفحات هیچ یک از ایشان را
ذکر نکرده است و داخل صوفیه ندانسته با اینکه از آفتاب
مشهورتر بوده اند و از آثار و اولاد امجاد و تصانیف ایشان
عالم منور گردید و تا قیام قیامت از برکات ایشان عالم ظاهر
و باطن معمور است و در ترویج دین ائمه اثنی عشر صلوات الله
علیهم سعیها کردند و جان خود را در راه دین بذل کردند و این
جماعت دیگر از صوفیه باطل بر خلاف ایشان در خرابی دین
سعیها کردند و چه نفسها که تلف کردند و بعد از این خواهد
آمد که سفیان ثوری و عباد بصری و غیر ایشان از جماعت
صوفیه با حضرات ائمه چه معارضات کردند و بعد از عصر
ائمه سنیه با علمای دین اثنی عشر معارضات و مجادلات
میکردند و اکنون هم میکنند اگر بتوانند و بدعت دیگر ذکری است

که دارند

که دارند و آن بر دو نوع است یکی ذکر جلی و دیگری ذکر خفی و هر
دو بآن طریق که ایشان بجا میآورند بدعت است و الحال آن را
بهترین عبادات میدانند و خلاصه اوقات عمر خود را در آن
ضایع میکنند اما بدعت بودن ذکر جلی بطور و طریقه ایشان
زیرا که از شارع اینچنین وارد نگردیده بلکه در آیات و اخبار
کیفیت ذکر جلی بر خلاف آن وارد شده است و جناب اقدس
الهی میفرماید که ادعوا ربکم تضرعا و خفیة یعنی بخوانید پروردگار
خویش را از روی زاری و پنهانی و میفرماید که واذکر ربک
فی نفسک تضرعا و خیفة و دون الجهر من القول بالغدو و
الاصال و لا تکن من الغافلین یعنی و یاد کن پروردگار
خود را در نفس خویش از روی زاری و ترس و بدون آشکار
از گفتار در بامدادها و شبانگاهها و مباش از بیخبران و
در حدیثی که موسی ع بجناب اقدس الهی عرض نمود که چگونه
او را بخواند بطریقه راز یا آشکار وارد شده است که خدا

فرمود که من همنشین آنم که مرا یاد کند یعنی فریاد مکن و شنیان
نیز روایت کرده اند که پیغمبر ص شنید که جماعتی فریاد بر آورده اند
بتکبیر و تهلیل آنحضرت ایشان را منع بلیغ فرمود و فرمود که
بدرستی که شما میخوانید کسی را که کر نباشد و در ضمن ذکر این
تحریرها و غنا میکنند و انرا به تصنیفها بر میکردانند و در بین
ان شعرهای عاشقانه ملحدانه بنغمه و ترانه میخوانند که شبهه
در حرمت ان نیست با انکه در ضمن ان ایضا دست بر دست میزنند
و میرقصند و این اعمال ناپسندیده را در مسجد بجا میاورند
و شعر در مسجد مکروه است حتی انکه پیغمبر شنید که شخصی در
مسجد شعر میخواند فرمود که باو بگوئید که خدا دهانش را
بشکند مسجد را از برای غیر این ساخته اند با انکه اکثر این
اعمال در شب و روز جمعه میکنند و شعر در شب مکروه است
و در روز جمعه نیز و غرض از مثل این که بحثها با ایشان رد
ایشانست در ادعای عبادت والا کسی که از محرمات الهی

اجتناب نکند

اجتناب نکند از مکروهات چه پروا دارد و ان حرکاتی که
از ایشان صادر میشود و نامش را حال گذاشته اند رد
ان در فرقه حالیه مذکور میکردد و شاهد از برای بدعت
بودن این اطوار ازین بهتر که یك نفر از شیعه و سنی و صوفی
و غیر صوفی از پیغمبر و ائمه اثنی عشر و اصحاب کرام و راویان
کلام و علمای اسلام نقل نکرده است که هرگز مطربی داشته
اند که برای ایشان زمزمه مینموده است و حلقه ذکری
منعقد میساخته اند یا اصحاب خویش را بان امر میکرده اند
و اگر این عبادتی میبود که چنین اهتمامی در شان آن بود
چرا ایشان باصحاب خود نمیفرمودند و با وجود انکه خود
اعتراف دارند که خدا نفرموده است بعضی از نادانان گمان
کرده اند که بادروا الی ریاض الجنه که در حدیث واقع است
ترغیب بحضور مجلس این فاسقان است و اگر این استدلال
از برای صوفی صحیح باشد از برای خصم او نیز صحیح است که

استدلال کنند بر بطلان مذهب صوفی و نهی از دخول
در مجلس ایشان بفرموده خدای تعالی ولا تکونوا اول کافر به
و مقدس اردبیلی علیه الرحمه فرموده که ندانسته اند که حضرت
الله تعالی میفرماید که ادعوا ربکم تضرعا وخفیة یعنی بخوانید
پروردگار خود را بزاری و پنهانی پس چون تواند بود که
پیغمبر ص مردمان را ترغیب نماید بمبادرت نمودن بمجلس
فاسقان که با فریاد زدن و عربده کردن غنا و سرود بکار
برند بلکه دست زنند و رقص کنند و بچرخ در آیند و خود را
بیهوش وا نمایند که هر کس در آن طور مجلسی حاضر شود فاسق
و مردود الشهادة خواهد بود چه جای آنکه خود بان فعلها
قیام نماید و حال آنکه شیعه و سنی نقل کرده اند که باین نحو
ذکر کردن از بدعتهائیست که در اواخر زمان بنی امیه و اوائل
بنی عباس شایع شد اگر چه منشاء شیوع آن معاویه بود
پس معلوم شد که حدیث مذکور بان معنی که بعضی از نادانان

وجمعی

وجمعی از فاسقان میگویند نیست و ذکر بمعنی نماز و بمعنی
قران در کلام مجید آمده و پیغمبر را ص حضرت حق تعالی
در قران ذکر خوانده آنجا که میفرماید فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون و اهل ذکر چنانکه در حدیث واقع است
ائمه معصومین علیهم السلم اند و حدیث گذشت که پیغمبر ص
فرمود که ذکر علی ابن ابی طالب ع ذکری و ذکری ذکر الله و ذکر را
دیگر معنیها هست و این ضعیف معنی حدیث بادروا الی ریاض
الجنة را در کتاب نص جلی فی امامة مولانا علی بتقریب
بیان کرده هر که خواهد که بداند بان کتاب رجوع نماید
و من میگویم که ذکر در لغت بمعنی بیاد آوردن و یاد آوردن
وثناء و شرف است و کتاب خدا را خواه قرآن و خواه غیر آن
نیز ذکر گویند و هم چنین نماز و نماز جمعه و پیغمبر ص را
چنانکه حق تعالی فرموده که قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا
یتلوا علیکم ایات الله مبینات و اما فاسئلوا اهل الذکر

مراد از ذکر در ان جمیع معانی ان میتواند باشد لیکن اکر
مراد کتاب خدا باشد غیر از قران اهل ذکر یهود و نصاری
میشوند چنانکه مفسرین عامه چنین فهمیده اند و بنابر تفسیر
معانی اهل بیت پیغمبر اند و در زیارت جامعه کبیره واقع
است کما السلم علی الائمة الدعاة والقادة الهداة والسادة
الولاة والذادة الحماة واهل الذکر و در ترجمه ان معانی محتمله
مراده از ذکر پیغمبر و قرآن و شرف است بنابر اظهر بیان
نموده ام و ذکر خدا یاد اوست و ان انواع دارد یکی یاد خدا است
در هنکام معصیت که خواهد مرتکب ان کردد و خدا را بیاد
آورد و ان معصیت را برای خدا ترك کند و این احسن اذکار است
و امیر المؤمنین ع فرمود که ذکر خدا دو ذکر است یکی ذکر
در هنکام مصیبت و بهتر از ان یاد خدا است در وقتی که
حرامی روی دهد که مانع از ان کردد و حضرت امام جعفر
صادق ع فرمود که دشوارترین کارها چند چیز است

تا انکه فرمود که ذکر خدا در همه حال نمودن نه سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر کفتن و بس بلکه
وقتی که چیزی بر تو وارد شود که خدا امر بان فرموده
باشد بجای اوری و اکر چیزی بر تو وارد شود که خدا
نهی از ان فرموده است ترك نمائی نوع دیکر یاد اوست در
وقت طاعت که بسبب این مشقت ان عمل بر او اسان شود و
بجا آورد و دیکر یاد اوست در رفاهیت و نعمت و بلا و
محنت که دخول هریك از انها یاد خدا فراموش نکند و شکر
ان نعمت را بجا آورد و بر ان بلا صبر کند و دیکر یاد اوست
بدل که فکر کند در صفات کمالیه و نعمتهای وی و دین
حق و معانی قرآن و احادیث رسول و اهل بیت کرام علیهم
السلم و انچه تفکر در ان از برای تحصیل این باشد و فکر
در امور اخرت و اخلاق و عیوب نفس و سایر اموری
که فکر در ان محبوب خدا است و دیکر یاد او بزبان و آن

نیز انواع دارد مثل مذاکرهٔ علوم حق و آیات و اخبار و درس
گفتن و ذکر آنچه پیش ازین مذکور گردید و دعاها و تعقیبات
و فضائل اهل بیت را بیان کردن و قرآن خواندن و اسماء الهی
که در استعمال آن رخصتی از شارع مقدس رسیده باشد
و بعنوان بدعت کاری بجا نیاورد بلکه بطریقهٔ که پسندیده
او است بکند و دل آگاه باشد بآنچه بر زبان جاری میگردد
و رسول خدا ص فرمود که هرکه فرمان خدا میبرد یاد خدا
بسیار کرده است هرچند نماز و روزه و قرآن خواندن
وی کم باشد و هرکه خدا را فرمان نمیبرد خدا را فراموش
کرده است هرچند نماز و روزه و تلاوت وی بسیار باشد
و حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که هر قومی که در مجلسی
جمع شوند و خدا را یاد نکنند و ما را یاد نکنند آن مجلس در
قیامت باعث حسرت ایشان خواهد بود بعد از آن فرمود
که یاد ما از جملهٔ یاد خدا است و یاد دشمنان ما از جملهٔ

یاد شیطان است و علامهٔ مجلسی رحمه الله فرموده است که در
هنگامی که پیروی تعقیب نماز بخوانی چون اصل تعقیب
سنت است چند بدعت با آن ضم میکنی که مبادا از تو سنت
خالص بعمل آید و نعوذ بالله که مستحق ثواب شوی زیرا
که با آنکه برکت اهل بیت رسالت ص قریب بصد هزار
بیت از مناجات و دعا و تعقیب و اذکار و اوراد منقولست
همه را ترک میکنی و اوراد فتحیه که چند سنی جمع کرده اند
میخوانی که الله بحسب معنی رتبه ندارد و بحسب عربیت
و اعراب اکثرش غلط است آخر این چند جاهل سنی مناجات
با خدا را بر از پیشوایان دین و برگزیدگان رب العالمین
و افصح فصحای روی زمین میدانند و پیغمبران آنخو میکردند
که تابع ایشان باشند و داخل شیعهٔ ایشان باشند
تو را ننگ میاید که پیروی ایشان کنی و بآن ان اوراد را
بنغمه و آهنگ میخوانی که شاید غنا بعمل آید و از گناه خالی

نباشد و در کافی منقولست که شخصی بخدمت حضرت
صادق ع آمد و عرض کرد که دعائی اختراع کرده ام آنحضرت
فرمود که اختراع خود را بگذار و آنچه میگویم بخوان و اما بدعت
بودن ذکر خفی بان نحو خاصی که ایشان اختراع کرده اند و آن
هیئت مخصوصی است زیرا که چنین هیئاتی تا بسند معتبر
از شارع نرسیده باشد بعنوان عبادت کردن بدعت است
و علامه مجلسی رحمه الله علیه فرموده که در هیچ حدیث
از احادیث شیعه آن هیئات وارد نشده است و در کتب
حدیث سنیان نیز ندیده ایم و ایشان نقل میکنند که
این معروف کرخی از حضرت امام رضا ع روایت کرده است
و بعد از آن فرموده و این بچند وجه باطل است **اول**
آنکه معلوم نیست که معروف کرخی بخدمت امام رضا ع
رسیده باشد و آنکه میگویند که دربان آنحضرت بوده است
البته میباید که غلط باشد و در اینجا فی الجمله کلام را طولی

داده

داده از برای پرورانیدن این مطلب **دویم** آنکه پیر
طریقت او را در تذکرها داود طائی نقل کرده اند و احوال
او میاید **سیم** آنکه سندی که باعتقاد ایشان باو
منتهی میشود در این باب جمعی در آن هستند که اگر قبایح
اعتقادات و اعمال ایشان را ذکر کنیم مناسب نیست مانند
سید محمد نوربخش که احوال او در باب بیتم خواهی دانست
و غیر او از جماعتی که همیشه بتعصبات و بدعتها معروفند
چهارم آنکه آنچه از مشایخ ایشان شنیده ایم انواع
مختلفه دارد ذکر خفی که هر طایفه بیک نحوی آنرا از پیران
خود اخذ کرده اند و اگر منقول باشد یکی از آنها منقول
خواهد بود **پنجم** آنکه اینچنین عبادتی را که بهترین عبادات
میدانند و میگویند بیش از نماز از آن قرب حاصل میشود
ائمه ما چرا لعنت میکردند و بهمین معروف کرخی میگفتند
و بیک کس دیگر از اصحاب نمیگفتند و اگر میگویند که دیگران

قابل نبودند هرگاه در میان صد هزار اصحاب حضرت امام
رضا همین یک کس معروف قابل بود و بزرگان اصحاب
قابل نبودند پس شما چه طور این تعلیم مینمائید ششم انکه
هرگاه چنین سرّی را معروف قابل بود و سلمان و ابوذر قابل
نبودند پس از ایشان بهتر خواهد بود پس بایست که بازای
پانصد حدیث بلکه هزار حدیث که در شان سلمان و ابوذر
وارد شده است دو حدیث هم در شان معروف وارد میشد
و یک کس او را از خواص حضرت میشمرد هفتم انکه
بر تقدیری که این وارد شده باشد یک حدیث مجهولی
خواهد بود و شرط دین داری نیست که علی چند که متواتر
باشد از ائمه ترک کند و مرتکب علی شوند که مجهولی چند
روایت کرده باشند تا اینجا کلام علامه مجلسی است رحمه الله که
بطریق اختصار مذکور گردید و هرچند که در بعض وجوه
که ذکر فرموده است بحث وارد است ولیکن چون اصل

مطلب

مطلب چون بعض وجوه حق است قصوری ندارد و اگر
خواسته باشی که معرفت غث و سمین این دلائل و ضعیف
و متین آن از برای تو حاصل گردد بدانکه وجه اول و دویم
و سیم قصوری ندارد زیرا که شبههٔ آنکه معروف در نزد معروفین
غیر معروف است نیست و معروفیت او در نزد مجهولی چند با غث
معروفیت او نمیشود داود و سید محمد نوربخش که معروف
اند معروف بفسق اند و ما بقی هم ضعیف است اگر چه وجه
چهارم و هفتم نیز فی الجمله قوتی از برای آنها ادعا میتوان نمود
لیکن هم مؤید اصل رد میتوانند شد باب دویم
در بیان تکلیف کردن جناب اقدس الهی خلق را از اوامر
و نواهی و کیفیت ثبوت و اثبات آنها و ذکر اصناف صوفیان
و مذهب هر صنفی از ایشان و آنچه تجویز کرده اند از محرمات
و بان قائل شده اند از اعتقادات و رد آن و در آن دو
مطلب است مطلب اول در بیان تکلیف و کیفیت ان ه

بدانکه چون ارادهٔ حضرت باری جل جلاله و عم نواله بچیدن
اساس ربوبیت و کردگاری تعلق یافت بافریدن آسمان
و زمین وانچه در زیر و زبر آن واینست پرداخت و زمرهٔ
بنی آدم را بدستیاری بخت و بختیاری بخلعت تکریم مکرم
و بشهریاری عقل اسباب کامکاری را آماده ایشان را
بتفضیل معظم داشت چنانکه فرموده ولقد کرمنا بنی
آدم وحملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات و
فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا یعنی و هر آینه بتحقیق
گرامی داشتیم فرزندان آدم را و برداشتیم ایشان را در
بیابان و دریا یعنی بحیوانات و کشتی و روزی دادیم ایشان را
از انچه پاک و پاکیزه است و افزونی دادیم ایشان را بر بسیاری
از انکه آفریدیم افزونی دادنی بغایت ولیکن ایشان را مهمل
نگذاشت چنانکه کریمهٔ ایحسب الانسان ان یترک سدی
که ترجمه آن اینست که آیا میپندارد آدمی که واگذاشته

میشود بحال خود همیشه بی دربی یعنی نه چنین است و مهمل
و بی تکلیف نمیباشد چون شتران بی راعی صریح در اینست
و چون همه ایشان را میسر نبود که خود با وی سخن گویند
و مرادات او را بدانند تا انچه محبوب او است بفعل آورند
و انچه مکروه اوست ترک نموده بعمل نیاورند برگزیدگان
خویش را از رسولان بسوی ایشان فرستاد و کتب خویش را
با ایشان ارزانی نموده اوامر و نواهی را در انها درج فرمود
چنانکه میفرماید که وما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا
او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء
انه علی حکیم که ترجمه آن اینست که روا نیست از برای هیچ
آدمی یعنی او را نمیرسد انکه خدا با او سخن کند مگر از روی
وحی و پیغام نهانی یا از پس پرده یا بفرستد فرستاده را
پس وحی کند بدستوری خویش انچه را که خواسته باشد
بدرستی که او بلند مرتبه ایست راست و درست کردار و چون

نوبت بجناب محمد مصطفی ص که اشرف مخلوقات و افضل بریات است
رسید قرآن مجید را که زبان فصحای عدنان و بلغاء فرزندان
یعرب بن قحطان از مدح آن لال است بوی بخشید و آن معجزه
آنجناب کردانید با معجزاتی دیگر که مشهور و در کتب اهل
اسلام مدون و مسطور است و چون آنحضرت بتعلیم رب
العزت مطلع بود که بعد از او در امت مذاهب مختلفه و ادیان
متششته خواهد رسید چنانکه میفرماید که ستفترق امتی
تا آخر روایت که در خاتمه مذکور خواهد کردید در حیات
خویش قرآن و اهل بیت را ملجا و پناه ایشان کردانید و فرمود
که من واکذارنده ام در میان شما دو چیز سنکین و بزرک را
اگر بآن چنک زنید هرکز کمراه نشوید و آن دو کتاب
خدا است و عترت و اهل بیت من و این دو از هم جدا نمیشوند
تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و چنانکه معلوم است که
کتاب خدا چیست مشخص است که اهل بیت کیست و جناب

باری

باری جل اسمه میفرماید که یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله
واطیعوا الرسول واولی الامر منکم یعنی ای آنکسانی که کرویده اید
فرمان برید خدا را و فرمان برید رسول و فرستاده او را که
محمد است و خداوندان فرمان و فرمان دهی از خود تان
وایشان بنا بر مذهب شیعیان ائمه هدی اند صلوات
الله علیهم اجمعین و در نزد سنیان پادشاهانند و باز
فرموده است که وما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه
فانتهوا یعنی و آنچه رسول آورده و داده شما را پس آن را بکیرید و آنچه
شما را از آن باز داشت پس باز ایستید و باز فرموده است
که من یطع الرسول فقد اطاع الله یعنی هرکه رسول را فرمان
برد پس بحقیقت که خدا را فرمان برده و آیات و اخبار که
در این باب وارد شده بسیار است پس چاره نیست از
فرمان برداری خدا و رسول و آنکه ایشان او را مطاع و قرین
قبول ساخته باشند و مطاع بودن بمحض ادعای ولایت

وبنابت نمیشود بلکه دلیل وحجت میخواهد وشرایطی دارد
واجماع شیعه براین منعقد که دلیل منحصراست درچهار
چیز کتاب وسنت واجماع ودلیل عقل وسنیان قیاس را
نیز برانها افزوده اند پس اتفاق امت پیغمبراست براینکه
دلیل امر دین را اصول وفروع ازاین پنج چیز بیرون نیست
پس این فرقه صوفیه که مرشد ومطاعی از برای خود قرار میدهند
وانچه از مزخرفات ولاطائلات که میگویند انرا کالوحی المنزل
من السماء بلکه بالاتر میدانند اگرچه هیچ ندانند وقران را درست
نتواند بخواند دلیل ایشان چیست وکدام ایه وحدیث از
کتاب وسنت وچه اجماع وعقل وقیاس دلالت میکند
براینکه هرکه ادعای ارشاد که اساس فتنه وفساد است
نمود باید که مرید او شده اورا اطاعت نمود وچرا ارشاد
ایشان بروز نمیکند که اگر فی الحقیقه ارشاد باشد سایر
مسلمانان نیز مستفید ومنتفع شوند اگر این گروه گمراه

بگراهی خود اگاه وباخبر اند که باید ازان درگذرند واگرنه
بدیگران زیانی نمیرسد زیراکه مقصود اتمام حجت است
نه اراده تبعیت واگر خودرا برراه راست ودین درست
میدانند با انکه بطلان ان کالشمس فی رابعة النهار پیدا
وهویدا است چگونه ارام گرفته ودراین راه ضلالت رفته
ومیروند وپروا نمیکنند وجستجو نمینمایند تا حق برایشان
ظاهر شود که درباب دین غیرتی ندارند واز جهنم نیز نفرتی
ندارند زیراکه بگمان باطل خود چنان میدانند که عذاب ان عذب
است وان بمعنی اب شیرین خوشگوار است ونمیدانند که
عذاب ادمی را درهم میشکند وچون اب شیرین باعث
شکستن تشنگی میشود انرا عذب میگویند نه اب
شور واز اینجاست که انرا فرات نیز میگویند وان مقلوب
وفرات از فت است که بمعنی شکستن وگویند فت واین
سلسله خودرا بحضرت امیرالمؤمنین وامام المتقین و

یعسوب الدین علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه
علیه وعلی آله اجمعین منسوب میدانند ودر جائی
دیدم که آنجناب فرموده است که الصوفی من لبس الصوف
علی الصفا وجعل الدنیا خلف القفا وسلك طریق
المصطفی واستوی عنده الذهب والحجر والفضة والمدر
والا فالکلب الکوفی خیر من الف صوفی یعنی که صوفی آنست
که پشم را بپوشد باصفای باطن ودنیا را در پشت سر
قرار دهد که از آن روگردان باشد وروبآن نرود و
در راهی که محمد برگزیده خدا قرار داده ورفته برود وطلا
وسنك ونقره وکلوخ در نزد او برابر باشد واگر چنین
باشد پس سك کوفه بهتر است از هزار صوفی پس اگر یکی
از این شرایط در یکی از صوفیان مفقود باشد شکی در این
نیست که در قسم اخیر داخل است که بعد از آنکه با نهصد
ونود ونه صوفی دیگر که مثل او باشد منضم شود سکی از

سکان

سکان کوفیان بهتر از همه ایشانست واما اگر همه این شرایط
در او موجود باشد در ظاهر خوب است نه بر سبیل یقین
زیرا که ممکن است که همه از روی مکر وتزویر وعوام فریبی
باشد چنانکه از حضرت امام حسن عسکری منقولست
که جناب علی بن الحسین صلوات الله وسلامه علیهم فرمود
که هرگاه مردی را ببینید که نیکو مینماید ونشانها وطریقه
وهیئات او هیئات اهل خیر وخوبی میماند ودر سخن
گفتن ملاحظه بسیار میکند وبا احتیاط سخن میگوید
وخضوع وفروتنی در حرکات خود اظهار مینماید زود فریب
او را مخورید که بسیار است که کسی از طلب دنیا ومرتکب
شدن محرمات برای سستی نیت وپستی نفس وترسی
که در دل او است در میماند ودین را دام وتله تحصیل
دنیا وحرام میگرداند وپیوسته مردم را بظاهر نیك
خود فریب میدهد پس چون مال حرامی او را دوچار شد

خود را در آن میافکند و اگر ببیند که بمال حرام هم
که میرسد عفت میورزد و ضبط خود میکند باز فریب
او را مخورید زیرا که خواهشهای خلق مختلف میباشد
و چه بسیار است کسی از مال حرام هر چند که بسیار باشد
میگذرد اما اگر بحرام دیگر انچه نفس خواهش ان دارد
میرسد مرتکب میشود و اگر ببیند که از انها نیز عفت
میورزد باز زود فریب او را مخورید تا ملاحظه عقل و
علم او کنید زیرا که بسیار است که ترک همه اینها میکند
اما عقل درستی ندارد و انچه را که بنادانی تباه میسازد
زیاده از انچه ها است که بعقل خود اصلاح مینماید
و اگر عقل او را نیز درست بیابید باز زود فریب او را
مخورید تا انکه ملاحظه کنید که در هنگامی که خواهشهای
نفس بر او غلبه میکند پیروی آنها میکند یا پیروی
عقل و میبینید که چون است دوستی و خواهش او بجهت

سر کردگیهای باطل نابود و مطاع مردم بودن و زهد او
در ترک ریاسات باطله در چه مرتبه است زیرا که در
میان مردم گروهی هستند که زیان کار دنیا و آخرتند
و دنیا را بجهت دنیا ترک میکنند و لذت ریاست و
معتبر بودن در نزد او بیشتر است از لذتهای اموال و نعمتهای
حلال پس همه لذتهای حلال را ترک میکند بجهت ریاست
و بزرگی و اعتبار بعد از ان حضرت این ایه را خواندند
که واذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم
ولبئس المهاد یعنی و چون با او گفته شود که بپرهیز
از خدا غیرت و حمیت جاهلیت او را میگیرد باینکه
مرتکب شود گناهی را که او را از ان ترسانیده اند و بجهت
عناد و لجاج بیشتر بان مشغول گردد پس بس است او را
دوزخ و بد فراشیست ان و فرمود که پس او ط اندروی
جهل و فساد و تعصب و عناد بدرفتاریها میکند

وکناهان از او سر میزند مانند بد رفتاریهای شتر
کوری که براهی رود و اول باطلی که مرتکب میشود او را
بنهایت مرتبهٔ خسارت و زیان کاری میکشد پس
پروردگار او بجهت بدی کردار او لطف خویش را از او
باز میدارد و او را در سرکشی که دارد وا میگذارد پس او
چیزی چند که خدا اظهار حرام کرده حلال میکند و
چیزی چند که خدا اظهار حلال کرده حرام میکند
و پروا نمیکند هر قدر از دین او که فوت شود اگر
ریاست دنیائی که ترس الهی را برای تحصیل آن بمردم
مینمود از برای او سالم بماند پس این گروه گروهی اند
که خدای تعالی بر ایشان خشم کرفته و ایشان را نفرین
کرده و عذابی خوار کننده برای ایشان اماده کرده است
ولیکن مرد کامل و تمام و بهترین مردان آنست که
خواهشهای خود را زیر و فرمودهٔ خدا سازد و قوتهای

خویش را در خوشنودی الهی کار فرماید و بداند که
با حق و راستی اگر خوار و بیمقدار باشد باعث عزت
ابدی اخرت است و عزتی که بسبب باطل هم میرسد
زود منقضی میگردد و بداند که اندك دشواری که
در دنیا باو میرسد برای پیروی حق بودن او را بناز و نعمت
ابدی عقبی میکشد در بهشتی که هرگز کهنگی و نیستی
ندارد و بداند که خوشحالی بسیار که بجهت پیروی
خواهشهای نفس باو میرسد زود میکشاند او را بعذابی
که بریدگی و اخر ندارد و این چنین کسی که مذکور شد
مرد کامل و تمام است پس باو چنگ زنید و پیروی
طریقهٔ او کنید و ببرکت او بخدا توسل جوئید که دعای
او از درگاه خدا رد نمیشود و حاجتهای او بر آورده است
و ما از این گذشته میگوئیم که اگر صوفی یافت شود که
انچه در روایت منسوب بامیر المؤمنین ع است در او

باشد در ظاهر بظاهر عمل نموده مدّاح و دعاگوی او
شده دقیقه از تعظیم و توقیر او فرو نمیگذاریم با آنکه
چنانکه میبینیم هیچ در بند شریعت نیستند و علمای
راشدین و فقهای متدیّنین شهادت بیدینی ایشان
داده اند از آنجمله مقدّس اردبیلی علیه الرحمه میفرماید که
بخدا سوگند که صوفی مقید بشریعت از زراقیه و غیر
زراقیه در مدّت عمر ندیدم مگر بنادر کسی که از غایت
نادانی باین طریقه میل کرده بود و نیز از سر سایر فقرات
گذشته میگوئیم که آیا طریق مصطفی چیست و عالم
بان کیست آیا ائمه هدی صلوات الله علیهم که اهل
بیت آنحضرت اند و اهل البیت ادری بما فی البیت
بهتر میدانند یا محی الدین و حسن بصری و سفیان
ثوری و امثال ایشان که احوال ایشان در باب بعد
از این بر تو ظاهر خواهد گردید و اسحاق بن یعقوب عریضه

بخدمت

بخدمت جناب صاحب الامر صلوات الله علیه نوشت که
در اموری که بر ما مشتبه میشود چه کنیم فرمان همایون
رسید که در حادثها که بر شما وارد شود و چیزهائی که
بر شما مشتبه گردد رجوع کنید بروایت کنندگان حدیث
ما که ایشان حجّت منند بر شما و من حجّت خدایم بر همه
و در احادیث وارد شده است که در امری که در میان
شما نزاع شود بنگرید بسوی آنکه حدیث ما را روایت
کرده باشد و در حلال و حرام ما نظر کرده و احکام ما را
دانسته باشد پس باو راضی شوید که حکم باشد در میان
شما و او را در میان خود حکم کنید که ما او را بر شما حاکم
کرده ایم پس اگر حکمی بکند و شما قبول نکنید حکم خدا را
سبک شمرده اید و حکم ما را بر ما ردّ نموده اید و هر که
بر ما ردّ کند بر خدای تعالی ردّ کرده است و آن در مرتبه
شرک بخدا است پس شبهه نیست که طریقه دین از رسول

امین وائمهٔ راشدین که اهل بیت طاهرین آنحضرت اند
وفقهاء متدیّنین که نایبان ایشانند باید آموخت و
خلفاء خدا در زمین در اصول دین از توحید تا معاد و
در فروع دین از طهارت تا دیات مسئله را وانکذاشتند
که کسی محتاج بغیر شود و در اخلاق وغیر آن اینقدر فرمودند
که هر که طالب تخلّق بخلق نیکی باشد او را کافیست وپیغمبری
که خدا در باب او وانّك لعلی خلق عظیم فرموده وخود بعثت
لاُتمّم مکارم الأخلاق گفته اولی است بر تبعیت در باب
اخلاق از کسی که ایمان وکفرش معلوم نیست ومعلوم است
که این پیشوایان که مردمان را در باب واجبات ومحرّمات
ومستحبّات ومکروهات تخلّی سرکردان نکذاشته اند در
باب امور مهمّهٔ عظیمه بطریق اولی ایشان را حیران نخواهند
کذاشت واینک کتاب خدا وسنت رسول در میان است
اکر سخن اینجماعت که ایشان را مرشد ومطاع خود میدانند

باایات

با ایات واخبار موافق است که پیروی ایات واخبار
اولی است چنانکه خدا میفرماید که افمن یهدی الی الحق
احقّ ان یتّبع امّن لا یهدّی الّا ان یهدی فما لکم کیف
تحکمون یعنی آیا پس آنکه راهنمائی میکند بسوی حق وراستی
سزاوارتر است بانکه پیروی کرده شود یا آنکس که راه راست
نمییابد یا نمینماید مکر آنکه راه راست نموده شود پس چیست
از برای شما وشما را چه میشود چکونه حکم وداوری میکنید
واکر با آنها مخالف است که بچه حجت بان عمل میکنند واکر
بکویند که سخنان اینجماعت معنی کلام خدا واحادیث رسول است
باید که ثابت شود زیرا که علماء راسخین این طریقه که
ایشان دارند ندارند و از ایات واخبار چنین استنباط نمیشود
واحدی از علماء طریقهٔ ایشان را از اینها استنباط ننموده
بلکه بسیاری از اخبار در ردّ ایشان وارد شده وبناء
علماء متدیّنین تا امروز بر خلاف بنای ایشان بوده واین

فرقهٔ فقها را بسیار دشمن میدارند بحدی که گمان ندارم
که احدی در نزد ایشان دشمن‌تر باشد از ایشان و در
کتب خود بسیار ایشان را ضرب میزنند و میگویند که
ممارست در مثل مسائل نکاح و طلاق دل را میمیرانند و
فقهاء در کتاب خود چیزی نفرموده اند که معیوب باشد
و دل را بمیرانند مگر آنکه واجبات و محرمات و مستحبات
و مکروهات الهی را بیان فرموده اند و از اینجا مشخص میشود
که ایشان در بند واجبات و محرمات الهی نیستند تا در
باب مستحبات و مکروهات چه گویند و وجه دیگر آنست
که چون فقهاء حلال و حرام خداوند عالمیان را از برای
مردمان بیان میکنند و بنا است که یکی از عوام که قدرت
بر خواندن قرآن ندارد چنان در امر دین و مسائل آن
صاحب سررشته میگردد که مرشد صوفیان از عهدهٔ
جواب او بر نمیاید زیرا که احکام دین را از مدارک آن باید

احذ

اخذ نمود و استنباط از آنها فرع فضیلت و کمال است نه
در چله نشستن و ادعاء حال و ترک چیزهای حلال و
آنکه میگویند که شبی ده مرتبه بعرش میرود و با خدا سخن
میگوید چرا عبارت یک حدیث را درست نمیتوانند بخوانند
بلکه قرآنی که معرب است اعراب آن را غلط میخوانند با وجودی
که کودکان دبستان از او در کمال پاکیزگی میخوانند و اگر
بگویند که اینها قشر است و ما در بند آن نیستیم بلکه ما بر
لب رسیده ایم چنانکه میگویند در جواب میگوئیم که لب
بعد از قشر است و لب بی قشر میسر نیست و قشر بی لب میشود
و علاوه بر این اگر دانستن قشر کمال نباشد ندانستن
ولیکن آن نیز کمال نیست که اینهمه در بند آن باشند یکبار
هم در وقت عرش رفتن همت در یاد گرفتن قشر بکارند
تا دفع شبههٔ که در باب ایشان میشود بشود و حقیر در
چند سال قبل از این با یکی از مجانین که بسیار فاضل این سیاق

گفتگو میکرد گفتگو کردم وسخنان غریب که تمام آن کفر و
زندقه بود از او صادر شد وچون احتمال نمیدادم که
از عاقل این نوع حرفها سر زند حمل بر جنون وخبط
دماغش کردم ولیکن در رد واسکات او کوتاهی ننمودم
بمرتبهٔ که از نا مربوط گفتن عاجز شد ودر بین گفتگو
ایهٔ نسوا الله فنسیهم را تلاوت نمود ولفظ جلاله
مرفوع خواند گفتم که چرا قرآن را غلط میخوانی جواب داد که مرا
مخیر کرده اند در میانهٔ لفظ ومعنی ومن معنی را اختیار
کردم بنگر که این لفظ معنی دارد یا نه وعلامهٔ مجلسی رحمه الله
فرموده که اگر از دعوای بلند ایشان فریب میخوری اما آخر
فکر نمیکنی که بلکه از برای حب دنیا اینها را بر خود بندی
اگر خواهی او را امتحان کنی او که دعوای این میکند که من
جمیع اسرار غیبی را میدانم وهمه چیز بر من منکشف میشود
وشبی ده بار بعرش میروم یک مسئله از شکیات نماز یا

یک مسئلهٔ مشکل از میراث وغیر آن یا یک حدیث مشکل
از او بپرس اگر آنها را درست میگوید اینها هم برای تو بیان
میکند چنانچه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع
منقولست که علامت کذاب ودروغگو آنست که ترا خبر
میدهد بخبرهای آسمان وزمین ومشرق ومغرب و
چون از حلال وحرام خدا مسئلهٔ از وی پرسی نمیداند آخر
این مردی که دعوی میکند که مسئلهٔ غامض وحدت
موجود را فهمیده ام وعقلهای جمیع فضلا از فهمیدن
آن قاصر است چرا یک معنی سهلی را اگر پنجاه مرتبه خاطر
نشان او کنند نمیفهمد واهالی که دقایق معانی را میفهمند
آنچه فهمیده است چرا نمیفهمند وباز هرگاه خود معترف
باشند که کشف با کفر جمع میشود وکفار هند صاحب
کشف میباشند پس بر تقدیری که کشف ایشان واقع
باشد وترا فریب نداده باشند کی دلالت بر خوبی

ایشان میکند **مطلب دویم** در بیان نامها و طریقهٔ
صوفیان و ذکر مذهب هر صنفی از ایشان و رد آن و در آن
دو فصل است **فصل اول** در بیان بعضی از
نامهای ایشان و برخی از گفتار و کردار ایشان که دلالت
بر جهالت و عداوت ایشان با اهل بیت رسالت دارد
بدانکه اشهر القاب این طائفه صوفیه و متصوفه و متصلفه
و مبتدعه و زنادقه و غلاة و غالیه و حلاجیه است
و ایشان را غیر از این نامها بسیار است و پیش از این
در مقدمه مذکور شد که این طائفه را که صوفیه می
گویند بواسطهٔ نسبت با بی هاشم است و بعضی از
اعتقادات او نیز مذکور گردید و از امام حسن عسکری ع
منقولست که از امام جعفر صادق ع حال ابو هاشم
صوفی کوفی را پرسیدند آنحضرت فرمود بدرستی که او
بغایت فاسد العقیده بود و او همان است که مذهبی را

اختراع

اختراع نمود که آنرا تصوف میگویند و آنرا گریزگاه از
برای عقیدهٔ پلید خویش گردانید و در بعضی از روایات
چنین است که آنرا گریزگاه از برای عقیدهٔ خبیث خویش
و بیشتر ملحدان و سپری از برای اعتقادات نابود ایشان
گردانید و مقدس اردبیلی رحمه الله در حدیقة الشیعه
بعد از ایراد این حدیث از علی بن حسین بن موسی بن
بابویه قمی رضوان الله علیه که در کتاب قرب الاسناد
ایراد نموده فرموده است که آن کتاب شریف بخط او در
دست این فقیر افتاد و از کتاب اصول الدیانات نقل
فرموده که ابو هاشم در ظاهر امور جبری و در باطن
ملحد و دهری بود و پیروان او را گاهی بکنیت او و گاهی
بنام او و گاهی بنام پدر او نسبت دهند و ایشان را
هشمیه و ابو هاشمیه و عثمانیه و شریکیه گویند و چون
سفیان ثوری لعنه الله طریقهٔ او را پسندید و صورت

ورؤیت وتشبیه وتجسم بر مذهب او افزود ایشان را
ثوریه وسفیانیه نیز گفتند وبعد از ان ایشان را بابو یزید
بسطامی نسبت داده یزیدیه وبسطامیه لقب کردند
وباعتبار حلول واتحاد ایشان را حلولیه واتحادیه خوانند
وچون گروهی از ایشان در اتحاد مبالغه نموده بوحدت
وجود قائل شدند ایشان را وحدتیه نامیدند وبجهت
انکه در باب مشائخ خود غلو کرده بخدائی ایشان بر وجه
حلول واتحاد قائل شدند وبر گمراهی خود ودیگران
افزودند ایشان را غلات وغالیه وغاویه موسوم گردانیدند
وگاهی ایشان را بحسین منصور حلاج نسبت داده منصوریه
وحلاجیه نامیدند وبواسطه مکر وشید وخدعه و
مردم فریبی ایشان را نسبت بزنادقه وخداعیه دادند
وچون طریقه ومذهبی اختراع نمودند ائمه ما صلوات
الله وسلامه علیهم ایشان را بمبتدع مسمی ساختند

وچون منافق وریاکار بودند مرائیه شدند وچون
اصطلاحی بهم بافتند وان را تصوف نامیدند بمتصوفه
شهرت یافتند وبر سبب الفاظی که میزدند ایشان را متصلفه
گفتند وبیشتر این نامها بر همه این طائفه صادق است
وبغیر از این نامها ایشان را نامهای دیگر هست وهر طائفه
از ایشان نام مخصوصی دارند که بعد از این مذکور خواهد
شد واین طائفه از غلات سنیانند وایشان اظهار
زهد میکردند وتحقق مینمودند واعتقاد نابود خویش را
از خلق پنهان میداشتند ودر زیر زمینها با یکدیگر از
اعتقادات نابود خود سخن میگفتند وچه مناسب حال
ایشان است فرموده خدا که واذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا
واذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن
الله یستهزئ بهم ویمدهم فی طغیانهم یعمهون اولئک
الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم وما کانوا

مهتدین تا اخر انچه درباب منافقین نزول یافت و
ماول است بایشان تا انکه شبلی درمیان ایشان بهم رسید
وپارهٔ از رازهای ایشانرا که درافشای ان صرفه میدید
بر سر منبر بیان کرد وپیش از او رؤسای این فرقه بر من
وکنایه بعضی از اسرار خودرا که همه محض کفر وزندقه
بود در مجالس اذا میکردند ودر الحالات خودرا مست
ومدهوش وا مینمودند مگر بایزید بسطامی که مکرر بی
باکانه میگفت که لیس فی جبتی سوی الله یعنی نیست در جبه
من غیر خدا وسبحانی ما اعظم شانی یعنی پاک و
منزهم پاک ومنزهم چه بزرگست شان وقصه من ورایت الله
فی المنام یعنی دیدم خدارا در خواب ورایت الله فی صورة
شیخ هرم یعنی دیدم خدارا در صورت پیری کهن سال
با انکه دیدن خدا محال است زیرا که ان فرع تجسم است وان
بودن در جهت را لازم دارد واین مستلزم احتیاج است

وخدا غنی مطلق است ونقصی در او نیست وچه نقصی از
احتیاج بالاتر وشاعر گفته وچه خوش گفته ٭ انکه شیرا
کند رو به مزاج ٭ احتیاج است احتیاج است احتیاج ٭
ودر احادیث اهل بیت وارد شده که خدارا در خواب
نمیتوان دید بلکه اکثر معبران عامه انرا نیز تجویز نمیکنند
بمرتبه که اگر کسی میگفت که خدارا در خواب دیدم گوش بسخن
او نمیدادند واورا منع بلیغ میکردند بلی پارهٔ از ایشان
انرا تجویز کرده اند ودر رموزات القرانی انرا رد نموده ام
ومقدس اردبیلی علیه الرحمه در ذیل ذکر اعتقادات
فرقهٔ جمهوریه فرموده است که اکثر صوفیه که امروز هستند
جمهوریه اند وهمه را از برای خود یک مذهب ساخته اند
وعلامه مجلسی رحمه الله از ابن ابی الحدید نقل فرموده
که جماعتی از متصوفه در خراسان بنزد حضرت امام رضا
امدند وگفتند که امیر المؤمنین یعنی مامون ملعون

فکر کرد در امر خلافت که در دست او بود و شما اهل بیت را
سزاوارتر دانست به پیشوای مردم بودن و تو را بهترین
اهل بیت یافت لهذا امر خلافت را بتو رد کرد و امامت
کسیرا میخواهد و میطلبید که طعامهای غیر لذیذ بخورد
و جامهای کنده بپوشد و بر الاغ سوار شود و بعیادت
بیماران برود حضرت فرمود که یوسف پیغمبر بود و قباهای
دیبای مطرز بطلا میپوشید و بر تکیه گاه آل فرعون
تکیه میکرد و در میان مردم حکم مینمود چیزی که از
امام میطلبند قسط و عدالت است که چون سخن گوید
راست گوید و چون حکم کند بعدالت حکم کند و چون
وعده کند وفا بوعده خود بکند بدرستی که خدا این
پوششهای نفیس و خورشهای لذیذ را حرام نکرده است
پس این آیه را تلاوت فرمود که قل من حرّم زینة الله التی
اخرج لعباده والطیّبات من الرزق که ترجمه اش اینست که بگو

ای محمد یا ای گوینده که کی حرام گردانیده است زینت و
آرایش خدا را که بیرون آورده از برای بندگان خویش
و چیزهای پاک و پاکیزه را از روزی و از کلینی رحمة الله
علیه حدیثی طولانی روایت نموده در باب معارضه
سفیان ثوری با حضرت امام جعفر صادق ع در خصوص
پوشیدن جامه نفیس و مغلوب شدن وی و در آن
حدیث مذکور است که چون سفیان رفت جمعی دیگر از
صوفیه آن زمان که اظهار زهد میکردند و مردم را بترک
دنیا و درشت پوشی میخواندند چون شنیدند که سفیان
از جواب حضرت عاجز شده است بخدمت حضرت
آمدند و گفتند که سفیان جواب تو را در خاطر نداشت
که بگوید رد و عاجز شد حضرت فرمود که شما حجتهای
خود را بیان کنید ایشان گفتند که حجت ما از کتاب
خدا است حضرت فرمود که بگوئید که کتاب خدا سزاوار

تراست بعمل کردن چون دو آیه از کتاب خدا که ایثار
والطعام است ذکر کردند کفتند که ما در حجت بر تو بهمین
اکتفا میکنیم حضرت فرمود که ای کروه ایا شما علم دارید
بناسخ ومنسوخ قران ومحکم ومتشابه آن که هر که کمراه وهلاک
شده است ازین امت بسبب این جهالت شده است کفتند
بعضی را میدانیم اما همه را نمیدانیم حضرت فرمود که باین
سبب کمراه شده اید وهم چنین احادیث حضرت رسول
ناسخ ومنسوخ ومتشابه ومحکم دارد وشما نمیدانید وبعد
ازانکه مجتهای کافی شافی ایشان را مغلوب ومنکوب
ساختند فرمودند که پس بدانید که بد مذهبی اختیار
کرده اید ومردم را بان میخوانید بسبب نادانی کتاب خدا
وسنت پیغمبر واحادیث ان حضرت که کتاب خدا
تصدیق انها میکند وان احادیث را رد می کنید که بجهالت
ونظر در غرائب قران نمیتوانید کرد وناسخ ومنسوخ ومحکم

ومتشابه

ومتشابه وامر ونهی قران را نمیدانید ای کروه چرا نظر
در حال حضرت سلیمان نمیکنید که پادشاهی طلبید
که از برای کسی بعد از او سزاوار نباشد وخدا باو کرامت
فرمود وحق میکفت وعمل بحق میکرد وخدا وهیچیک از
مؤمنان او را بر این امر عیب نکردند وپیش از او داود
پیغمبر ص ان پادشاهی وسلطنت داشت ویوسف پادشاهی
مصر تا یمن داشت وعمل بحق میکرد وهیچ کس او را مذمت
نکرد وذو القرنین بنده بود که خدا او را دوست میداشت
وخدا او را دوست میداشت واسباب را برای او میسر
کردانید وپادشاهی مشرق ومغرب را باو داد وحق
میکفت وعمل بحق میکرد وهیچ کس او را بر این پادشاهی
عیب نکرد پس ای کروه عمل نمائید باداب الهی که برای
مؤمنان مقرر فرموده است واکتفا بامر ونهی خدا بکنید
وانچه بر شما مشتبه است که علم بان ندارید بکذارید وعلم را

باهلش رد کنید و بنادانی اعتراف نمائید تا آنکه ماجور
گردید و در نزد خدا معذور باشید و طلب کنید علم
ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را و حلال و حرام
الهی را یاد گیرید که این علم شما را بخدا نزدیک میگرداند
و از جهل دور میگرداند و جهالت را باهلش واگذارید
که اهلش بسیارند و اهل علم کمند و خدا فرموده است
که با لاتر از هر صاحب علمی دانائی هست و علامه مجلسی رحمه الله
از شیخ احمد بن ابی طالب طبرسی نقل فرموده که در کتاب
احتجاج از ثابت بنانی روایت کرده است که گفت من
با جماعتی از عباد بصره مثل ایوب سجستانی و صالح
مری و عتبه و حبیب فارسی و مالک پسر دینار و ابو
صالح اعمی و جعفر پسر سلیمان و رابعه و سعدانه بحج
رفته بودیم چون در مکه در آمدیم آب بر مردم مکه
بسیار تنگ شده بود و از تشنگی بفریاد و فغان آمده

بودند بما پناه آوردند که برای ایشان دعا کنیم
پس ما نزد کعبه آمدیم و مشغول دعا شدیم چندانکه
زاری نمودیم اثری ظاهر نشد ناگاه جوان غمگین کریانی
پیدا شد و چند شوط طواف کرد بعد از آن رو بما کرد
و ما رایک بیک نام برد گفتیم لبیک ای جوان گفت
آیا در میان شما کسی هست که خدا او را دوست دارد
گفتیم ای جوان بر ما است دعا و بر خدا است اجابت گفت
دور شوید از کعبه که اگر کسی در میان شما میبود که خدا
او را دوست میداشت البته دعای او را مستجاب میساخت
چون ما دور شدیم بنزد کعبه بسجده در آمد و گفت
ای آقای من بآن دوستی که بمن داری تو را سوگند می
دهم که مردم مکه را آب دهی هنوز سخن آنحضرت تمام
نشده بود که ابری پدید آمد و مانند دهنهای مشک
آب از آن بر روان گردید پس از مردم مکه پرسیدیم

که این جوان که بود گفتند علی بن الحسین و این جماعت
درون صوفیان اولیاء الله اند و امام زمان خود را نمی
شناختند و این جماعت دعوای کشف و کرامات
میکنند و معجزات بر یکدیگر میبندند و منظور ایشان
در این نیست که بالله و پایه حضرات ائمه معصومین را
صلوات الله علیهم در نظر جاهلان پست گردانند
و معجزات ایشان را در پیش ایشان آسان وانمایند
که معجزات و خوارق عادات دلالت بر امامت نمیکند
و میخواهند که مکاشفات خویش را دلیل بر امامت ابو
بکر و عمر و عثمان سازند تا آنکه مردمان دون نادان
چنین دانند که ایشان جانشینان رسول خدایند
زیرا که این گروه که صاحب کشف اند بامامت ایشان
قائل شده اند و اگر ایشان بر حق نبودند بایست که
این جماعت که غیب میدانند بر بطلان ایشان گواهی

دهند

دهند و از اینجاست که همیشه در مکاشفات و معراجات
خویش مرتبه امیر المؤمنین ع را از پیغمبر بیشتر می
بینند چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و آنکه بر
برهان قاطع عقلی و سلطان ساطع نقلی و نور هدایت
خداوند رحمن و روشنی آفتاب ایمان حقیت آنجناب را
در خلافت پیغمبر و امامت آن بهترین بشر و بطلان
مخالفین او را دانسته چه چاره دارد بجز آنکه این مکاشفات
را دروغ و افترا داند یا حمل بر خیالات نفسانی و وساوس
شیطانی و ضعف عقل و دماغ که بوساطت ترک
حیوانی بهم رسیده نماید و چون ملعون بودن دشمنان
ایشان ظاهر و ثواب لعن بر ایشان متواتر است و خدا و
رسول و ائمه هدی ایشان را در مواطن بسیار و مواضع
بیشمار لعنت فرموده اند و صوفیان خواستند که این
عیب را بپوشند گفتند که لعنت عین رحمت است و بعضی

از ایشان میگویند که لعنت چهار حرف است از حروف هجاء
ل ع ن ت و هر یک از این چهار حروف اسمی است از اسماء الله
پس لعنت عین رحمت باشد و جماعتی از ایشان میگویند
که نقطهٔ ذات حق تعالی در همهٔ حروف حلول کرده و جمعی
از این گروه گویند که عالم صورت خدای تعالی است
و حق تعالی روح عالم است و عالم عبارت است از آنچه
غیر خدا باشد پس هر چیزی را صورت خدا میدانند
و بگمان این گروه حروف نیز صورت خدا است و خدای
تعالی روح اینها است و چون خدای عز شانه روح اینها است
اینها عین ذات و عین رحمت خواهند بود و بالجمله هر گروه
از این جماعت بیک وجهی لعنت را عین رحمت میدانند
و بعضی از ایشان گفته که همیشه حسرت شیطان می
خوردم که خدا باو فرموده که و ان علیک لعنتی اگر چه این
شیطان حسرتش بواسطه اضافه است لیکن با مضاف چه

میکند

چه میکند و با وجود اینها همه بسا است که اگر کسی یکی از مخالفین
خصوص یکی از آنان که این گروه او را پیر و مرشد خود
میدانند لعنت کند بسیار مضطرب میشوند و خشم
میگیرند و با آنکس نهایت دشمنی میورزند و در اذیت او
سعی بلیغ و کوشش بیدریغ بعمل آورده تا کشتن او هم
و بعضی از ایشان در باب منع لعن میگویند که اگر آنکه
او را لعنت میکنی فی الحقیقه ملعون باشد که چه ضرور که
تو زبان خویش را بلعن وی آلوده سازی و اگر ملعون
نباشد که او از لعن تو زیانی نرسد و آن لعنت بخود تو
بر گردد حتی آنکه ملعون غزالی کفر باطنی خود را ظاهر ساخته
و لعنت کنندهٔ یزید علیه اللعنه را گناهکار دانسته و
حال آنکه کتاب خدا و سنت رسول مشحون بلعن این ملعون
و امثال اوست و در کتاب خدا است که الا لعنة الله علی
الظالمین یعنی بدان و آگاه باش که لعنت و نفرین خدا بر

ستمکاران است وخدای تعالی فرموده است که انّ الّذین
یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدّنیا والآخرة و
اعدّ لهم عذابا مهینا یعنی بدرستی که آنان که میرنجانند و
اذیت میرسانند خدا وفرستادهٔ او را لعنت ونفرین
کرده است خدا ایشان را در دنیا واخرت واماده کرده
است از برای ایشان عذابی خوار کننده ودر زیارت
عاشوراء وغیر آن که ادّعای تواتر مضمون آن میتوان نمود
وارد شده که اللّهمّ العن اوّل ظالم ظلم حق محمد وآل
محمد واخر تابع له علی ذلک که معنی آن اینست که بار خدایا
لعنت کن نخستین ستمکاری را که ستم وکم کرد حق محمد و
اولاد محمد را ولعنت کن پسین پیروی را از برای او درین
وهیچ مسلمانی شبهه ندارد در این که این ملعون وامثال
او از ملاعین خدا ورسول را اذیت کردند بکشتن نسل
خاتم المرسلین واسیر کردن ذرّیّات سرور دنیا ودین

اذیتی

اذیتی که هیچ چنین تدارک آن نمیکند وهر که شبهه دارد
در این شبهه در آن نیست که عیبی دارد که ما درش بهشت
میدانند ومبسوط تر از این در ردّ این لعین در باب بعد
از این خواهد آمد وابو مسلم مروزی را دوست میدارند
وبناء محبت میورزند با آنکه آن ملعون تقویت بنی
عباس نمود وایشان را بر گردن مسلمانان سوار کردانید
ودعوای حلول نمود بعد از آنکه دعوای امامت وخلافت
کرده بود ومقدّس اردبیلی علیه الرّحمه فرموده که در کتب
معتبره مسطور است که ابو مسلم از وقت خروج تا زمانی
که کشته شد ششصد هزار کس را بالیقین کشت سوای
آنچه در معارک بسبب او کشته شده بودند ودر زمان
سرداری وامارت شیعهٔ بسیار بقتل رسانید وبحکم
او نبیرهٔ جعفر طیّار را کشتند وابو سلمه خلال را بواسطهٔ
کتابتی که بامام جعفر صادق ع فرستاده بود فرمود تا مقتول

ساندند و سلیمان کثیر را بواسطهٔ آنکه میل باولاد امیر
المؤمنین ع داشت بدست خود بقتل رسانید و نبیرهٔ
امام زین العابدین را کشته و اخبار در طعن او بسیار است
و از سید مرتضای رازی روایت نموده که در کتاب الفصول
الناصره فی هدایة العامه بسند صحیح نقل میفرماید از احمد بن
محمد بن عیسی حدیثی را که ترجمهٔ آن این است که احمد بن محمد بن
عیسی گفت که نزد جناب امام رضا ع نشسته بودم با گروهی
از یاران آنحضرت که محمد پسر ابی عمیر آمد و سلام کرد و
نشست بعد از آن گفت که ای پسر پیغمبر خدا خدا مرا بقربان
تو گرداند چه میفرمائی در باب ابو مسلم مروزی که در زمان
دولت و سلطنت مروان پسر محمد پسر مروان خروج کرد
و بیرون آمد آنحضرت ع فرمود که نام او در نامهایست که
نامهای دشمنان ما از پسران امیه و غیر ایشان در آنست
محمد بن ابی عمیر گفت که گروهی از مخالفین شما میگویند که او

از شیعیان

از شیعیان و پیروان شما است آنحضرت فرمود که دروغ
گفتند و نابکار شدند که خدا ایشان را لعنت کند بدرستی
که او سخت لجاجت بود بر ما و بر شیعیان ما پس هر که او را
دوست دارد بتحقیق که با ما دشمنی کرده است و هر که او را
قبول کند ما را رد کرده است و هر که او را مدح کند ما را
مذمت کرده است ای پسر ابی عمیر هر که خواهد که از شیعه
و پیروان ما باشد باید که از او بیزاری اظهار نماید و
هر که از او بیزاری نجوید پس آنکس از ما و پیروان ما نیست
و ما از او بیزاریم در دنیا و آخرت و مقدس اردبیلی
علیه الرحمه بعد از این حدیث فرموده که اگر کسی قطع نظر
از این حدیث و امثال این کند چون سنی در کتابهای خود
نقل کرده اند که ابو مسلم مقوی آل عباس بود و با امام جعفر
صادق ع مخالفت نمود و انکار امامت امیر المؤمنین ع را
کرد میدانند که او کافر است و از اهل جهنم و این طور کافر را

ملحدان وسنیان وصوفیان دوست میدارند که ملحدان
اورا از خود شمارند ودوست دارند استبعادی نیست
ازجهت آنکه ایشان نیز مانند او مظهر کفار واز ایمان
بیزارند واز اسلام برکنار اما دوست داشتن این دو
طائفه اورا با اظهار مسلمانی محل تعجب است اگرچه ظاهر است
که سنیان وصوفیان نیز چه حال دارند وسنیان با او محبت
دارند بجهت تقویت نمودن او آل عباس را وصوفیان با او
محبت میورزند برای آنکه او دعوای حلول کرده زیرا که بنای
مذهب صوفیان بر حلول واتحاد است وهر کس را که این دعوی
کرده است دوست میدارند واز خود میدانند وشاهد
بهتر بر عداوت ایشان با اهل بیت پیغمبر ازین بالاتر نمیباشد
که ایشان با هیچ فرقه از فرق مسلمین عداوت ندارند مگر
شیعه که نهایت دشمنی با ایشان دارند حتی آنکه کتابها
در لعن وطعن ایشان مینویسند اگر این طائفه محبوبی هم

کس

کس وهمچنین قائل اند حتی فرعون ونمرود وشداد چنانکه
اکثر اوقات تصریح بان میکنند پس چرا شیعه را بد وملعون
میدانند واگر بتفصیل قائل اند چرا با دیگری عداوت
ندارند وحال آنکه یک فرقه از فرق مسلمین بر حق اند وباقی
بر ضلالت چنانکه در خاتمه مذکور خواهد شد وهیچ
کس دران خلاف نکرده وغیر ازان همه فرع است **فصل**
دویم در بیان مذاهب صوفیان بحسب اصل وفرع
وذکر اصناف ایشان ودران دو مبحث است **مبحث اول**
در بیان اصول مذاهب ایشان ودران چند قول است
والظهر آنست که آن دو مذهب است وغیر ازان همه فرع است
یکی حلول ودیگری اتحاد وکسانی که اول را اختیار کرده اند
ایشان را حلولیه خوانند وآنانی که ثانی را برگزیده اند ایشان را
اتحادیه نامند واین دو مذهب همان دو خیال است که
ابو هاشم بد سگال که گوساله این میدان وسامری این بیابان

ف ۲
م ۱

یهود صفتانست دران حیران وسرگردان بود ومعلوم نشد
که اخر یکی ازین دو را برگزید یا چنین بود تا بجهنم واصل
گردید وحلولیه میگویند که خدای تعالی در ما حلول کرده است
وهم چنین در بدنهای همه عارفان حلول میکند واتحادیه
میگویند که ما با خدا یکی شده ایم وهم چنین با عارفان یکی
میشود وبطلان این دو مذهب در کمال ظهور است که
بر هیچ ذی شعوری مستور نیست زیرا که اگر در چیزی حلول
کند احتیاج بمحل دارد وهر چه بغیر محتاج است ممکن است
نه واجب وممکن ممکن نیست که خدا باشد وسلب وجوب
از او سلب خدائی او وانکار آنست وبنا بر اعتقاد این دو طایفه
تعدد وتکثر خدا لازم میاید زیرا که میشود که در هر عصری
هزار عارف وبیشتر باشد وپیش ازین دانستی که این دو مذهب
مذهب ترسایانست ومتقدمین ایشان گروه مانند بایزید
بسطامی وحسین بن منصور که بدنامی منصور حلاج شهرت

کرده بر یکی ازین دو مذهب بوده اند چنانکه مقدس
اردبیلی علیه الرحمه فرموده وفرموده که بعضی از متاخرین
اتحادیه مثل محیی الدین عربی وشیخ عزیز نسفی وعبد الرزاق
کاشی کفر وزندقه را ازین گذرانیده اند وبوحدت وجود
قائل شده اند وگفته اند هر موجودی خدا است تعالی الله
عما یقول الملحدون علوا کبیرا ودر حدیث وارد شده است
که حضرت امام محمد باقر ع فرمود که چون پیغمبر ص را باسمان
بردند بجناب اقدس الهی عرض کرد که ای پروردگار من
حال مؤمن در نزد تو چگونه است فرمود ای محمد هر که دوستی
از دوستان مرا خوار کند گو بداند پس بحقیقت که با من
مبارزه نموده است بجنگ ومبارزه از میان صف
بیرون شده است از برای جنگ ومن از هیچ چیز شتابان
ترم بسوی یاری دوستان خویش وتردد ندارم در
چیزی که من کننده ام چون تردد خویش در باب مرد مؤمن

که او مرگ را ناخوش دارد و من اندوهگین شدن او را خوش
ندارم و بدرستی که از بندگان من کسی است که صلاحیت
ندارد برای او مکر بی نیازی و اگر او را صرف کنم بسوی غیر
این هر آینه هلاک میشود و بدرستی که از بندگان من کسی
است که صلاحیت ندارد برای او مکر درویشی که اگر
صرف کنم او را بسوی غیر این هر آینه هلاک میگردد و
تقرب بمیجوید بسوی من بندهٔ من بچیزی که دوست تر
باشد از آنچه بر او واجب کردانیده ام و بحقیقت که
هر آینه تقرب مجوید بسوی من بعملهای سنتی که بر او واجب
نیست تا آنکه او را دوست دارم پس چون او را دوست
داشتم کوش او میباشم که با آن میشنود و چشم او که با آن
میبیند و زبان او که با آن سخن میگوید و دست او که با آن
میگیرد از روی بطش اگر مرا بخواند او را اجابت میکنم و اگر
از من درخواهد با و عطا میفرمایم وسنیان در صحاح خود

نیز اینرا روایت نموده اند با اندک تغییری باین طریق
که جناب اقدس الهی فرمود که هر که دوستی از دوستان مرا
خوار کرداند پس بحقیقت که او را کوش زد و خبردار
میکنم بجنگ و تقرب نمیجوید بندهٔ من بسوی من بچیزی
که دوست تر و پسندیده تر باشد بسوی من از آنچه بر او واجب
کردانیده ام و همیشه بندهٔ من تقرب میجوید بسوی من
بعملهای سنتی که بر او واجب نیست تا آنکه او را دوست
دارم پس چون او را دوست داشتم کوش او باشم که
با آن میشنود و چشم او که با آن میبیند و دست او که با آن
میگیرد از روی شدت و پای او که با آن راه میرود اگر از
من چیزی درخواهد با و عطا فرمایم و اگر بمن پناه آورد
او را پناه دهم و در هیچ چیز که من فاعل و کنندهٔ آنم آن
قدر تردد ندارم مانند تردد خویش که در قبض روح
بندهٔ مؤمن خود دارم او مرگ را ناخوش دارد و من از ردکی

او را خوش ندارم و او را چاره از آن نیست و چون حلول
و اتحاد بدیهیهٔ عقل قطع نظر از اجماع اهل حق و تواتر
اخبار و آیات بر خلاف آن حکم بفساد آن میکند پس
این حدیث شریف را تاویل باید نمود و اظهر در تاویل آن
بگمان این فقیر آنست که چون جناب باری جل اسمه شانه
و عظم برهانه متصف بجمیع صفات کمال است و هیچ عیب
و نقص و قصوری در او نیست پس مراد آنکه آنجناب
گوش و زبان و امثال آن از کسی کرد دانست که آن عضو در
کار خود بحدی کمال میرسد که نقص و قصور و فناء و فتور
در آن نباشد که گوش از شنیدن آنچه شنیدنی باشد عاجز
نباشد و زبان از گفتن آنچه گفتنی باشد در نماند و هم
چنین سایر اعضا که در فقرات بعد مذکور است چنانکه
جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد از کندن در خیبر فرمود
که آن را بقوت بدنی نکندم بلکه از آن بقوت پروردکار

کندم

کندم و یکپای مبارک در رکاب میگذاشت و بعد
از آنکه پای دیگر را از زمین بر میداشت تا آنرا در
رکاب میگذاشت یک ختم مینمود و همه کلام الله را تلاوت
میفرمود و چون سلمان فارسی رضی الله عنه در مدائن
برحمت ایزدی پیوست آنحضرت در همان ساعت از
مدینه بمدائن تشریف آورد و بر او نماز کرد و خود آنجماعت
نیز اینها را قبول دارند و در کتب خود ذکر میکنند و اگر
میخواست میتوانست که زمین و آسمان را بر یکدیگر زند
بی آنکه دست را حرکت دهد و در مدینهٔ مشرفه دست
مبارک را دراز کرد و سبیل شوم معاویه را که در شام
بود کند و نظایر این بسیار و در اخبار ما بیحد و شمار است
و این قوت بمردن ظاهری نیز بر طرف نمیشود چنانکه
شنیده و جای دو انگشت آنجناب را دیده که از قبر مبارکش
بیرون آمد و بر کمر مرة بن قیس خورد و او را بدو نیم کرد

وقتی که آمده بود که آنحضرت را از قبر بیرون آورد و غیر
این از معجزات و خوارق عادات که از آنجناب و ذریهٔ طاهرینش
بظهور رسیده و میرسد و کسی را نمیرسد که انکار آن
کند و مؤید این معنی آنست که در اخبار سنیان باین عبارت
واقع شده است که بی یسمع و بی یبصر و بی یمشی و بی
ینطق یعنی که چون بواسطهٔ نوافل باین مرتبه رسید بمن
میشنود و بمن میبیند و بمن راه میرود و بمن سخن میگوید
یعنی همهٔ اینها را باستعانت و یاری و قوت و توانائی
و توفیق من بعمل میاورد و ممکن است که مراد این باشد
که در این مرتبه که رسید در هرچه نظر کند مرا در آن
بیند که آثار قدرت مرا در آن مشاهده کند پس گویا که
مرا دیده زیرا که همه منظور و مطمح نظر او منم و ممکن است
که مراد این باشد که در این مرتبه خواهشهای نفس او
برطرف شود و مرادات مرا بر مرادات خود ترجیح دهد

که بغیر رضای من چیزی نشنود و بجز آثار صنع و چیزی که
رضای من در آنست نبیند و چون در این مرتبه بجز مراد
خدا مرادی ندارد و از مرادات و ارادات خود خالی گردید
مقارن ارادهٔ او خدا قدرت خود را در مرادات او بکار میبرد
و پیش از این مرتبه چیزی که اگر اراده میکرد بقوت خویش
که خدا باو داده بود میکرد ببین تفاوت ره از کجاست تا
بکجا و چون بجهة خدا از سر ارادهٔ خود گذشت خدا ارادهٔ
او را در دل او میاندازد و خود تدبیر او را میفرماید و
حدیث مشهور که قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع
الرحمن یقلبه کیف یشاء که ترجمهٔ ظاهر آن این است که
دل بندهٔ مؤمن در میان دو انگشت از انگشتان خداوند
مهربان است که بهر طرف که خواهد آن را میگرداند اشاره باین
معنی است و این تمثیل است از برای سرعت گشتن و گردانیدن
دلها و اینکه این مرتبت بسته بمشیت و خواست او و ذکر



انگشت مجاز است چون دست و دست راست و غیر آن و کنایات
از قدرت و در سورهٔ دهر که در شان اهل بیت پیغمبر صلی
الله علیه و آله فرود آمده میفرماید که و ما تشاؤن الا ان
یشاء الله یعنی و نمیخواهید شما مگر اینکه خدا خواسته باشد و
مراد اینست که در این مرتبه از کمال مشیت و خواست شما تعلق
نمیگیرد مگر بچیزی که مشیت خدا بان تعلق گیرد و در حدیث
معتبری نیز چنین تفسیر شده و در دعاء روز مباهله مذکور
است که پس استجابت نمودند مر فرمودهٔ تو را و مشغول ساختند
نفسهای خود را بفرمان برداری تو و پر نمودند اجزای
خویش را از یاد تو و آبادان نمودند دلهای خویش را ببزرگ
داشتن امر تو و اوقات خویش را بمحزونی و پاره پاره نمودند در بحر
تو را لخو شود میسازد و دلهای خویش را از معاریض تو ریزه و
کنایه گذشتن اندیشها در دلهای ایشان که موجب مشغولیت
از تو باشد خالی ساختند پس گردانیدی دلهای ایشانرا

جانها

جانهای پنهانی مر اراده و خواست خویش و عقلهای ایشانرا
جانهای نصب امر و نهی خویش و زبانهای ایشانرا ترجمهان
برای سنت و طریقه خویش و ترجمه بفتح تاء و جیم بیان
کردن لغت است بلغتی دیگر و زبانی که بیان لغت دیگر و لغتی
که بیان لغتی دیگر باشد و ترجمان بضم تاء و جیم و بفتح هر دو
و بضم یکی و فتح دیگری معنیی است که معنی لغت دیگر باشد
چون ترجمه و بیان کننده زبانی بزبانی دیگر چون مترجم
و جمع ان تراجم است و بعضی گفته اند که مراد این است که
چون اعضا و جوارح انسانی نزد اینکس عزیز و گرامیست
در مرتبه دوستی بجائی میرسد که مرا اینها ترجیح میدهد
و قوای اینها اندر راه رضای من فانی میگرداند و باك ندارد
و این معانی هیچ دخل بحلول و اتحاد و وحدت وجود ندارد
که هر یك اند و طائفه باین حدیث بمذهب باطل خود
استدلال کنند و علاوه بر این اتحادیه که حق را تشبیه

میکند باتش وخود را باهن و زغال و میکویند که چنانکه
آهن و زغال بسبب ملاقات آتش و مصاحبت ان آتش
میشوند عارف نیز بواسطهٔ قرب بخدا خدا میشود یا انکه
خدا با همه چیز متحد است حتی انکه علامهٔ مجلسی رحمه الله
از بعض ایشان نقل کرده که میکوید که نصاری برای این کافر اند که
دعوای اتحاد با خدا را در خصوص عیسی ع کفتند اکر در همه
چیز می کفتند عین توحید میبود و وحدتیه که میکویند که
همه چیز اواست و غیر او وجودی ندارد و همین واست
که بصورتهای مختلفه بر امده کاه بصورت زید ظهور
میکند و کاه بصورت عمرو و کاه بصورت سك و کربه و
کاه بصورت قاذورات چنانکه دریا موج میزند و صورتهای
بسیار از ان ظاهر میکردد و بغیر دریا چیزی نیست و
میکویند که جهان موجهای این دریا است موج دریا
یکیست غیر کجا است و هیئتها امور اعتباریه است که عارض

ذات واجب الوجود میشود و حلولیه که میکویند که خدا در همهٔ
عارفان بلکه در همه چیز حلول کرده این حدیث رد ایشان
میکند نه تقویت زیرا که صریح ان دلالت میکند بر اینکه
این معنی بعد از عبادات و نوافل بهم میرسد و این مخصوص
مقربان است که در عبادت بدن خود را در ظاهر کهنه
کرده باشند و این معنی باطلی که ایشان میکویند در کل
و خاك و هر خس و خاشاك میباشد حتی انکه در فواتح
شرح قاضی میر حسین میبدی دیدم که شخصی در مقام
رد حلولیه کفت که من بیزارم از ان خدائی که در سك
و کربه حلول کرده است شخصی از طائفهٔ حلولیه کفت که
من بیزارم از ان خدائی که در سك و کربه حلول نکرده است
کسی کفت که یکی از این دو کافر شدند زیرا که یکی از دو مذهب
باطل است عارفی در انجا بود کفت که هیچ یك کافر نیستند
و هر یك نفی خدای ناقص را کردند حلولی حلول خدا را

حاضر

در سلک و کریبر کمال او میداند و غیر او حلول نکردن را کمال
میپندارد و قرینهٔ دیگر که در این حدیث شریف است
و دلالت میکند بر انکه حقیقت مراد نیست انست که
خدا نسبت تردد بخود داده و ان بروی روا نیست و
در توجیه ان چند وجه گفته اند اول انکه در ان اضماری باشد
و تقدیر چنان میشود که اگر تردد بر من روا باشد چنین
خواهد بود دویم انکه چون عادت بر این جاری شده که
اینکس در باب چیزی که باعث اندوه کسی باشد که او را
احترام مینماید و توقیر و تعظیم میفرماید تردد داشته
باشد چون دوست با وفا و صدیق صاحب صفا و در باب
انکه او را در نزد او قدر و منزلت و رتبه و حرمتی نباشد
چون دشمن و مار و عقرب تردد نداشته باشد بلکه
هرگاه ان ناخوشی در خاطر او خطور کند بی تردد و بی تامل
باو میرساند صحیح است که تعبیر شود بتردد در اندوه کسی

شخص

شخص و مراد از ان تعظیم و احترام وی باشد چنانکه در آن خلاف
تعبیر بخلاف ان میشود پس مراد جناب اقدس الهی انست که
از برای چیزی از او زیدکان من در نزد من انقدر قدر
و حرمت نیست چون قدر و حرمت بندهٔ مؤمن من چنانکه
میگویند که اراک تقدم رجلا و تؤخر اخری که ترجمهٔ ان
اینست که می بینم ترا که یکپا را پیش میگذاری و دیگری را
بعقب و مراد ان است که ترا متحیر و سرگردان می بینم زیرا
که این طور طور کسی است که سرگردان و در امر خویش حیران
باشد سیم انکه در حدیث وارد شده که حق تعالی در وقت
احتضار از برای بندهٔ مؤمن اظهار لطف و کرامت می
فرماید و مژدهٔ بهشت باو میدهد بمرتبهٔ که ناخوشی
مردن را از او برطرف میکند و موجب رغبت او میگردد
در انتقال از این دار فانی بسرای باقی و رنجش او بان کم
میشود و بنزول ان خوشنود میگردد و در حصول آن

رغبت میکند و این معامله شباهت دارد بمعاملهٔ آنکه
میخواهد که دوست خویش را بمردی برساند که در پی
ان منفعت بزرکی باشد و تردد دارد که این درد را
چکونه باو برساند بطوری که رنجش او بان کم باشد
پس پی در پی از برای وی اظهار میکند انچه را که موجب
رغبت او کردد در انچه از لذت بدنی و راحت روحانی
را که در عقب دارد تا انکه ان را قبول می کند و از غنیمت
میشمارد زیرا که او را بانچه میخواهد میرساند **مبحث**
دویم در بیان برخی از فروع در مذهب اصلی بی
اصل صوفیان و پارهٔ از اعتقادات فاسدهٔ هر یک از ایشان
و رد آن بدانکه فروع این دو مذهب بسیار است
و ما اکتفا می کنیم بانچه مقدس اردبیلی علیه الرحمه
در حدیقة الشیعه ذکر فرموده است و آن بیست و یک
فرقه است که بتفصیل ~~[illegible]~~

ذکر

ذکر کرده و در فرقهٔ بیست و یکم فرموده است که بدانکه
این چند کروه که شمردیم و ذکر اندکی از عقاید ایشان
ایشان کردیم و فرقهای دیکر که نام نبردیم مانند نور
بخشیه و نقش بندیه و برزخیه و باخرزیه و غیر ایشان
همه بظاهر سنی اند و فاجر و اکثر در باطن بد اعتقاد و کافر
اکر مسلم داریم که سنی مسلمان است والا خواهیم کفت
که همه بظاهر و باطن کافرند مکر قلیلی از جمهوریه که
قبل ازین بوده اند که بعضی از نادانان شیعه ایشان را
شیعه پنداشته اند و بعضی کفتکوهای ایشان را محمول
بر تقیه تصور کرده اند و ندانسته اند که غلط کرده اند
و فرقهٔ از جوریه و جمعی از ذراقیه که در زمان ما بهم
رسیده اند که خود را شیعه نام کرده اند و می کنند
و خود را و عوام شیعه را کمراه کرده بوادی تصوف افکنده
و میافکنند هر عاقل منصف که اندک تامل نماید از کفتار

جمهور تیر و گرد از وجود تیر و ذرات تیر معلومش میشود که
ایشان اعتقاد بشرع و دین ندارند و وحدتیه اند که منسوبند
بوی وحدت چه ایشان بوحدت وجوب قائل اند و
همه کس و همه چیز را خدا میدانند حتّی آنچه در شریعت
حکم بنجاست و قذارت آن شده و چنانکه دانستی اینگروه
خدا را تشبیه میکنند بدریا و آفریدگان را بموج و می
گویند که موج عین دریا است و این فرقه آنان را که
ادّعای خدائی کرده اند بسیار دوست میدارند و
همه را از خود میشمارند خواه این ادّعاء در پرده حلول باشد
یا اتحاد یا وحدت وجود و خواه خارج از این پرده باشد
چون ادّعای فرعون و شدّاد و نمرود و محیی الدّین عربی
و شیخ عزیز نسفی و عبد الرّزّاق کاشی و عطّار و ملای
روم و جماعت کثیری از متأخرین ایشان این مذهب را
برگزیده در نظم و نثر خویش تصریح باین اعتقاد نموده اند

چنانکه

چنانکه مقدس اردبیلی علیه الرّحمه تصریح بان فرموده از آن
جمله محیی الدّین میگوید که ما وصف حق بهیچ وصف نکردیم
مگر آنکه ما عین آن وصف بودیم و حق تعالی وصف
نفس خود از برای ما میفرمود پس هرگاه که ما او را مشاهده
کنیم خود را مشاهده نموده باشیم و هرگاه که او ما را مشاهده
کند خود را مشاهده نموده باشد و در فتوحات مکیّه
میگوید که پاک و منزّه است آنکه چیزها را هویدا کرد و او
عین آنهاست و مقدس اردبیلی علیه الرّحمه از او کلامی
نقل کرده که ترجمه آن این است که هر که نفس خود را باین معرفت
شناخت پس بحقیقت که پروردگار خویش را شناخته
زیرا که او بر صورت و خلق او است بلکه او عین هویّت
و حقیقت او است و علامه مجلسی رحمه الله میفرماید که مکرر
در تصانیفش میگوید که زنهار مقیّد بمذهبی مشو و نفی
هیچ مذهب مکن و هیچ معبود غیر خدا را از بت و غیر

انکار مکن که بقدر انچه از انها را انکار میکنی از خدای خود
انکار کرده و خدا در همه چیز ظهور دارد و میکوید که خدا
هارون را بر کوساله پرستان مسلط نکردانید انچنانچه موسی را
کردانید تا انکه حق تعالی در جمیع صور معبود شود لهذا هیچ
نوعی از انواع عالم نماند که معبود نشد و بطلان این سخنان
که از این کافر بیدین و ملحد لعین سر زده محتاج بیبیان
نیست و این کوساله کویا که تصور کوساله و کوساله پرستان
را در قران ندیده و اکر چنین میبود چرا هرون قوم خود را
از ان منع میفرمود و چرا موسی ایشان را سرزنش نمود و
نسبت ظلم بایشان داد در کوساله پرستی و چرا خدا ایشان را
سرزنش فرمود و ایشان را باین واسطه در چند جا از
قران مجید بظالم و کافر نامید و چرا امر فرمود که از ان توبه
کنند و یکدیکر را بکشند و چرا پیغمبران سلف که برامت
خویش مبعوث میکردیدند همه در مقام موعظه بایشان میفرمودند

که خدا را عبادت کنید و او را بپرستید و هیچ خدائی جز او
از برای شما نیست و هر که در قران مینکرد میفهمد که
خدا اکر نقل قول ایشان کرده مقصود مدح پیغمبرانست
و مذمت امتان ایشان نه عکس و هر که تمیز دارد میفهمد
که طفلی که اندک تمیزی داشته باشد مدح انکه مخالفت
طبع او نموده و مذمت انکه موافقت رای او فرموده نمی
کند چه جای انکه عقل داشته باشد پس کمان تو نسبت
بخدا که افریننده عقل است چه خواهد بود و کم صفحه از
صفحات قرانست که صریح در رد او نباشد و اکر بعقل
سخیف خود استدلال میکند و ایات تاویل می کند شرط
تاویل اینست که عقول قاطعه دلالت بر مطلبی کنند که ایه
و خبر بر خلاف آن دلالت داشته باشند تا تاویل انها
جائز باشد و حال انکه میبینیم که عقلا در مسئله وحدت
وجود حیران و سرکردانند بلکه میبینیم که هر عاقلی

که متدین است بدین اسلام نفی آن می کند وحکم بکفر قائل
آن وملا عبد الرزاق لاهیجی در گوهر مراد در این باب تکلم
نموده وبعد از آنکه فرموده که غیر خدا همه چون ممکنانند و
ایشان را بقائی نیست ودر زوال بوده اند وحالا هم بمنزلهٔ
گرد وغبارند میگوید که هر چه غیر از این در باب وحدت
وجود گویند نشنوی بلکه علاء الدوله سمنانی که یکی
از مشایخ کبار صوفیه است در این باب با محیی الدین
مخاصمه نموده واورا باین واسطه طعن زده ودشنام
داده وگفته است که معنی وحدت وجود را از این مرتبه
یعنی معنی دویم که در حدیث قدسی کنت کنزا اشتباه کرده
اند وعین کفر است وخود اقرار نموده که من نیز این اشتباه
را کردم وتوبه کردم وآن معنی که علاء الدوله از آن توبه
کند معلوم است که چه معنی خواهد بود ودر اینجا چه مناسب است
مثل ویل لمن کفره نمرود وجناب اقدس الهی در چندین

مواضع

مواضع از کتاب مجید خویش نهی فرموده از شرک وآنکه
غیر را شریک او کردانند وویل وعذاب از برای مشرکان
ثابت نموده وفرموده که هر که شریک از برای او قرار دهد
خدا بهشت را بر او حرام کردانیده وخطاب ببت پرستان
کرده وگفته بت پرستی که شما وآنچه را که بندگی می کنید از
غیر خدا آتش گیرای جهنمید وبعد از آن میفرماید که
اگر اینها خدایان بودند وارد جهنم نمیشدند اگر همه
چنین ها خدا باشند نهی از شرک چه معنی دارد بلکه چگونه
تحقق میپابد تا آنکه نهی از اشراک غیر موجود غیر معقول است
وموجود را که همه خدا میدانند وبالجمله قبایح این مطلب
هزار افزون وشنایع این مذهب از شمار بیرون است و
غیر از اشاعره که حسن وقبح اشیاء را عقلی نمیدانند کسی
دیگر از عهدهٔ این قبایح بر نمیتواند آمد بلکه ایشان نیز
با مذهب باطلی که دارند مشکل که در اینجا از عهده بر آیند

ولا یسئل عما یفعل که معنی آن این است که باید که خدا پرسیده
نشود از انچه میکند زیرا که این جملهٔ خبریه در معنی انشاء است
دلالت نمیکند که خدا مرتکب قبائح میشود بلکه چون
حکیم است و از حکیم غلط سر نمیزند لهذا نباید که محل سؤال
نشود در انچه میکند پس سبب سؤال نکردن حکمت و بی نیازیست
از ارتکاب قبائح نه محض تسلط و اگر نه بایست که هر که تسلطی
دارد بر کسی خدا او را از انچه می کند سؤال نکند و حال
انکه میکند چنانکه میفرماید که وهم یسئلون و اگر بگویند
که هیچکس غیر خدا تسلط ندارد چون بجبر قائل اند پس از این
سؤال میشوند که سؤال چرا مگر انکه بگویند که اینهم جبر است
بعد از ان چاره بجز زدن نیست تا مضطر شده باختیار
قائل شوند و شیطان بعد از انکه از سجدهٔ آدم ابا نمود و ملعون
گردید هفت بحث بر خدا کرد انجناب فرمود که آیا اقرار داری
و میدانی که من حکیم گفت بلی گفت همین جواب تو است و شیطان

ساکت

ساکت شد اگر اینجماعت تابع او نیند در متابعت تخلف
نموده اند و مقدس اردبیلی علیه الرحمه بعد از انچه در
مبحث پیش از این از او نقل شد فرموده که باید دانست
که بسبب تمادی و طغیان در کفران بود که بمطالعهٔ کتب
فلاسفه مشغول شدند و چون بر قول افلاطون قبطی و اتباع
او اطلاع یافتند از غایت ضلالت گفتار غوایت شعار او را
اختیار کردند و از جهت انکه کسی پی نبرد که ایشان دزدان
مقالات و اعتقادات قبیحهٔ فلاسفه اند آن معنی را لباس دیگر
پوشانیده وحدت وجودش نام کردند و چون معنی آن را از
ایشان پرسیدند از روی تلبیس گفتند که این معنی بیان در
نمی آید و بی ریاضت بسیار و خدمت پیر کامل بان
نمیتوان رسید و احمقان را سرگردان ساختند جمعی از
سفیهان در این باب اوقات بسیار ضائع کردند و فکرها
دوانیدند و آن کفر عظیم را ثنا و بلها کردند و این فرمع کرده

اتحادیه اند و اصلیه اند که منسوب اند بسوی واصل و واصل
انست که بچیزی رسیده باشد و ایشان میگویند که ما بخدا
واصل شده ایم یعنی باو رسیده و با او پیوسته ایم و ایشان
نیز از فروع اتحادیه اند که چون بزشتی اعتقاد و رسوائی اهل
این مذهب مطلع شده دست بوصول زده اند و عقیده
فاسده خود را این لباس پوشیده اند و بپارهٔ از اعتقادات
شنیعه و افعال قبیحه از آنها متمیز و متفرع گردیده اند از ان
جمله میگویند که خدا نماز و روزه و حج و سائر احکام شرعیه
را از ان جهت مقرر ساخته که آدمی بانها تهذیب اخلاق
نماید و چون ما تهذیب اخلاق خویش نموده ایم و معرفت
چیزها و شناخت حق تعالی ما را حاصل گردیده و بخدا
واصل شده ایم تکالیف شرعیه از ما برخاسته و هیچ
چیز بر ما واجب نیست و تمام محرمات بر ما حلال است
و میگویند که هر که باین مقام رسید هر چه از او سر زند

از شرب خمر و زنا و لواطه و دزدی و غیر آن هیچ کس را
نرسد که بر او اعتراض کند و هر چه از امثال این امور را
که بجا آورد او را از ان منع نتوان کرد و از او نیکو باشد و
اگر خواهد که با مادر و خواهر و دختر و پسر خود زنا و لواطه
کند او را حلال است و اگر با پسران و دختران و زنان مردم
مجامعت کند او را فیضها از ایشان رسد و اگر کسی را بر خود
افکند او را روا باشد و میگویند که اگر یکی از ما را شهوت
غالب گردد و خواهد که با دیگری مقاربت نماید و آنکس
امتناع ورزد و اصلیه نباشد بلکه کافر باشد و اگر آنکه
خواهند که با او مقاربت کنند اجابت کند خواه مرد باشد
و خواه زن بدرجهٔ ولایت رسد و از اولیاء عظیم القدر
گردد و میگویند که رابعهٔ عدویه و جماعتی غیر او از زنان
بوده اند که بواسطهٔ برآوردن حاجت واصلیه بمرتبهٔ
ولایت رسیده اند و از این نوع مزخرفات بسیار میگویند

وجناب اقدس الهی در باب حضرت رسالت پناهی که در
قرآن قسم بجان او یاد کرده و با هیچکس از پیغمبران و غیر
ایشان چنین لطفی نکرده میفرماید که ولو تقول علینا
بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین
فما منکم من احد عنه حاجزین یعنی واگر رسول کریم ببندد
بر ما پاره از گفتارها اگر ما نگفته باشیم هر اینه میگیریم
از او بدست راست که کنایه است از قوت و توانائی پس
هر اینه پاره میکنیم از او بند جگر شراوان و رگیست باریک
و بدل بسته که اگر گسسته شود صاحب ان میمیرد پس نیست
از شما احدی که منع کند کان ما باشد از او و از کشتن او
و میفرماید که ولا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا
حلال وهذا حرام لتفتروا علی الله الکذب ان الذین
یفترون علی الله الکذب لا یفلحون که ترجمه آن بنا بر
وجهی اینست که و مگوئید مر آنچه وصف کند زبانهای شما

دروغ را که اینک حلال واینک حرام است تا دانسته بر
خدا دروغ ببندید بدرستی که آنان که دانسته بر خدا
دروغ میبندند رستگاری نمییابند و باز میفرماید که
قل آلله اذن لکم ام علی الله تفترون وما ظن الذین یفترون
علی الله الکذب یوم القیمة یعنی بگوای محمد یا ای گوینده که
آیا خدا دستوری داده از برای شما یا بر خدا دروغ می
بندید و چیست گمان آنان که دانسته بر خدا دروغ میبندند
در روز رستخیز و غیر از این آیات و اخبار متواتره و
اجماع مسلمانان که دلالت میکنند بر بطلان عقیده ایشان
و این حدودی که در شرع مقرر است در کدام آیه و حدیث
اشعار باین دارد که اصلیه از جمله مکلفین نیستند مگر
حدیث برداشتن قلم از سه کس که یکی از آنها دیوانه است
و ایشان ادعای عقل دارند و این دو دعوی با هم جمع
نمیشود یا قائل شوند که دیوانه اند یا از تکالیف الهی درهند

و نماز که ستون دین است بجا آورند و روزه که سپری است
از برای آتش جهنم بگیرند و حج که تارك آن از روی عمد
جهود خواهد مرد یا ترسا بگذارند و هم چنین سایر واجبات
الهی و زنای با محارم و غیر ایشان را که موجب بردن نور
رو و درویشی و نیستی است در دنیا و باعث غضب خدا
و دشواری حساب و خلود در جهنم است در آخرت ترك
نمایند و از صادق ع مرویست که مشتاق بودن بزنا
نشانه ایست از سر نشان ولد الزنا و آنحضرت فرمود که
حرمت اغلام زیاده از زنا است زیرا که حق تعالی باغلام
امتی را هلاك کرد و کسی را بزنا در دنیا هلاك نکرد و
از جناب رسول ص مرویست که هر که با پسری جماع کند
در روز قیامت جنب محشور گردد و آبهای دنیا او را
پاك نکند و خدا بر او غضب کند و او را لعنت کند
و جهنم را از برای او آماده کند و بد جای بازگشتی است

جهنم

جهنم برای او و حضرت صادق ع فرمود که مردی که بر پشت
مردی میرود عرش الهی بلرزه میآید و مردی که بگذارد
که چنین عمل قبیحی با او کنند خدا او را بر روی جسر جهنم
حبس نماید تا از حساب خلائق فارغ گردد پس بفرماید
که او را بجهنم افکنند و او را در هر طبقه عذاب کنند تا به
زیرین جهنم و از آنجا بدر نیاید و رسول خدا فرمود که هر که
پسر را ببوسد از روی شهوت حق تعالی در روز قیامت
لجامی از آتش بر سر او کند و هم آنجناب فرمود که حرمت مال
مسلمان چون حرمت خون او است و ریختن خون مسلمان
همه کس میدانند که چه قدر مبغوض خدا است و اگر
خواسته باشی که بدانی که این افعال که بتجویز ترك و فعل
آن نموده اند در نزد خدا و رسول چه قدر مبغوض است
در شریعت نظر کن که از برای فاعل و تارك اینها چه حدود
قرار داده شده اگر اینها را قبول ندارند چرا دعوی اسلام

میکنند زیرا که اینها ضروری دین است واگر قبول دارند
بچه دلیل خود را از مکلّفین نمیدانند وعلاّمهٔ مجلسی رحمه الله
در ردّ وحدت وجود میگوید تو که عین خدائی که را
عبادت میکنی وچرا عبادت میکنی واز این جهت است که
اکثر اینها ایشانرا اعتقاد این است که همین که این معنی
ظاهر شد دیگر عبادت ساقط میشود وعبادت بنابر
توهّم مغایرت است وباین معنی برگردانیده اند این آیه را
که واعبد ربّك حتّی یاتیك الیقین یعنی عبادت کن
خداوند خود را تا ترا مرگ در رسد وایشان یقین
بوحدت موجود برده اند وازعلاّمهٔ حلّی علیه الرّحمة
والرّضوان نقل کرده است که در کتاب کشف الحقّ ونهج
الصّدق فرموده که من دیدم جماعتی از صوفیّه را در روضهٔ
حضرت امام حسین ع که نماز شام میگذاردند بغیر
یکنفر از ایشان که او نماز نمیکرد ونشسته بود بعد از ساعتی

ان جماعت نماز خفتن را کردند وان شخص نکرد از یکی
از ایشان سؤال کردم که چرا این مرد نماز نمیکند گفت
او چه احتیاج بنماز دارد او بخدا واصل شده است آیا
جائز است که کسی که بخدا واصل شد میان خود وخدا
حاجبی قرار دهد ونماز حاجب است میان بنده وخدا
ومن میگویم که آیا ایشان تفسیر قران را میدانند یا پیغمبر
که قران براو نازل شده وظاهر وباطن انرا دانسته
وانان که معنی انرا از رسول فرا گرفته اند وخدا میفرماید
که هو الّذی انزل علیك الکتاب منه آیات محکمات
هنّ امّ الکتاب واخر متشابهات فامّا الّذین فی قلوبهم
زیغ فیتّبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تا
ویله وما یعلم تاویله الاّ الله والرّاسخون فی العلم یعنی
خدا آنست که فرو فرستاده است بر تو کتاب کامل را که
قرآنست پاره از آنها آیتهای محکمه است که در معانی خود

ظهور دارند که انها اصل این کتاب اند و اینهای دیگر
هستند که متشابه اند و در معانی مراد ظهوری ندارند
پس اما انان که در دلهای ایشان میلی است پس پیروی
میکنند انچه را که متشابه باشد از ان جهت طلب فتنه
و گمراهی و طلب تاویل ان و نمیدانند تاویل ان را مگر
خدا و انان که رسوخ کرده اند در دانش و در احادیث
وارد است که راسخون ائمهٔ هدایند و افضل راسخون
رسول الله است صلی الله علیه و علیهم اجمعین و
انجناب از جبرئیل تفسیر یقین را پرسید جبرئیل عرض
کرد که انست که مؤمن از برای خدا چنان عبادت
کند که گویا او را می بیند پس اگر او خدا را نمی بیند
خدا او را می بیند و از حضرت امام رضا علیه السلام
مرویست که ایمان افضل است از اسلام بیک درجه و
تقوی افضل است از ایمان بیکدرجه و یقین افضل است

از تقوی بیکدرجه و هیچ چیز در میان بنی آدم کمتر از
یقین قسمت نشده است پس یقین اعلا درجات ایمانست
وان بر چند قسم است یکی یقین بقضا و قدر بحدی
که بران اثار مرتب گردد و موجب انقطاع بخدا و توکل
و تفویض و رضا و تسلیم شود و حد ان آنست که از غیر
خدا نترسد و دیگری یقین بثواب و عقاب اخرت
بحدی که اثرش بر وجه کمال در اعضا و جوارح ظاهر
شود و دیگری یقین در همهٔ اموری که بانها ایمان باید
آورد چه ایمان در هر چیز که بحد کمال رسید و اثرش
بر اعضا و جوارح ظاهر گردید و از شوائب خالص شد
ان یقین میگویند و بنا بر انچه مذکور شد حتی از برای
تعلیل است نظیر حتی در اسلم حتی تدخل الجنه یعنی
مسلمان شو تا در بهشت در ائی که عبادت علت ایشان
یقین میشود چنانکه اسلام علت دخول بهشت است

واگر یقین بمرگ تفسیر شود حتی بمعنی الی است که از برای انتهای
زمانست چه بعد از مرگ تکالیف ساقط است پس فرق
میان دو معنی حتی آنست که اول بیان خاصیت عبادت است
و دویم بیان مدت آن و بر فرضی که راسخون همهٔ علمای
راسخین را شامل باشد چه احدی از ایشان یقین را
بوصول تفسیر نکرده بلکه همه بآنچه گذشت تفسیر کرده اند
و فرموده اند که آدمی تا زنده است باید که خدا را عبادت
و بندگی کند و عیسی بن مریم که روح الله و مؤید بروح
القدس بود در گاهوارهٔ بود فرمود بدرستی که من بندهٔ
خدایم که خدا کتاب را بمن ارزانی داشته و مرا پیغمبر ساخته
و مرا پر منفعت گردانیده در هر جا که باشم و مرا وصیت
فرموده بنماز و زکوة مادامی که زنده باشم و نیکوکار
بمادر خود ساخته و مرا ستمکار و بدبخت قرار نداده چنانکه
خدای تعالی در کتاب کریم خود خبر داده که قال انی عبد الله

اتانی الکتاب وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا اینما کنت واوصانی
بالصلوة والزکوة ما دمت حیا وبرا بوالدتی ولم یجعلنی جبارا
شقیا ایا روح الله تا زنده است باید که نماز کند و زکوة
بدهد و هر بی نماز و بی طهارتی که چند روزه نماز یا
در هوائی بجا آورد واصل میشود و عبادت از او
ساقط میگردد علاوه بر این آیا هرگز شنیده که محمد
مصطفی ص که اکمل کاملین است نماز را ترک کند و
روزه طی نکرده که واصل شده بلکه آنجناب روزهٔ وصال
که مخصوص او بود میگرفت و تا وقت رحلت نماز
میکرد و در مرتبهٔ آخر که بمسجد تشریف آورد با نهایت
ضعف که تکیه بر دوش بعضی از یاران خود فرموده بود
نماز را نشسته بجا آورد که قادر بر ایستادن نبود و امیر
المؤمنین ع که تالی آنجناب است در کمال شبانه روزی
هزار رکعت نماز بجا می آورد بلکه بیشتر و سید شهداء

که سید جوانان اهل بهشت است در صحرای کربلا در روز
عاشورا بان ابتلا چون ابو ثمامه عمر بن عبدالله صائدی
بآنجناب عرض کرد که یا ابن رسول الله جانم فدای تو باد
لشکر مخالف بتو نزدیک شده اند و میخواهم که جان
خود را فدای تو کردانم و میخواهم که نماز عصر را با تو
دریابم که نماز وداع است حضرت همین که نام نماز را
شنید آهی سرد از سینهٔ پر درد بر کشید و سر را بسوی
آسمان بلند کردانید و فرمود که نماز را بیاد ما آوردی
خدا تو را از نماز گذارندگان کرداند بلی اول وقت
نماز است ازین کافران مهلتی بطلبید که ما نماز را بجا
آوریم و مهلت نماز جماعت از لشکر شقاوت خواستند
و با بقیهٔ اصحاب سعادت مآب خویش نماز را بعنوان
نماز خوف بجا آورد که فرصت نماز تمام نداشت و زهیر
بن قین بجلی و سعد بن عبدالله حنفی در پیش روی آنحضرت

ایستادند و جان خود را فدای آنجان جهانیان کردند
و هر تیر و نیزه و شمشیر که از آن لشکر شقاوت اثر
بسوی آن فرزند خیر البشر می‌آمد آن دو بزرگوار بجان
قبول میکردند تا آنکه سعد با سعادت از بسیاری
جراحت تیر و نیزه بر زمین افتاد و چون شهد شهادت
نوشید سیزده تیر در بدن او بود بغیر از جراحتهای
نیزه و شمشیر و بعضی گفته اند که آنحضرت را فرصت
نماز جماعت ندادند و آنجناب و هر یک از اصحاب جدا
نماز کردند اما آنحضرت تا آن وقت واصل نشده بود
که این همه در باب نماز اهتمام میفرمود پس در زیارات
آنحضرت که قریب بتواتر و در میانهٔ مسلمین مشهور است
که همه او را خطاب میکنند و شهادت میدهند که
تو نماز را بپا داشتی و زکوة را دادی و فرمان برداری
خدا و رسول کردی تا تو را یقین در رسید که اقرار

بوصول است بنابر کمان این طائفه چه میکویند واین
وصول کی بحصول پیوست وسیّد الساجدین حضرت
امام زین العابدین ع بواسطهٔ کثرت نماز وسجود در
هر سال چندین مرتبه پینهای مواضع سجود را میبرید
تا آنکه در میان عامّه وخاصّه بذو الثّفنات مشهور
وملقّب کردید وبالجمله شکی در عبادت کردن پیغمبر خدا
وائمّه هدی سلام الله علیهم در مدّت عمر نیست یا
اینکروه باید که خود را از این پیشوایان دین کامل تر
دانند یا اقرار بر بیدینی خود نمایند ومعلوم است
که چون ایشان شکسته نفس ودرویشند ودر بند
چیزی نیستند بر بیدینی خود اقرار خواهند نمود
امّا اکر از طائفه مشارکبه وامثال ایشان نباشند
سیم مباحیه اند که منسوبند بسوی مباح ومباح
انچیزیست که امر ونهی بان تعلّق نکرفته باشد وایشان

چون واصلیه میکویند که همه چیز بر عارف مباح
وحلالست وجمیع فروج را بر خود مباح میدانند
حتّی مجامعت با مادر وخواهر ودختر ولواطه با
پسر خود ومیکویند که شك ویقین هردو حجاب راهست
وامر بمعروف ونهی از منکر در مذهب ایشان باطل و
خوردن مال مردم را بدزدی وهر وجه که باشد
حلال میدانند وقرآن مبین واخبار پیغمبر واهل
بیت طاهرین بلکه ضرورت دین واجماع مسلمین
ودلیل عقل متین نیز بر ردّ این مذهب فاسد
متعاضداند وبسیاری از امم سابقه بجهة ترك امر
بمعروف ونهی از منکر هلاك شده اند تا بتارك این
وفاعل این چه رسد واکر میخواهی که معرفت این از تربیت
حاصل کردد بسوره اعراف نظر کن در انجا که میفرماید
واذ قالت امّة منهم لم تعظون قوما الله مهلکهم او

معذبهم عذابا شديدا قالوا معذرة الى ربكم و
لعلهم يتقون فلما نسوا ما ذكروا به انجينا الذين ينهون
عن السوء واخذنا الذين ظلموا بعذاب بئيس بما كانوا
يفسقون كه ترجمهٔ ان اين است كه و ياد كن وقتى را كه
كفتند كروهى از ايشان يعنى مردم ده ايليا كه در ميانه
مدين وطور بود وبعضى كفته اند كه نام آن ده مقشا
و در ميانه طور وعينونا واقع بود وبعضى از اهل ان
شنبه دارى كه مذهب يهود بود نكردند ودران روز
ماهى را شكار كردند كه چرا ميدهيد كروهى را
كه خدا هلاك كننده يا عذاب كننده است ايشان را
عذابى سخت كفتند بجهت رهانيدن اين پند دادن رهانيدن
بسوى پروردكار شما وشايد كه ايشان پرهيزكار
شوند پس چون فراموش نمودند و ترك كردند انچه را
كه ايشان را بان متذكر ساختند رهانيديم انانرا

كه نهى

كه نهى ميكردند وبازميداشتند ايشانرا از بدى
دكر فتيم انانرا كه ستم كردند بعذابى صاحب قوت و
شدت بودند كه فسق ميكردند واز دايره فرمان بيرون
ميرفتند ايا نمى بينى كه نجات ان عذاب همين از براى انان كه
نهى از منكر كردند ثابت نموده وغير ايشانرا كه شامل است
انانرا كه نهى از منكر نكردند چون فاعل ان عذاب
كرده وظالم و فاسق ناميده وميفرمايد كه يا ايها الذين
امنوا لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل الا ان تكون تجارة
عن تراض منكم يعنى اى انان كه كرويده ايد مخوريد مالهاى
خويش را در ميانه خودتان ومراد اين است كه مالهاى يك
ديكر را مخوريد بطور باطل و نابود مكر انكه تجارة وبازركانى
باشد كه ان خوشنودى از شما صادر شده باشد وهمانا
كه اين كروه منافقانند كه در باب امر بمعروف ونهى از
منكر خلاف طريقهٔ خدا دارند وخدا در سورهٔ توبه ميفرمايد

کہ المنافقون والمنافقات بعضهم من بعض یأمرون بالمنکر
وینهون عن المعروف یعنی مردان منافق و زنان منافقه
پارهٔ از ایشان از پارهٔ هستند که کمال الفت و خلطت
با هم دارند امر میکنند و فرمان می دهند با چیز ناخوش و بد
باشد و نهی میکنند از خوبی **چهارم** حبیبیه اند که
منسوبند بسوی حبیب و حبیب دوست و دوستدار است
و میگویند که چون بنده بدرجهٔ معرفت اشیاء رسید و
بدوستی حق پیوست و از دوستی دیگران برید قلم تکلیف
از وی برخاست و خطاب امر و نهی از او منقطع گشت از
بندگی و قید عبودیت خلاص کردید پس در آن هنگام
مقید بودن بشریعت و احکام آن برو حرام است و اگر چه
این طایفه در ترک نماز و روزه و سایر واجبات و حلال
دانستن جمیع محرمات بالاصلیه موافق شده اند اما بر خلاف
یکدیگر سخنان بسیار دارند که با نها از هم متمیز شده اند

و میگویند که دوست ترین خلق جهان نزد خدای تعالی
ماییم و این طایفه عورتین خود را از مردم و زنان خود را
از مردان بپوشند و دیوانگان را دوست دارند و
لاف مریدی ایشان زنند و بآن افتخار کنند و از جناب
امام حسن عسکری ع سؤال کردند از دیوانه و حال او
پرسیدند فرمود که اگر بخانند و از او رسا شده ب
حکم دزندگانست و اگر نه در حکم چهارپایان و مراد هم
کاه چنین باشد مریدش چه خواهد بود **پنجم**
ولاییه اند که منسوبند بسوی ولایت چه ایشان می
گویند که چون بنده بدرجهٔ ولایت رسد با خدای
تعالی شریک شده پس در جمیع صفات ثبوتی و سلبی
با خدا شرکت دارد و میگویند که مرتبهٔ ولایت از مرتبهٔ
نبوت و رسالت بالاتر است و چون معنی ولایت از
ایشان پرسند گویند که بی خان و مان بودن و اگر

معنی آن این باشد این معنی در سلک ظهورش بیشتر است
باوجودی که از همه حیوانات غیر از جماعت صوفیه پست
تر است آری و لایقی که از زنا کردن بهم رسد چنانکه
واصلیه میگویند از این بهتر نمیشود و این گروه زن
کردن را حرام میدانند و این صریح است در این که این
فرقه از فرق مسلمین خارج اند چه پیغمبر ص فرموده که عقد
زنان شوهری سنت و طریقه من است پس هر که از سنت
من رو بگرداند از من نیست و میگویند که بر زنده کردن
مردگان و میرانیدن زندگان قدرت داریم و نمرود
نیز این ادعا نمود وقتی که گفت انا احیی و امیت یعنی
من زنده میگردانم و میمیرانم ولیکن در بیان معنی آن
گفت که آنکه در حبس و بند من باشد و اراده کشتن
او را داشته باشم با آنکه قدرت بران دارم چون او را
رها کنم او را زنده کرده ام و آنکه را اگر میکشم میرانیده ام

پس

پس ابراهیم از حجت اول دست برداشت و حجتی دیگر
که موجب مبهوت شدن نمرود گردید آورد چنانکه
خدا در سوره بقره اشاره بان فرموده نمیدانم که این
گروه در باب ادعای خویش چه چیز خواهند گفت و
شاید که اگر خواسته باشند که مرده را زنده کرده اند
و بعمل نیاید بگویند که رای او بر این قرار نگرفته و حقیر
در مجلسی پیر جاهل ریش سفید دل سیاهی را از این
طائفه دیدم و چون او را نمیشناختم از یکی احوال او را
پرسیدم گفت که این فلان است و نقل کرد که برادری
از متعلقان وی وفات کرده بود و این پیر جاهل حاضر
نبوده بود چون حاضر شد و دید که آن برادر مرده بیا
جزع و بی تابی میکنند گفت که غم مخورید که برادر تو را زنده
میگردانم و چون این گاو آن گوساله را در دنبال خود
انداخت تا بر سر قبر برادرش رسید گفت که قم باذنی

بجنبند باذن من چون دید که اثری ظاهر نگردید گفت
که دلش نمیخواهد که زنده گردد واین طائفه نیز نظر بمضمون
الجنس الی الجنس یمیل دیوانگان را دوست دارند ومزخرفات
ولاهیهای ایشان بسیار است ششم مشارکیه اند
که منسوبند بسوی مشارکت وخود خویش را افضلیه میخوانند
که منسوب است بسوی افضل زیرا که ایشان ادعاء مشارکت
با پیغمبران میکنند ومیگویند که ما در مرتبه با ایشان
شریکیم لیکن خدای تعالی ما را گرامی داشته وما مأمور
بدعوت خلق نساخته اگر خواهیم ایشان را دعوت وهدایت
میکنیم واگر نخواهیم نمیکنیم ومیگویند که ما را بر پیغمبران
زیادتی دیگر هست که میان خدا وپیغمبران ملک واسطه است
ومیان ما وخدا واسطه نیست وولائیه نیز این ادعاء را
دارند چنانکه این طائفه که حیاء ندارند دعوای احیاء
اموات وامانه احیاء را دارند لیکن بیجان ومانند بودن را

در ولایت

در ولایت شرط ندانند وانها دعوی شرکت با خدا
واینها ادعای شرکت با انبیاء دارند وهرگاه فرعون
ونمرود وشداد که بمراتب شتی از ایشان متدین
تر اند خدا را بالمره نفی کنند خانه ایشان آبادان که
بمشارکت او وپیغمبرانش ساخته اند وچون کسی از سر تا
پا آلت جارحه باشد وقوه منفعله در او نباشد همان به که
نظر بمضمون حدیث صدق مشحون که جواب جاهلی که
در جهل استحکام دارد وهیچ نمیداند سکوت است سکوت
کنیم هفتم شمراخیه اند که منسوبند بسوی شمراخ بکسر شین
واصل این طائفه از خوارج بوده است چه شمراخیه گروهی اند
از خوارج وایشان اصحاب عبدالله بن شمراخ خارجی اند
ومیگویند که چون دوستی محکم گردد وحال در دلها راه
یابد امر ونهی وسائر امور شرعیه باطل شود وشنیدن
سازها ومرتکب شدن ملاهی ومناهی از خوردن

لقمه‌های حرام و غیر آن همه حلال گردد و اگر کسی درست گوش
با ایشان دهد و پیرو گردد که کم سخن را بنفی واجب الوجود
میرسانند و منتها براو میگذارند که تو را ارشاد کرده‌ایم
و عارف و محقق ساختیم رهنمای تو گردیده‌ایم و اگر نتوانند
که اعتقاد خویش را ظاهر گردانند در برابر مریدان نماز
نادرستی بجا آورند و دنیا باشد که بجهت فریب میکنند
تا بنمایند که اعتقاد بنماز و روزه و حج و سائر احکام شرعیه
دارند و در همه جا نشینند و از خود معجزها نقل کنند و
بیشتر این گروه خرقهای پشمینها پوشند و میگویند که
زنان و کودکان ما و دیگران چون گل و ریحانند که
بوی آن بر همه کس مباح است و نمیدانند که دیوث
بوی بهشت را نمیشنود با وجودی که بوی آن پانصد
ساله راه میرود و دیوث آن است که زنش زنا کند و او
بداند و بآن راضی باشد و در شریعت از برای محض گفتن

این

این لفظ بکسی حد قذف مقرر است پس حال آنکه معنی
آن در او موجود باشد چه خواهد بود نعوذ بالله من
ذلك و پیغمبر خدا ص فرمود که پدرم ابرهیم بسیار
صاحب غیرت و با دردتر بود در باب زنان و من
غیرتم از او بیشتر است و خدا بر خاک مالد بینی کسی را
که غیرت نداشته باشد از مردان مؤمن یعنی او را خوار و
بیمقدار گرداند و غیرت ابراهیم چنانکه در روضهٔ کلینی
روایت فرموده بمرتبهٔ بود که چون از خانه بیرون میرفت
در خانه را می بست و کلیدان را با خود بر میداشت
که مبادا کسی در دهلیز خانهٔ او در رود و آواز و سخن زن
او را بشنود **هشتم** ملامتیه‌اند که منسوبند بسوی
ملامت و آن بمعنی سرزنش است و ایشان بعلانیه مرتکب
معاصی و مناهی میگردند و در آن مبالغه تمام دارند و
اگر شراب بیابند آب انار و مانند آن در شیشه میکنند

و در برابر مردم میخورند تا مردم را در مذمت خود اندازند
که ایشان شراب خورده اند و حال آنکه رسول خدا فرموده
که هر که ایمان بخدا و روز جزا دارد از تهمتگاهها بپرهیزد
و این گروه نزد همه طوایف صوفیه عزیزاند و اگرچه همه
صوفیه مجبره که احادیث در رد آن متواتر است قائل اند
و میگویند که خیر و شر هر دو بتقدیر خدا است اما این
طایفه در آن بیشتر مبالغه دارند و میگویند که ارباب
معاصی را بر اصحاب طاعات شرف و زیادتی است زیرا
که مردمان ایشان را بسبب ارتکاب معصیت ملامت می
کنند و این درجه در جرأت بغایت بلند که دست
هیچکس از عبادت کنندگان بان نرسد با آنکه آدمی
مأمور است بآنکه ظاهر و باطن خویش را هر دو نیکو
کند و باید که سعی و کوشش نماید که باطن خود را در
نیکی موافق ظاهر گرداند نه آنکه ظاهر را چون باطن بد

باید تر نماید یا خود را در معرض تهمتها در آورد که خلائق
با او بدگمان شوند و حضرت امیر المؤمنین ع در هنگام
وفات بحضرت امام حسن ع وصیت فرمود که ای فرزند
زینهار بپرهیز از جاهای تهمت و از مجالسی که گمان بد باهل
آن میبرند بدرستی که هم نشین بد فریب میدهد کسی را
که با او می نشیند

نهم

حالیه اند که منسوبند بوی
حال و این گروه رقص و سماع را حال نامیده اند و میگویند
که چون ما بیهوش شویم خدا نزد ما میاید و سر ما را در
کنار میگیرد و با ما راز میگوید و ما با او راز میگوئیم
و او دست در گردن ما میکند و ما دست در گردن
او و اعتقاد ایشان آنست که روی پسران و شاهدان
دیدن و بوسیدن ایشان از روی شهوت بلکه زنا
و لواطه کردن ثواب است و روی پسران و شاهدان را
مصحف نام گذاشته اند و میگویند که رقص کردن و دست

زدن و نعره کشیدن و طرب نمودن ما اختیاری نیست
بلکه بواسطهٔ تجلی حق است در ما و صفات خدا حالیست
که در وقت سماع و حال بر ما ظاهر میشود و در ما پدید
میاید و در حالت سماع صفات خدا را در ما میتوان
یافت و این حرکات که از ایشان سر میزند و فریادها میزنند
و مانند شتران مست دهان ایشان کف میکند در
حالتش میمانند و از کمالات خود میدانند بر چند قسم است
یکی آنست که چون خیالات باطله از عشق مجاز و دیدن
امردان با عشوه و ناز در نفوس خبیثهٔ ایشان است
این صداهای خوش با سرود و غناء که افسون زنا است
میشنوند از مغنی طغیان میکند و موجب اضطراب ایشان
میشود و این اختصاصی بایشان ندارد و از برای غریبان
پر شهوت در مجلس شراب که امردان و شاهدان و ساز
و تنبک و وجد و رقص و سرود باشد هم از شور

بلکه

بلکه بیشتر حاصل میشود و در حدیث امام رضا ع که
از آبای طاهرین خود روایت فرموده در باب خواهش
فرمودن یحیی ع از شیطان لعین که دامها و تلههای او
که فرزندان آدم را بان شکار میکند بوی بنماید و
بصورتی خود را نمود که زن بچه مرده را بخندانند مذکور
است که آن ملعون زنگ بزرگی در دست داشت یحیی
فرمود که این زنگ بزرگ چیست که در دست داری
آن ملعون گفت که این مجموع غنایست که همهٔ لذتها در اینجا است
از طنبور و بربط و طبل و کرنا و سرنا و غیر اینها و چون
گروهی شراب خوردن مشغول شوند و لذتی از آن
نیابند من این زنگ بزرگ را میجنبانم و ایشان مشغول
خواندگی و ساز میشوند پس چون صدای آن را شنیدند
از طرب و شوق از جا بدر آیند و یکی رقص کند و
دیگری تنبک زند و دیگری جامه بر تن در دو قسم

دیگر آنست که از بابت مکر و فریب و ساختگی است و
ازین جهت است که در انحال چنانکه شنیده ایم دو بام مردان
میروند و اگر در انحالت بر کنار بامی باشند در هنگام
شور و اضطراب خود را بطرفی دیگر که بام است میاندازند
و اگر خود را بان طرف که بام نباشد بیندازند صرفهٔ
مردمان است و قسم دیگر آن است که باعتبار ترک حیوانی
و ضبط نفس در ذکر خفی و سائر بدعتهای ایشان که
موجب ضعف قلب و دماغ و مولد مواد سوداویست
حاصل میگردد که باندك آواز خوشی یا صدای موحشی
یا از زیادتی شادی و اندوه ایشان را بیهوشی روی
دهد و بیتابانه این حرکات از ایشان سر میزند و این
ناخوشی است که در بدن ایشان حاصل شده و آنرا
بتنقیه و جلاب و ترک آن بدعتهای ناصواب و
خوردن چیزهائی که تقویت نماید علاج میباید

کرد

کرد و گاه هست که در بعضی از مردمان بجهة بیماری آن
وغیر
این حالات میباشد ولیکن چون اینها عقل دارند این
حالت را از امری بد دانند و معالجه مینمایند و اینها این
حال را کمال میدانند و در زیادتی آن کوشش مینمایند
زعشق تا بصبوری هزار فرسنگ است و قسم دیگر
آنست که مبدء آن از روی اختیار است و آخر بی اختیار
میشوند زیرا که این جماعت خود را از گریه منع میکنند
و میگویند که گریه کار پیره زنان است و کمال نیست
با آنکه جناب اقدس الهی در مقام مدح آنان که بر ایشان
انعام کرده از پیغمبران از فرزندان آدم و از آنان که
برداشته است ایشان را با نوح در کشتی و از فرزندان
ابراهیم و یعقوب و از آنان که ایشان را راه راست نموده
و برگزیده میفرماید که اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خروا
سجدا و بکیا یعنی هرگاه خوانده شود بر ایشان آیتهای

خداوند مهربان بر و در میافتند بسجده کنان وکریه کنند کان
وکریه را در آدمی برای این قرار داده که چون شادی و اندوه
در او زیادتی کند بان دفع کند و اینکروه خود را بدست
شوق و خیالات داده تا بیهوش میشوند و این حرکات
از ایشان سر میزند و الحق علاجش را بکریه میکنند و اکر
در اول خود را بکریه دهند باینجا نمیکشد و جابر بخدمت حضرت
امام محمد باقر ع عرض کرد که کروهی هستند که هرکاه چیزی
از قرآن را یاد کنند یا کسی بر ایشان بخواند بیهوش میشوند
و چنین مینمایند که اکر کسی دست و پای ایشان را ببرد
خبردار نمیشوند حضرت فرمود که سبحان الله این از شیطان
است خدا ایشان را باین امر نفرموده است چیزی که
بان مامور شده اند و بکار ایشان میاید نرمی و رقت
وکریه و ترس است و اکر راست میکویند که در انحال
کسی بنزد ایشان میاید و انچه ایشان میکویند بعمل

میایدان همان شیطان است که باعث و بانی این بنیان است
واکر این را باور نمیکنند یکمرتبه در بین حال بدستش
نظر کنند و چون رنک بزرکرا دیدند که حال بد برا
برکزیده اند **دهم** حوریه اند که منسوبند بسوی
حور و ایشان میکویند که در محل سماع و بیهوشی حوریان
بهشتی بر ما نازل میشوند و ما در ان وقت با ایشان
نزدیکی میکنیم و ایشان با ما همزبانی میکنند و از غیب
ما را خبر میدهند و بغیر این از ایشان در انحالت بما
فیضها میرسد و بعد از ساختکی و اظهار بیهوشی غسل
میکنند با انکه منکر شرع و دینند تا سفیهان را فریب دهند
و اکر راست میکویند که زنی نزد ایشان میاید ان عینیه
دختر شیطان است که او را حوریه پنداشته اند چنانکه
شیطان را خدا انکاشته اند **یازدهم** واقفیه اند
که خود را وقوفیه نیز کفته اند و اینها منسوبند بسوی واقف

ووقوف ووقوف بمعنی مطلع شدن است بر چیزی واین
گروه این دو نام را بر خود گذاشته اند زیرا که چنانکه خود
اظهار میکنند کسی غیر ایشان بر سرّ وحدت واقف
نگشته وهیچ کس را بجز ایشان بر اسرار معرفت وقوف حاصل
نشده وخدا را غیر ایشان کسی نشناخته ومقدس اردبیلی
علیه الرحمه فرموده است که اما دانایان رموز حقیقت
ومعرفت یعنی متابعان شریعت حضرت رسالت وراه
روان طریقت شاه ولایت که واقفان دقائق حقائق اند
ایشان را توقفیه نام کرده اند چون دانسته اند که این
فرقه توقف نموده اند در عمل کردن باحکام شرعیه و
کسب کردن علوم دینیه ودیگر بسبب آنکه این جماعت می
گویند که دلیل عقلی ونقلی موجب توقف سالکست در اولین
منزل زیرا که خدا را بدلیل نتوان دید وبدلیل باو نتوان
رسید وچون اینچنین باشد ویرا بدلیل نتوان شناخت

پس اگر

پس اگر کسی خواهد که خدا را ببیند وبشناسد وبر اسرار
معرفت او وقوف یابد بباید که از کسب علوم دینیه روی
بتابد ودر خدمت پیر کامل سعی نماید تا هر چیز خواهد
او را حاصل شود ومن میگویم که تغییر دادن نام ایشان
ضرور نیست زیرا که واقف ووقوف چنانکه بمعنی مطلع
ومطلع شدن بر چیزی آمده بمعنی ایستنده وایستادن
نیز آمده وهمان معنی توقف است بلکه واقف بمعنی
ایستاننده نیز میباشد واین نیز در باب ایشان صادق
است چون باعث ایستادن غیر خود شده اند اگر
مثل ایشان باشد واما غیر ایشان پیر کاملی را بهتر
از رسول خدا وائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین
نیافته اند وآنان که مرتکب محرمات میشوند وترك
واجبات میکنند ناقص جاهل میدانند نه پیر کامل
وکدام یك از ایشان بوده که چنین بوده واز حضرت

علی بن الحسین ع پرسیدند از توحید و خداشناسی
آنحضرت فرمود که خداوند عالمیان میدانست که در آخر
الزمان جماعتی متعمق مدقق بهم خواهند رسید سوره
توحید و آیات سوره حدید را فرو فرستاد که خدا را
بشناسند و کسی که زیاده از این تفکر نماید هلاک میشود
و از حضرت صادق ع در تفسیر آیه وان الی ربک المنتهی
که ترجمه آن اینست که و اینکه بسوی پروردگار تو است
پایان منقولست که فرمود یعنی چون سخن بخدا منتهی شد
از سخن باز ایستید و در حدیث دیگر فرمود که زنهار
تفکر در خدا مکنید و لیکن اگر خواهید نظر کنید و تفکر
نمائید در عظمت خلقش و فرمود که اوصیاء و امامان
درهائی چندند که از راه پیروی ایشان بخدا میتوان
رسید و اگر نه ایشان بودند خدا را نمیتوانست شناخت
و با ایشان خدا حجت خود را بر خلق تمام کرده است

دوازدهم تسلیمیه اند که منسوبند بسوی تسلیم و آن
بمعنی گردن نهادن بحکم است و رضا بقضاء و ایشان
میگویند که تا کسی بمقام تسلیم نرسد بمرتبه عالیه عرفان
نمیرسد و او را عارف نمیتوان گفت و لیکن میگویند که
تسلیم عبارت از آنست که آنچه پیر طلبد و گوید مرید
اجابت کند و نشانه تسلیم آنست که چون پیر خواهد
که با مرید لواطه و زنا کند مرید گردن تسلیم و رضا
بنهد تا پیر حاجت خود حاصل کند و بر خلاف رضای
پیر عمل ننماید و اگر این نوع تسلیم در کار نباشد بنه دارا
اگر تسلیمیه دانند اولی است و مریدی که معرفتش بلواطه
دادن باشد و مرشدی که قضای حاجتش بلواطه کردن
باشد معلوم است که آن معرفت و ارشاد را در کجا
باید نهاد و اول کاری که این گروه با مرید خود میکنند
آنست که زنجیری یا رسنی در گردنش اندازند و از اشتر

تسلیم نامند ومقدس اردبیلی علیه الرحمه فرموده که
نزد طائفهٔ واصلیه وقلندریه نیز این طریقه مسلوک است
وباعتقاد ایشان این مرتبه ایست بغایت بلند وقلندریه
که چندین گروه شده اند حنفی بوده اند از اصناف صوفیه
وبیشتر ایشان ملحد بوده اند وهم چنان در این زمان
نیز در میان ایشان ملحد بسیار است واکثر سفیهان این
طور کسان را دوست میدارند سیزدهم تلقینیه اند
که منسوبند بسوی تلقین وایشان را نظریه نیز گویند
که منسوب بسوی نظر است وتلقین بمعنی فهمانیدن
وبیاد دادن دین ونظر بمعنی نگریستن است در چیزی
بتامل ومیگویند که معرفت جز بتلقین پیر حاصل
نشود وهرچه علماء در هفتاد سال وبیشتر بتعلم و
مطالعهٔ کتب حاصل کنند دریکساعت بتلقین وارشاد
پیر حاصل شود وهمه مردان راه وسالکان طریق وصل

بدرگاه الله راه یافته اند بتلقین وارشاد پیر کامل یافته اند
نه بخواندن وتعلیم گرفتن از علمای ظاهر ونظر کردن در
کتب علوم را حرام میدانند مگر کتابی که در تصوف
باشد ودر پیش پیر کامل خوانده شود وخود را از علمای
باطن میشمارند ومیگویند که این جماعت اهل شریعت باین
مشغول اند علم رسمی ظاهری است وایشان از علم باطن
بی بهره اند وعلم در حقیقت علم باطن است وهر کس که
از علوم باطنی بهره یافت نزد ایشان کامل وعارف و
محقق است واگرچه همه صوفیان این سخنان را میگویند
ودعوای علم باطن میکنند اما این طائفه وباطنیه
ایشان در آن مبالغه بیشتر دارند ودر باب دوم
جهت این سخنان ورد آن گذشت واگرچه پیغمبر فرموده
است که علم ودانش به بسیاری آموزانیدن وآموختن
نیست بلکه آن نوری است که خدا آن را در دل آنکه میخواهد

میانداز لیکن میباید که دل قابلیت نور داشته باشد
که از عقائد فاسده خالی باشد و آن با حلول واتحاد
وغیر آن از آنچه دل را سیاه میکند جمع نمیشود ورد
صاحب شریعت نمیتوان نمود واوامر بآموزانیدن
وآموختن احکام شریعت ظاهری فرموده بمرتبه که
شبهه در وجوب آن نیست وحدیثی که مذکور شد
منافاتی با احادیث امر بآنچه ذکر شد ندارد زیرا که
نفرموده که بآموزانیدن وآموختن آن نیست بلکه فرموده
که به بسیاری اینها نمیشود تا آنکه در تحصیل متوسل
بخدا باشند وعامل بآنچه رضای او باشد نه آنکه
آن را مستند بسیاری خواندن وبیاد داشتن آن
دانند واز اخلاق حسنه واعمال نیک باز مانند و
این فرقه میگویند که ایمان مخلوق نیست و مرتبه ولایت
را کسبی میدانند ومیگویند که بریاضت حاصل میشود

وبیشتر

وبیشتر ایشان نبوت را نیز کسبی میدانند ومانند
بیشتر صوفیان خرقه وکلاه بمریدان دهند وایشان
را در چله نشانند **چهاردهم** باطنیه اند که منسوبند
بسوی باطن وآن خلاف ظاهر است زیرا که ایشان دعوی
علم باطن میکنند چون تلقینیه ودیوانگان را صاحب
باطن دانند وایشان را مجذوب نام کنند وبغایت
دوست دارند مانند ولائیه وحبیبیه ومیگویند
که هر چیزی از عبادات معنی دارد که آن را نمیدانند مگر
آنکه اهل باطن باشد ومقدس اردبیلی علیه الرحمه فرموده
که بیشتر مقالات وعقائد باطنیه از اسماعیلیه است
وفرق درمیان این است که ایشان پیشوای خود را
امام نام کنند واینها مقتدای خود را شیخ وپیر گویند
وباطنیه از اسماعیلیه ابی بکر وعمر وعثمان را دشمن دارند
واینجماعت ایشان را دوست دارند ومزخرفات ایشان

نیز بسیار است **پانزدهم** الهامیه اند که منسوبند
بسوی الهام والهام در دل افکندن است و انچه خدای
تعالی در ان افکندن را نیز الهام میکویند و فرق میان
ان و وحی وساطت ملك یا سخن کفتن است که در وحی
یکی ازین دو باید و در الهام هیچ یك نیست اما هر دو
از جانب خدا است و وحی مخصوص انبیا است و الهام
اختصاصی بایشان ندارد بلکه در غیر نبی یافت میشود
حتی در سائر حیوانات غیر انسان واین طائفه نیز
میکویند که هرچه همه عالم در مدت عمر بخواندن و تعلیم
کرفتن ومطالعه حاصل کرده اند و میکنند ما در یك
دم بهمه ان ملهم میشویم وازاین جهة ازاموختن علم رو
کردانند واعتقاد بمعاد وحشر ونشر ندارند وعمر را
باموختن شعر هرزه خوانی وترنمات ونغمات و
مطربی وغناء وسرود صرف کنند وحلال وحرام

نزد ایشان یکسانست وانهائیکه عاقل اند میدانند که
اینها دیوانه اند **شانزدهم** کاملیه اند که منسوبند بسوی
کامل وکامل تمام است وحقا که کامل اند اما در
جهل واین طائفه کویند که پیر کامل باید جست
وبکنایه خاطر نشان سفیهان کنند که خود پیر کاملند
وترك علم وکسب وجه معاش را واجب میدانند
ومیکویند که اینها حجاب راهست وبا انکه خود دارك تا
دنیا کویند بیش ازهمه کس طالبند وبلذات نفسانی
که بعضی ازان خوانندکی کردن وخوانندکی شنیدن
ورقصیدن باشد مشغول کردند بلکه مانند اکثر
صوفیان خوانندکی ورقص را عبادت نامند و
با پیران ودختران مردم عشق ورزند وکار ایشان
جز هرزه کفتن وهرزه کشتن وتن پروردن ولهو
ولعب نباشد وپیشه ایشان مکر وخدیعه وشیوه

ایشان تزویر و حیله باشد و حرکات مختلفه از ایشان
سر زند و کاهی چنان نعره زنند که مردمان بر خود لرزند
و کاهی چنان اواز را بسته ضعیف کنند که مردم نشنوند
و اکر نماز نادرستی کنند از برای ان باشد که احمقان
کمان صلاح با ایشان برند و با ایشان چیزی دهند
و بخرقه و لقمه که فریفته شده کان از برای ایشان
برند دبازند و کلمه طیبه لا اله الا الله که کافر را
پاک میکرداند وسیله لهو و واسطه فریب کرداند
و اکر قران خوانند در بند درست خواندن ان نباشند
و اکر درست خوانند از ادام فریب دانند و زراقانه
سخن کویند و استجلاب قلوب عوام کالانعام بان سخنان
نمایند و بعضی از ایشان بر در صد دکان پاره از
بازاریان که از قواعد دین بسیار بیخبر باشند روند
و در پیش ایشان نشینند و بکفتکوهائی که دانند

ایشانرا

ایشانرا فریب دهند و غیبت علماء و مردم دیندار
کنند و ان بیچارکان نادان را بوسوسه از راه بیرون
برند و ایشانرا با علمای متدینین و مؤمنین و
مقدسین دشمن سازند و حقیر یکی ازین طائفه را
که مریدان احمق و بی دینان مطلق او را مرشد کامل
میپنداشتند دیدم که مکرر بر در دکانی مینشست
که هر کره فی الجمله مروت داشت در انجا نمیکذشت
و همیشه در انجا قلیانی میکشید که هیچ ازان داری بی
ضرورتی از ان نمیکشید و دیکر الله اعلم که بصاحب دکان
چه میکفت و از برای کمراهی او چه خرمهره میسفت مقدم
هم نوریه اند که منسوبند بسوی نور و میکویند دو
حجاب است یکی نوری و دیکری ناری و حجاب نوری را
مشغولیت باکتساب صفات حمیده چون شوق و توکل
و تسلیم و مراقبه و انس و وجد و سماع و حال میدانند

و تا حجاب غاری را مشغولیت بافعال شیطانی چون فسق و
فجور و حرص و شهوت و امثال ان و میکویند که مرد باید
در رضا و تسلیم و مراقبه و وجد و توکل کوشد اکرچه
این نیز حجاب است لیکن اخر در این پرده دوست دیده شود
و معنی رضا و تسلیم و مراقبه و توکل را نیافته اند و لهذا
میکویند که نه امید برحمت و لطف باید داشت و نه
بیم از عذاب و عقاب و میکویند که هرچه در عالم
واقع میشود نتیجهٔ نور و نار است و همین مذهب
مجوس است که بنور و نار قائل اند و از ان بیزدان
و اهرمن تعبیر میکنند و همهٔ خوبیها را منسوب بسوی
نور میدانند که باعتقاد ایشان یزدان است و
بدیها را منسوب بنار میدانند که باعتقاد ایشان
اهرمن است و این دو را خالق انها میدانند و این فرقه
از فروع و شعب اند و مقدس اردبیلی علیه الرحمه از صاحب

کتاب بیان الادیان نقل فرموده که او ایشان را چون
حلولیه اصل میداند که بجای اتحادیه ایشان را ذکر کرده است

مجدهم

جوریه اند که منسوبند بسوی جور و جور
ستم است و این کروه اکر توانند جامها از ابریشم محض
و زری و زربافت پوشند و مجلس خود را از ساز
و شراب و شاهدان و امردان بیارایند و استماع
صوت دف و نی و سایر سازها نمایند و قصههای
دروغ کوش کنند خصوص قصههای کبران که از شاه
نامه میبنامند و حال انکه از جناب جواد ع روایت
شده که از نشانهای منافق است که از یاد علی بن ابی
طالب ع تنفر دارد و کوش دادن بقصههای دروغ
و افسانههای کبران را بر کوش دادن بفضائل انحضرت
بر میکزینند با انکه یاد انحضرت عبادت و بندکی
خدا است و هو الحدیث که در سورهٔ لقمان است بر

قصّهای کبر از چون رستم وغیراو تفسیر شده وخدا
خریداران مذمّت فرموده وفرموده که میخواهد که
مردم را از راه خدا گمراه کند وآن را اساس ریشخند
فرا گیرد واو را وعدهٔ عذابی خوار کننده فرموده چنانکه
میفرماید که ومن الناس من یشتری لهو الحدیث
لیضلّ عن سبیل الله بغیر علم ویتخذها هزوا اولئك
لهم عذاب مهین وبعد از آن خبر داده که از شنیدن آیات
ما استکبار دارد وگوش نمیدهد واو را بعذابی درد
ناك مژده داده وفرموده که واذا تتلی علیه آیاتنا ولّی
مستکبرا کان لم یسمعها کانّ فی اذنیه وقرا فبشّره بعذاب
الیم وپرسیدند از حضرت امام جعفر صادق ع از
قصّه خوانان که آیا حلال است گوش دادن بایشان
فرمود که نه وفرمود که هر که گوش دهد بسخن گوئی پس
بحقیقت که او را پرستیده پس اگر آن سخن گو از جانب خدا

باشد یعنی حقّ وراست گوید آن گوش دهنده خدا را
پرستیده واگر آن سخن گو از جانب شیطان باشد یعنی
سخنان باطل ودروغ گوید شیطان را پرستیده و
گوش دادن بر عمل کردن بآنچه شنیده نیز اطلاق
میشود امّا مجاز است نه حقیقت وبا آنکه اکثر طائفهٔ
جوریّه بیشتر از باقی صوفیّه در دنیا کوشند ادّعاء
بیزاری از دنیا میکنند ومیگویند که ما عارفیم وآنچه
میکنیم ومیگوئیم پسندیده باشد وآنچه از فسق وفجور
وستم وجور میکنیم از برای دفع ریا است وبیشتر
ایشان خود را از طائفهٔ ملامتیّه شمارند وملامتیّه بآن
نامقیّدی که دارند از ایشان عار دارند ومیگویند
که ما بر خود ستم میکنیم نه بر غیر وایشان بر خود وبر
غیر همه ستم میکنند واین گروه بچند چیز از ملامتیّه
متمیّز ومتفرّع شده اند که مقدّس اردبیلی علیه الرّحمه

ذکر فرموده یکی آنکه ملامتیه اظهار اجتناب از بردن مال
مردم کنند و این گروه از دزدی کردن و رشوه و ربا خوردن
و بظلم و ستم از مردمان گرفتن پروا ندارند و اگر توانند
هابها بر خلق گیرند و خانها خراب کنند و ملامتیه هر چیز
کنند از ناشایست گویند که ما این کارها بجهت آن می
کنیم که مردمان ما را ملامت کنند و این جماعت گویند که
این فعلها را ما از جهت دفع ریا میکنیم و ملامتیه مرید
و معتقد ملحدی دیگر نشوند و اگر چه دیگر بجاهلی که
پشمینه پوشیده یا ملحدی که دعوای کشف و کرامات
کند دلالت نمایند و سخنان باد در هوا گوید برسند متوسل
شوند و ملامتیه چون واصلیه نماز و روزه و سایر
فرایض بکنند و گاه باشد که بعضی از ایشان بذکر جلی
از ریاکاری و دغلی مشغول شوند و از عبادات بان
اکتفا نمایند و چون دیگر بسیار باشد که بسایر مفروضات

و مستحبات

و مستحبات عمل کنند بلکه بنماز جماعت حاضر شوند
و با آنکه مانند پیران گمراه خود معتقد بشرع و دین
نباشند از روی ریاکاری بانواع عبادات پردازند
که بان وسیله شاید خود را نیک نام سازند و تا اینجا
کلام مقدس بود که نعل بنعل ایراد نمودیم بجهت تشابه
این زمان با آن زمان نعل بنعل **نوزدهم** عشاقیه اند
که منسوبند بسوی عشاق و عشاق جمع عاشق است
و عاشق چون دیوانه است و عشق ناخوشی است از
ناخوشیهای دماغی و آن از سوداء بهم میرسد و شباهت
دارد بمالیخولیا که زیاد میشود بنظر و سماع و برطرف
میشود بنفر و جماع و این گروه خود را عاشق مینامند
و دوستی خدا را عشق میگویند و میگویند که مشغول
شدن بغیر خدا باز ماندن از معرفت خدا است
و با این حال و این ادعاء با پسران و دختران عشق می

ورزند و بر پیغمبر ص میبندند که فرموده المجاز قنطرة
الحقیقة یعنی مجاز پل حقیقت است و مراد ایشان ازین
عبارت آنست که عشق مجازی آنکس را بعشق حقیقی که دوستی
خدا است میرساند و ازین راه در عشق ورزیدن با مردان
و زنان مردم مبالغهٔ عظیم دارند و خود را بتکلف بر آن
میدارند و از حضرت صادق ع پرسیدند از عشق فرمود
که دلهائی که از یاد الهی خالیست خدای تعالی دوستی
غیر خود را بآن دلها میچشاند جناب رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که زنهار حذر نمائید و بپرهیزید
از نظر کردن و صحبت داشتن با فرزندان سادهٔ اغنیا
و پادشاهان که فتنهٔ ایشان بدتر است از فتنهٔ دختران
که در پرده‌ها میباشند و ظاهرا که وجه تخصیص آن باشد
که چون اکثر ایشان موضع و مزلف اند در حسن منظر
مدخلیتشان بیشتر است و آن باعث نظر میشود و نظر

کردن تیریست از تیرهای زهرآلود شیطان و هر که از آن
خورد مشکل که جان بدر برد وقانا الله وایاکم عن مثل ذلك
و این فرقه با پیغمبران نهایت دشمنی را دارند و میگویند
که ایشان خلائق را بوساطت تکالیف از خدا باز داشته
اند و گویند که این کس باید که بگفتهٔ پیغمبران و اوصیای
ایشان التفات نکند که بزرگترین سدی که در این راه است
ایشانند و بنا بر این عیوب که دیدی و شنیدی اظهار دوستی
ابو بکر و عمر و عثمان میکنند و از برای خوشنودی سنیان
ایشان را مدح میگویند و اگر بشیعیان رسند بجهت فریب
دادن اظهار دوستی ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین نمایند و دشمنی با پیغمبران و اوصیای ایشان
نزد همه کس اظهار ننمایند و اگر کسی در کفر این گروه شك
داشته باشد ملعون و از دایرهٔ دین اسلام بیرون است
بیستم جمهوریه اند که منسوبند بنوعی جمهور و جمهور

بر وزن عصفور گنجشک توده بلند است در اصل لغت
و معظم هر چیز را از انسان و غیر آن جمهور گویند و این
طایفه را از این راه جمهوریه گفته‌اند که مذاهب و اعتقادات
بیشتر صوفیان را درهم زده مذهبی از برای خود ساخته‌اند
و میگویند که هیچ چیز را رد نباید کرد و بد نباید گفت
بلکه همه را دوست باید داشت زیرا که در هر کس و هر چیز
جزئی از اجزاء الهی است و آنان که حب فی الله با دوستان
خدا دارند یقین است که با این دشمنان خدا بغض فی الله
که از ضروری دین اسلام است دارند و میگویند که کفر
و اسلام و ابرهیم و نمرود و موسی و فرعون و محمد و ابوجهل
و علی و ابن ملجم و حسین و یزید و مطیع و عاصی و مظلوم
و ظالم و موحد و ملحد علیهم ما علیهم همه خوبند و تمام را
خوب دانند و چون نصاری و سگ و خوک و سایر
چیزهائی را که در شریعت نجس است پاک دانند و هیچکس را

بر هیچکس

بر هیچکس نامحرم ندانند و در جبر و تشبیه و تجسیم و صورت
و رؤیت و وحدت وجود مبالغه تمام دارند و از اینجا است
که با فرعون و نمرود و ابن ملجم و غیر ایشان از ستمکاران و
اشرار منافقان دوستی دارند و آن را دوستی خدا
میشمارند و اگر در بعضی از اوقات پارهٔ از بدان را مذمت
کنند مصلحتی در آن می‌بینند و با پیران و دختران و زنان
مردم عشق ورزند و گویند که با ایشان عشق نورزیده‌ایم
بلکه با خدا عشق بازی کرده‌ایم زیرا که ما در هر چه بنگریم
خدا را در آن می‌بینیم و گاه گویند که عشق با پیران و دختران
و زنان مردمان ورزیدن عشق مجازی است و این
عشق مجازی بحقیقی میکشاند و ما را بمطلوب اصلی میرسانند
و ایشان نیز دوستی خدا را عشق نامیده‌اند و در چله
نشینند و مریدان را در چله نشانند و دیوانگان را
دوست دارند و ایشان را از اکابر اولیاء الله شمارند

وغنا و سرود و نی و دف و سائر سازها را حلال دانند
و دعوای کشف و کرامات کنند و بر یکدیگر معجزات بندند
و مردمان را گمراه سازند و اکثر این فرقه کلاهها و لباسهای
نامتعارف وضع کرده اند و مریدان را بآن مربی ساخته اند
و آنچه مذکور شد خلاصهٔ آن چیزی است که مقدس اردبیلی
علیه الرحمه در باب این گروه ذکر فرموده است و بعد از آن
فرموده است که بیشتر فروع آن دو مذهب یعنی حلول
و اتحاد منقرض شده و اکثر صوفیه که امروز هستند
جمهوریه اند و همه را از برای خود یک مذهب ساخته اند
بیست و یکم زراقیه اند که منسوبند بسوی زراق
که مبالغه در زرق است که معنی آن را دانستی و ایشان را
خداعیه نیز گویند چنانکه گذشت و این گروه گروهی
هستند خسیس و دون که از برای پر کردن شکم و تحصیل
دنیا خلق خدا را فریب دهند و کلاههای نمد که پیران

گمراه ایشان اختراع نموده اند بر سر نهند و مریدان را
کلاه و خرقه دهند و بیشتر این گروه طالب رقص و سماع اند
و مانند جمهوریه عقائد و مذاهب بیشتر طوائف صوفیه را
با درهم آمیخته از برای خود یک مذهب ساخته اند و پیران
گمراه خود را در میان مردم شهرت و رواج دهند و با سادات
و علماء نهایت دشمنی دارند و مقدس اردبیلی علیه الرحمه
فرموده است که مجملا اکثر این فرقه زراقیه نیز مانند کا
هلیه هرزه و هرزه گفتن و با پیران و دختران مردمان
عشق ورزیدن پیشه خود سازند اما کاهلیه طلب
وجه معاش و طلب علم را حرام گویند و این فرقه چنان
نگویند و بسیار باشد که بعضی از ایشان از برای فریب
دادن مردمان بطلب علم و خواندن قران مشغول شوند
بلکه از جهت آنکه مردم را بیشتر فریب دهند دست بر پیشه
زنند که از آن وجه معاش حاصل کنند و اکثر این فرقه

زراقیه مانند تلقینیه واکثر طوائف صوفیه کلاه وخرقه
بمریدان رسانند وایشان را درچله نشانند وامر
بترك حیوانی نمایند ودعوای علم باطن کنند وبعضی
از ایشان باشند که گوشه گیرند واز روش انعام آدمی
صورت آدمی نام را صید کنند وجمعی از ایشان بجانهای
مردمان ضعیف عقل روند وایشان را وسوسه کنند
وبعضی بر در دکانهای جمعی از بازاریان که از قواعد دین
بسیار بیخبر باشند روند ودر پیش ایشان نشینند و
بگفتگوهائی که دانند ایشان را فریب دهند وگروهی
از ایشان اگر مجلسها نسازند وهنگامها گرم نکنند اما
سالوسیها پیش گیرند وخوابها در تعریف خود سازند
وسخنان با درهوا گویند چنانکه سفیهان گمان برند که
مگر از وحی تکلم مینمایند واز غیب خبر میدهند و
معجزات از خود را گویند ودعواها کنند مانند آنکه فلان را

زدیم وفلان را شفا دادیم وفلان را بمنصب رسانیدیم
وفلان را غنی گردانیدیم ومردم سفیه واحمق را باین طریق
بدام آورند وگرفتار مکر خود گردانند وفرقه از ایشان
از غایت مکاری ودنیا دوستی با هر طائفه خود را از آن
طائفه وا نمایند وبا شیعه شیعه وبا صوفی صوفی
باشند وبا هر گروهی بمذاق ومشرب ایشان سخن گویند
ومجموع این گروه زراقیه با غایت محبت دنیا ودوستی
آش وحلوا بر مردمان نادان خود را قانع وتارك دنیا وا
نمایند وجمعی که خیر از شر وسفال از گوهر نشناخته اند
یعنی نیك وبد از هم فرق نکرده اند این فرقه را درویش نام
می کنند وکسانی که فریب این جماعت میخورند هرچند
که باعتقاد خود عاقل ودانا باشند البته بی عقلان
وجاهلانند ودر جای دیگر فرموده که اکثر علما و
شعرای صوفیه خود طائفه زراقیه را طعن زده اند

وبا آنکه بیشتر سنیان اعتقاد تمام بصوفیه دارند و
گفتار کفر شعار ایشانرا توجیه وتاویل میکنند طائفه
زراقیه را اکثر ایشان طعن زده اند ودر جای دیگر
فرموده که اگر آنکس که میل تصوف کرده طور وطریقه
زراقیه پیش گیرد انکار او بر هر مؤمنی واجب باشد
خلاصه هیچ فرقه را انقدر انکار و مذمت نکرده
ودر باب ایشان کلام را طول نداده مانند این فرقه مگر
حلولیه واتحادیه ووحدتیه وفرموده که اگر ظاهر گردد
که بحلول واتحاد یا وحدت وجود قائل است مؤمن
باید که بداند که او از دائره اسلام بیرون است وحال
آنکه صوفی نمیباشد که یکی از اینها وبجبر قائل نباشد
مگر آنکه از روی نادانی وحماقت یا مکر وخدعت
بر در تصوف زده باشد **باب سیم** در بیان
بعضی از افعال وبرخی از اقوال جماعتی از مشایخ ومشاهیر

صوفیه

صوفیه که دلالت میکند بر کفر این کافران ناپاك و
فسق این ملحدان بیباك علامه مجلسی رحمه الله از ابن
شهر آشوب روایت کرده است که چون حضرت صادق
صلوات الله علیه بکوفه تشریف آوردند در زمان
منصور دوانیقی وازان ملعون مرخص شده بمدینه
مراجعت میفرمودند مردم بمشایعت آنحضرت بیرون
آمدند وسفیان ثوری وابراهیم ادهم درمیان
آنجماعت بودند واین جماعت پیش میرفتند ناگاه
بشیری رسیدند که بر سر راه ایستاده بود ابراهیم
ادهم گفت که باشید تا جعفر بیاید ببینیم که با این
شیر چه میکند چون حضرت تشریف آوردند نزدیك
شیر رفتند وگوش شیر را گرفته از راه دور کردند و
روبان جماعت کرده فرمودند که اگر مردم اطاعت
حق تعالی بکنند چنانکه حق طاعت اوست هر آینه بار

خود را برین شیر نار میتوانند کرد و ابو هاشم کوفی که
پیشوا و مقدم ایشان است در مقدمه و غیر آن احوال
او را دانستی و ابو حامد و احمد غزالیان در بیان ایشان
بعد ازین بنبه خواهم نمود و بایزید بسطامی پیش ازین
هرزهای او را شنیدی و او در اصول بظاهر حلولی
و مشبهی بود و در فروع بمذهب مالک که یکی از
پیشوایان چهار مذهب باطل است عمل میکرد و در باطن
ملحد و زندیق بود و مقدس اردبیلی علیه الرحمه فرموده
است که سنیان بسته اند که او سقای امام جعفر صادق ع
بود و این محض افترا است و آن شقی معاصر امام حسن
عسکری ع بود و روزی چند خدمت جعفر کذاب
کرده بود و عادت متعصبان سنی است که هر کس را
از طائفه حلولیه و اتحادیه بینند که رسوائی را از حد
گذرانیده و پرده از روی کفر خود بر انداخته مانند

بایزید بسطامی و حسین منصور حلاج گویند که این
دو تا بوده اند و اکثر صوفیه نیز دعوای دوتائی ایشان
میکنند با آنکه در دیگر جاها باتحاد قائلند و درین
طور جاها از غلبه تعصب قاعده مذهب باطل خود را
فراموش کرده بدوتائی قائل میشوند و میگویند دو
حسین بن منصور حلاج و دو بایزید بسطامی بوده اند
یکی از ایشان کافر بوده و یکی مؤمن و از اکابر اولیاء الله
و علامه مجلسی رحمه الله از شیخ احمد بن ابی طالب طبرسی نقل
فرموده که در کتاب احتجاجات در باب حسن بصری که یکی از
اکابر این طائفه است و اکثر احادیث ایشان از اوست و خویش
را منسوب باین کیش میسازند روایت فرموده که حضرت امیر
المؤمنین ع در بصره بحسن بصری گذشت و او وضو می
ساخت باو فرمود که وضو را درست بساز حسن عرض کرد
که دیروز گروهی را کشتی که شهادتین میگفتند و وضو را درست

میساختند حضرت فرمود که پس چرا بمدد ما نیامدی
گفت بخدا سوگند که در روز اول غسل کردم و حنوط
بر خود ریختم و آلت جنگ پوشیدم و هیچ شک نداشتم
که تخلف ورزیدن از عایشه و همراه او نرفتن کفر است
در بین راه کسی مرا آواز داد که بکجا میروی برگرد که هر که
میکشد و هر که کشته میشود بدوزخ میرود من ترسان
برگشتم و در خانه خود نشستم در روز دوم باز بمدد عایشه
آماده شدم و روانه گردیدم و در راه همان آواز را شنیدم
و برگشتم حضرت فرمود که راست میگوئی اما میدانی
که آن آواز دهنده که بود گفت نه حضرت فرمود که آن
برادرت شیطان بود و بتو راست گفت که کشنده و کشته
شده از سپاه عایشه در دوزخ اند و من میگویم که
چنان پنداری که شیطان او را دوست میداشت
و از این جهت نخواست که او کشته شود بلکه او نیز از وی

بیزار بود چنانکه خدا میفرماید کمثل الشیطان اذ قال
للانسان اکفر فلما کفر قال انی بریء منك انی اخاف الله
رب العالمین یعنی داستان این گروه که پیش گذشت
چون داستان شیطان است وقتی که گفت بآدمی که
کافر شو پس چون کافر شد گفت بدرستی که من از تو بیزارم
بدرستی که من میترسم از خدای پروردگار جهانیان
بلکه چون میدانست که هنگامه گرم کنی مثل این ملعونی
باشد و اگر کشته شود بازار اضلالش کساد و بی رونق
میشود نگذاشت که برود و کشته گردد و در حدیث دیگر
دیدم که بعد از آنکه این یحیی آن کلمه کفر را بامیر المؤمنین ع
گفت آنجناب فرمود که برانید و هنگامی برگشتن ایشان
گفت آری فرمود که همیشه بر این حال و بدین منوال باشی
و از دعای آنحضرت چنان شد که هر که او را میدید
چنان می فهمید که از قبرستان مادرش برگشته و چون

سنیان ازاین خبر ندارند یا ندانسته حق را میپوشند
در مقام مدح او میگویند چنانکه در کتاب ایشان
دیدم که همیشه اندوه وی بمرتبه بود که گویا از قبرستان
مادرش برگشته بود و نمیدانند که چه مذمتی در ضمن این
مدح است و ملا مجلسی از شیخ طبرسی روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین ع بحسن بصری خطاب فرمود که
در هر امتی سامری میباشد و سامری این امت تویی
که میگویی جنگ نمیباید کرد و از بعض مشایخ خود شنیدم
که چون حضرت بر منبر خطبه میخواند این ملعون در گوشه
در پشت دیوار مینشست و کلمات انجناب را میشنوشت حضرت
چون او را دید فرمود که ای سامری چه میکنی عرض کرد
که پاره از سخنان تو را مینویسیم و چون ان لعین سخنان
حضرت را ضبط نمود و بعد از ان اظهار اندک تغییری
داده بخود نسبت داد بواسطه ان سخنان بلند چه

کوسالهارا گمراه کردانید و هرگاه سامری امت موسی مومنین
ظفر بخاک زیر سم چیدوم اسب جبرئیل ظفر یابد و او را
بر دارد و در دهان کوساله طلا کذارد و آن فتنها که
شنیدی برپا کند بنگر که حسن بصری که سخنان امیر المؤمنین
را که در باب ان گفته اند که فوق کلام خلائق و تحت کلام
خالق است در دل این خران ناحق جا دهد چه خواهد شد
و از امام محمد باقر ع منقولست که حسن اگر خواهد بجانب راست
برود و اگر خواهد بجانب چپ که علم و دانش یافت نمیشود
مگر نزد ما خانواده پیغمبر و ایضا از شیخ طبرسی نقل
فرموده که چند قصه طولانی در باب مباحثه حضرت
علی بن الحسین و امام محمد باقر علیهما السلام این پیش رو
بادیه ضلالت و حیرانی ایراد نموده و فرموده است که
دلالت بر شقاوت او میکند هر که خواهد بان رجوع
کند که زیاده از این باب در باب مذمت این لعین

مصرف ندارد و حسین بن منصور حلاج بی محابا دعوی
خدائی کرد تا انکه او را گرفته بر دار زدند و بر سر دار باز
دعوای خدائی میکرد و انا الحق میگفت و این گروه بی
باک میگویند که او کشف راز کرد و ازین راه او را حلاج
الاسرار نامیده اند با انکه در زمان او هنوز کسی بوحدت
وجود قائل نبود و بعد از مدتی اتحاد نیز در کفر تمادی
نموده وحدت وجود را اختراع کردند چنانکه گذشت
و مقدس اردبیلی علیه الرحمه فرموده که حسین بن منصور
حلاج پیش از انکه رسوا شود با سنیان سنی بود و خود را
از ایشان وا مینمود و در پیش شیعیان دعوای نیابت
و وکالت حضرت صاحب الزمان ع میکرد و در پیش
ملحدان و بعضی از سفیهان و بیخردان که میدانست که
در مذهبی قائم نیستند دعوای خدائی مینمود و
نامهای پیغمبران را بر بعضی از مریدان خود گذاشته ایشان را

فرموده بود که در عالم بگردند و مردمان را بخدائی او
دعوت کنند و شیخ طبرسی در احتجاج و غیر او روایت
کرده اند که فرمان حضرت صاحب الامر ع ظاهر شد
بر دست حسین بن روح که از سفراء عظیم الشان ان امام
زمان است بلعن جماعتی که یکی از ایشان حسین بن منصور
حلاج بود و علامه مجلسی از شیخ محمد بن حسن طوسی رحمهما الله
روایت کرده که در کتاب غیبت فرموده است که جمعی دعوی
نیابت صاحب الامر کردند بدروغ و رسوا شدند زیرا
که اهالی که نائب بودند معجزات بر دست ایشان جاری
میشد از جانب معصوم که باینها مردم بنیابت ایشان را می
دانستند تا انکه فرموده که و هر یک از انها که دعوای نیابت
میکردند اول دروغ بر امام می بستند و دعوای نیابت
میکردند تا مردم ضعیف العقل با ایشان بگروند دیگر
ترقی میکردند در شقاوت تا بقول حلاجیه قائل میشدند

چنانچه از ابی جعفر شلمغانی وامثال او مشهور شد بعد از ان
ذکر کرده است که از جملهٔ کذابان حسین بن منصور حلاج
بود وبسند معتبر از هبة الله بن محمد کاتب روایت کرده
که چون حق تعالی خواست که حلاج را رسوا کند واورا خوار
کرداند او پیغام داد بابی سهل بن اسماعیل نوبختی که
از معتبران شیعه بود بکمان اینکه او نیز مثل احمقان دیکر
فریب اورا میخورد ودر مراسله اظهار وکالت حضرت
صاحب الامر کرد چنانچه خوی او بود که اول مردم را باین
نحو فریب میداد وبعد از ان دعواهای بلند میکرد
واظهار الوهیت مینمود ابو سهل فریب اورا نخورده در
جواب کفت که من از تو امری را سؤال مینمایم که در جنب انچه
تو دعوی مینمائی بسیار سهل است وان امر این است که
من کنیزانرا بسیار دوست میدارم وبسیار بایشان
میل دارم وبسیاری از ایشانرا نزد خود جمع کرده ام

وباین

وباین سبب هر جمعه خضاب سیاه میکنم که سفیدی موهای من
از ایشان مخفی باشد واکرنه ایشان از من دوری میکنند
میخواهم چنین کنی که ریش من سیاه شود وبخضاب محتاج
نباشم اکر چنین کنی من مطیع تو میشوم وبجانب تو میایم و
مردم را بمذهب تو دعوت مینمایم چون حلاج این جواب را
شنید دانست که در ان مراسله خطا کرده است دیکر جواب
نکفت وساکت شد وابو سهل این داستانرا در مجالس
نقل میکرد ومردم میخندیدند وموجب زیادتی رسوائی
او شد وبعد از این حدیث قصهٔ زدن وبیرون کردن
علی بن بابویه رحمة الله علیه اورا از قم نقل کرده وفرموده است
که بر او لعنت کرد واورا بخواری از قم بیرون کرد و
بعد ازین در ضمن قصهٔ شلمغانی که یک کذاب دیکر است
نقل کرده است که مادر ابی جعفر شلمغانی روزی بر روی
پای ام کلثوم دختر محمد بن عثمان عمروی که یکی از نواب

حضرت صاحب الامر ع بود افتاد و میبوسید پرسید
که چرا چنین میکنی گفت چرا چنین نکنم و حال آنکه تو فاطمه
زهرائی زیرا که روح پیغمبر ص ببدن پدر تو منتقل شده
بود و روح علی ع ببدن ابی القاسم ع حسین بن روح
منتقل شده است و روح فاطمه ببدن تو ام کلثوم
این سخن را بسیار انکار کرده بنزد حسین بن روح آمد
و این سخن را نقل کرد ابن روح گفت که زنهار که دیگر بنزد
آن زن مرو و آشنائی با او برهم زن که الحذر این گفته است
کفر و الحادی است که ملعون شلمغانی در دل این جماعت
جا داده است که آسان شود بر او دعوای اینکه خدا با او
یکی شده است چنانکه نصاری در باب مسیح ع
میگویند و تجاوز نکند بگفته حلاج که خدا او را لعنت
کند و علامه مجلسی رحمه الله در مقام ابطال ذکر خفی که از
معروف کرخی روایت میکنند میفرماید که دوم آنکه پیر

طریقت او را در تذکرها داود طائی نقل کرده اند و از
احوال او معلوم است که از متعصبین اهل سنت بوده است
و هرگز توسل بخدمت ائمه نداشته است و ذو النون مصری
شاگرد مالک بوده و مالک را شناختی و مقدس اردبیلی علیه
الرحمه میفرماید که شیخ روزبهان در تفسیر الاسرار میگوید
که در غلوای سکر حق تعالی بر من متجلی گشت در صورت ترکی
قبا بسته و موی بافته و کلاه کج نهاده دست در اذیال
جلالش زدم و گفتم بحق وحدت ذاتیه تو که چنانت شناخته
ام که اگر هزار صورت برآئی و در هزار کسوت جلوه فرمائی
که یک سر موی از معرفت تو تغییر پذیر نیاید و فرموده
که در کتاب مقامات این کافر زنها بقالب زده که در
مدت دراز نقل نتوان کرد و شرح نتوان داد و کلینی
رحمه الله از شخصی از مردم مکه روایت کرده است که روزی
سفیان ثوری بمن گفت که بیا برویم بنزد جعفر بن محمد

باهم رفتیم و وقتی رسیدیم که آنجناب میخواست که سوار شود
سفیان گفت که یا اباعبدالله ما را خبر ده بآن خطبهٔ که
حضرت پیغمبر در مسجد خیف خواند حضرت فرمود که بگذار
بروم که کاری دارم و چون بر گردم آنرا نقل خواهم کرد
سفیان گفت بحق آن خویشی که به پیغمبر داری ترا سوگند
میدهم که مرا خبر دهی حضرت فرود آمد و سفیان دوات
و قلمی را طلب نمود و آن حضرت فرمود و او نوشت و بعد از آن
از آنحضرت نمود یا خواند که صحت و سقم آن معلوم گردد
و حضرت سوار شد و من و سفیان روانه شدیم در بین
راه باو گفتم که باش تا من در حدیث نگرم چون دیدم
گفتم بخدا سوگند که آنحضرت حقی بر گردن تو لازم آورده
که هرگز بر طرف نمیشود گفت آن چیست گفتم در این حدیث
که نوشتی پیغمبر فرموده که سه چیز است که هر که آنها را
داشته باشد دل او کینه بهم نمیرساند یا خیانت در آن

راه نمییابد عمل را برای خدا خالص گردانیدن و خیر
خواه امامان مسلمانان بودن این امامان که پیروی و
خیر خواهی ایشان واجب است کیانند معاویه و یزید
و مروان بن الحکم و امثال این ملاعین اند که گواهی ایشان را
قبول نمیتوان نمود و ملازم جماعت مسلمانان که میباید
بود کدام گروهند آیا مرجئه مراد است که میگویند که
هر که نماز نکند و روزه نگیرد و غسل جنابت نکند و
کعبه را خراب کند و با مادر خود زنا کند ایمانش مانند
ایمان جبرئیل و میکائیل است یا مراد از آن قدریه است
که میگویند که خدا هر چه میخواهد نمیتواند کرد و شیطان
هر چه میخواهد میتواند کرد یا خارجیها مراد است که علی
بن ابی طالب ع را کافر میدانند و لعنت میکنند یا غیر ایشان
انکراهان گفت پس شیعه و پیشوایان ایشان چه میگویند
گفتم که میگویند بخدا سوگند که علی بن ابی طالب ع امامی است

که خیرخواهی او و ملازمت خانه او باده او بر ما واجب است
چون سفیان این را شنید حدیث را کرفت و پاره نمود
و کفت این را بکسی نقل مکن و در کتاب خدا است که ان
الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد
ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله ویلعنهم
اللاعنون که ترجمه ظاهر این است بدرستی که انان
که کتمان و پنهان میکنند و میپوشند انچه را که فرو فرستادیم
از حجتهای روشن و نمایان و راه راست از پس انچه
بیان کردیم ان را از برای مردمان در کتاب خویش که
قرانست انکروه لعنت میکنند ایشان را خدا و لعنت
میکنند ایشان را لعنت کنندکان و در حدیث دیکر
از سدیر روایت فرموده است که کفت روزی از مسجد
بیرون میامدم که حضرت امام محمد باقر ع داخل مسجد
میشد پس دست مرا کرفت و رو بخانه کعبه کرد و فرمود

که مردم مامور شده اند از جانب خدا که بیایند و این
خانه را طواف کنند و بر دور ان بکردند و بنزد ما ایند
و دوستی خود را بر ما عرض کنند چنانکه خداوند عالم
میفرماید که وانی لغفار لمن تاب وامن وعمل صالحا ثم
اهتدی یعنی و بدرستی که من هراینه امرزنده ام بغایت
مر انکه توبه کرد و بسوی من باز کردید و کروید و کار
شایسته کرد پس از ان راه راست یافت بعد از ان ان
جناب اشاره بسینه خود فرمود و فرمود که مراد از ان
هدایت یافتن بولایت و امامت ما است پس فرمود که
ای سدیر میخواهی که راه زنان و منع کنندکان دین خدا را
بتو بنمایم و بسوی ابوحنیفه و سفیان ثوری نکریست و
ایشان در مسجد حلقه زده بودند و فرمود که ایشان راه
زنان دین خدا اند که نه هدایتی از جانب خدا یافته اند
و نه بکتاب خدا عمل میکنند اکر این خبیثها و بدترین

کفار در خانهای خود نشینند و مردم را گمراه نکنند مردم
بسوی ما خواهند آمد و ما ایشان را از جانب خدا و رسول
خدا خبر خواهیم داد و ایضا روایت فرموده است که سفیان
ثوری بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع آمد دید
که آنحضرت جامه در نهایت سفیدی و نزاکت که پرده
میانت که در زیر پوست تخم مرغ میباشد پوشیده
سفیان گفت که این جامه جامه تو نیست که پوشیده و جامه
باین نفیسی نباید که بپوشی حضرت فرمود که بشنو از من آنچه را
که میگویم حفظ کن که در دنیا و آخرت برای تو خوب است
اگر بر طریقه پیغمبر و حق بمیری و بدعتها را ترک کنی بدانکه
حضرت رسول ص در زمان خشکی بود که تنگی در میانه
مسلمانان بسیار بود که باین نوع که شنیده سلوک میکردند
اما وقتی که دنیا رو کند و فراخی در روزی بهم رسد
سزاوارترین مردمان بصرف کردن نعمتها نیکوکارانند

نه نابکاران و بدان و مؤمنانند نه منافقان و مسلمانانند
نه کافران پس چه جامه مرا انکار و بدگوئی کردی ای ثوری
بخدا سوگند که با این پوشش و این حال که از من می بینی
از روزی که خود را شناخته‌ام هیچ بامداد و شامی
بر من نگذشته است که خدا را در مال من حقی مانده باشد
که نداده باشم و بجائی که باید صرف شود صرف نکرده
باشم و نیز روایت کرده است که سفیان ثوری در مسجد
الحرام میگذشت حضرت امام جعفر صادق ع را دید
که جامهای نفیس با قیمت پوشیده گفت بخدا سوگند که
میروم و او را بر پوشیدن این جامها سرزنش میکنم پس
بنزدیک حضرت آمد و گفت ای پسر رسول خدا
بخدا سوگند که پیغمبر این جامها را نپوشید و علی بن ابی
طالب ع و هیچ یک از پدرانت چنین لباسی را نپوشیدند
حضرت فرمود که حضرت رسول در زمانی بود که در میان

مسلمانان تنگی بود لهذا بر خود تنگ میگرفتند و بعد از آن
وسعت بهم رسید پس سزاوارترین اهل دنیا بصرف
کردن نعمتهای خدا نیکوکارانند پس این آیه را خواند که
قل من حرم زینة الله تا آخر که ترجمه‌اش گذشت پس ما
سزاوارتریم از دیگران باینها بعد از آن فرمود که ای ثوری
این جامها را که می‌بینی از برای لذت نفس نپوشیده‌ام از
برای مردم پوشیده‌ام بعد از آن دست سفیان را گرفت
و بنزد خود کشید و جامهٔ که بر بالا پوشیده بود دور
گردانید و جامهٔ را که ملاصق بدن او بود بیرون نمود و آن
جامهٔ بسیار کنده بود و فرمود که این جامهٔ کنده را از
برای خود پوشیده‌ام و این جامهٔ نفیس را از برای زینت
مردم پیش دست انداخت و جامهٔ کنده را که سفیان بر بالای
جامها پوشیده بود دور کرد جامهٔ ملاصق بدنش جامهٔ
نرمی بود فرمود که این جامهٔ بالا را تو بجهت ریای مردم

پوشیدهٔ و جامهٔ نفیس را برای لذت نفس خود در زیر
پوشیدهٔ و شبلی با بایزید است و علامهٔ مجلسی رحمه الله
فرموده که در یکی از تذکرهای ایشان بنظر رسید که از
شمس تبریزی پرسیدند از احوال ملای رومی گفت اگر
از قولش میپرسی انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون
و اگر از فعلش میپرسی کل یوم هو فی شان اگر از صفاتش میپرسی
هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن
الرحیم و اگر از ذاتش میپرسی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر
وافضیحتا در روضهٔ کلینی رضوان الله علیه مذکور است که
حضرت امام جعفر صادق ع از خانه بیرون آمد و آنجناب
خشمناک بود و فرمود که در این ساعت بیرون رفتم بجهت
کاری که داشتم بعضی از سیاههای مدینه بمن برخورد و
مرا آواز داد باین طریق که گفت لبیک یا جعفر بن محمد لبیک
از همانجا بخانهٔ خویش برگشتم ترسان و لرزان از آنچه ابرد

گفته بود تا آنکه سجده کردم در مسجد خویش از برای پروردگار
خود و روی خود را بجهت او بر خاک مالیدم و در نزد او
اقرار بخواری و بیمقداری خویش نمودم و از آنچه ران او از
دهنده گفته بود بسوی او بیزاری جستم و اگر عیسی پسر مریم
از آنچه خدا در باب او فرموده تجاوز مینمود هر آینه کر میشد
بطوری که هرگز بعد از آن نمیشنید و کور میشد بطریقی
که هرگز بعد از آن نمیدید و گنگ میشد بنحوی که هرگز
بعد از آن سخن نمیگفت بعد از آن فرمود که خدا ابو الخطاب را
لعنت کند و او را با آهن یا شمشیر تیز بکشد و آنجناب را نمرود
لعنت و نفرین فرمودند زیرا که مخترع این مذهب او بود و آن
حضرت را خدا میدانست و خود ادعای رسالت و پیغمبری
مینمود و گروهی نزد امیر المؤمنین ع آمدند و چنین ذات
مقدس شریفی را گفتند که تو خدائی و آنحضرت ایشان را
در چاهها کرد و ازدود کشت و این کافر لعین در باب این

بیدین این نوع سخنان میگوید و او از برایش قیادت میکند
و دختر و پسر خود را از برایش میبرد که با ایشان آنچه خواهد
بکند و شراب از برایش بر دوش میکشد اری چنین قرمساقی
مزدش در نزد او بسیار است اما نه باین حد که او را
خدا کند و خود و او را هر دو رسوا و در کتابی از کتب لغت
فارسی که یکی از صوفیان تصنیف نموده دیدم که در لغت
صنعان داستان شیخ صنعان را ذکر نموده بود باین عبارت
که صنعان باول مفتوح نام شخصی که هفت صد مرید داشت
و در میان ایشان چهار صد واصل حق و کامل مطلق بودند
و خواجه فرید عطار یکی از جمله ایشان بود پنجاه سال در
کعبة الله بریاضت و عبادت مشغول بود و پنجاه حج گذارده
بود روزی اتفاقا در خواب دید که در روم میرود و پیش
بت سجده میکند بعد از این خواب را با مریدان گفت جمله
متحیر شدند بعد شیخ فرمود بروید و باستعداد سفر

روم مشغول شوید که بعد از چند روز روان خواهم شد مریدان
کفتند که کردن اطاعت بسته ایستاده ایم بعده شیخ روان
شد بعد مدتی بروم رسید ناکاه از قضا نظرش بدختر
ترسائی افتاده عاشق شد یکماه بر در آن دختر افتاده بود
روزی آن دختر کفت که ای شیخ من کافر و تو مسلم در میان
ما و تو چه نسبت است اکر وصل من میخواهی از اسلام دست
بدار و دین ترسائی قبول کن شیخ کفت هرچه فرمائی بدل
و جان قبول دارم آن دختر کفت اکر وصال من میخواهی پس چهار
چیز اختیار کن شیخ کفت آن چهار چیز کدام است آن دختر
کفت اول از ایمان بیزار شو دویم پیش بت سجده کن و سیم
قرآن را بسوز چهارم شراب بنوش این چهار شرط را قبول
کرد بعده شیخ را در بتخانه بردند و شراب نوشانیدند
و زنار بستند و چهار شرط را بجا آوردند باز آن دختر کفت
که ما بس توانکریم و تو بغایت فقیری در میان ما و شما صحبت

چکونه راست آید شیخ کفت که عجب وعده بجا آوردی و
عهد خود با تمام رسانیده هرچه تو کفتی من بجا آوردم و
از دین و ایمان بیزار شدم و ترسائی ورزیدم و جمله
مریدان از من روکردانیدند و تو اینمانی چنین میکوئی
کجا روم و چه حیله کنم با تو دوزخ اختیار دارم و بی تو
میل بهشت ندارم چون شیخ بعجز و زاری این بکفت پس
بمهر و شفقت آن دختر پیش آمده کفت که چون زر نداری
که مهر من بدهی باری یکسال خوک بانی اختیار کن
شیخ بفرموده او یکسال خوک بانی اختیار کرد چون
شیخ باین کار مشغول شد جمله مریدان در میان خود
اتفاق کرده یک کس را پیش شیخ فرستادند که شیخ
را بپرس که ما را چه فرمائی چکنیم و کجا رویم شیخ کفت شما
همه بروید و اکر کسی از حال ما بپرسد یک یک بکوئید و
چیزی مخفی نمانید مریدان روان شدند و از شیخ

بیزار گشتند و روی بکعبه آوردند و شیخ را تنها در
روم گذاشتند چون در کعبه رسیدند با خواجه فرید
عطار ملاقی شدند عطار از این واقعه وقوف نداشت
زیرا که در آن وقت که شیخ خواب دیده بود عطار حاضر نبوده
بود و بجائی رفته بود چون باز بکعبه رسید و جای پیر
خالی دید و جمله مریدان را دریافت بعده از ایشان
حال شیخ خود پرسید که شیخ کجا است ایشان الحق ماجرا
گذشته بود گفتند بعده عطار گفت ای بی همتان
چون شیخ زنار و بت و خوک بانی اختیار کرد شما چرا
موافقت نکردید بیائید تا پیش او رویم جمله پشیمان شده
برابر عطار روان شدند چون در روم رسیدند
جمله متروی گشتند و در چله نشستند و تضرع
و زاری دست بحضرت باری برداشتند چهل شبان
روزی ایشان را نه خواب بود و نه خورد ناگاه شیخ

عطار

عطار حضرت رسالت پناه صلعم را در خواب دید که آن
سردار انبیا با دو گیسوی آویزان می آیند چون نظر عطار
بر آن سرور افتاد فی الحال در پای مبارکش افتاد حضرت
رسالت فرمود که ای عطار در میان شیخ و حق غباری
کدورت افتاده بود آمدیم آن غبار را برداشتیم چون
تیر عطار بهدف رسید صبح سعادت دمیدن گرفت
عطار این خواب را بیاران گفت جمله خوشحال شدند
و پیش شیخ روان شدند چون بشیخ رسیدند چه
بینند که شیخ زنار کبری بریده و کلاه ترسائی از سر افکنده
و سر بسجده نهاده و بمناجات زبان کشاده و بدین بیت
مشغول بوده ۰ توبه کردم توبه کردم توبها ۰ آشتی کن آشتی
کن آشتی ۰ چون عطار شیخ را بدین حال دید گفت سر از
سجده بردار که حضرت رسالت بشفاعت تو شد و بعد
از آن پاره از مزخرفات نظیر این خواب دیدن را نقل

کرده که مدخلیتی در اینجز ما در اینم ندارد و شیخ صنعان باز
در میان او باش شهرتی تمام دارد و در عروسیها بنا است
که از ابعل میآورند و تصنیف میکیرند و شعری میخوانند
که مصراع اول آن این است که شیخ صنعان با مریدان
میرود شهر فرنك و باوجود همه اینها آن صاحب لغت و
غیر او را از اولیاء الله میدانند بنازم این ولایت را که
از وضوی بی بی تمیز سخت تر و محکم تر است خدا این بی
تمیزان را تمیزی کرامت فرماید و علامهٔ مجلسی رحمه الله
فرموده است که مناظرات و منازعات طاوس یمانی
با حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه در کتب حدیث
بسیار است و چون کتب حدیث در نزد این حقیر حاضر
نبود و چیزی از مناظرات و منازعات او را در حال در نظر
نداشتم لهذا چیزی از آنها مذکور نشد و لیکن شهادت
و خبر این بزرگوار در باب این بدکردار کافی است و از

عبد الله بن قداح منقولست که حضرت صادق علیه السلام بر من
یا بر پدرم تکیه فرموده بود و در آن حال عباد بن کثیر رسید
و حضرت دو جامه از جامهای مرو پوشیده بود عباد
بآن حضرت عرض کرد که تو از خانواده پیغمبری هستی و پدران
تو سلوك و طریقهٔ داشتند این جامهای بازینت چیست
که پوشیده اگر بیست تر از این جامها را بپوشی بهتر است آن
حضرت فرمود که وای بر تو ای عباد که حرام کرده است
زینتها و از اشتهائی را که خدای تعالی برای بندگانش
آفریده است و روزیهای نیکو و پاکیزه را چون خدای
تعالی نعمتی به بنده کرامت فرماید دوست دارد که اثر نعمت
بر آن شخص ببیند و این زینت و از آنش هیچ قصوری و نا
تمامی ندارد وای بر تو ای عباد من پارهٔ تن پیغمبرم
جامه را آزار و اذیت میکنی و عباد دو عبای کنده پوشیده
بود و منقولست که آنحضرت صلوات الله علیه فرمود که

روزی در طواف مشغول بودم ناگاه دیدم که کسی جامهٔ
مرا میکشد چون نگریستم دیدم که عباد بن کثیر بصری است
گفت ای جعفر تو مثل این جامها را میپوشی در چنین جای
با آن رابطه و پیوندی که بعلی بن ابی طالب داری باو
گفتم که این جامه قرقی است یعنی جامهٔ کتانی که از مصر
میآورده اند و بیک دینار خریده ام یعنی دینار شرعی
و آن یکمثقال شرعی طلای مسکوک است که سه چهار یک
مثقال صیرفی باشد و حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه در زمانی بود که در آن زمان چیزی
چند میتوانست کرد که در این زمان نمیتوان نمود
اگر در این زمان من مثل آن جامها را بپوشم مردم می
گویند که او ریاکار است چون عباد و محمد بن
یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی از فضیل روایت
فرموده است که روزی عباد بصری بخدمت حضرت

صادق ع طعام تناول میفرمود و بر دست خویش تکیه
نموده بود عباد گفت مگر نمیدانی که پیغمبر از این طعام
خوردن نهی فرموده است بعد از چند مرتبه که این
هرزه را گفت حضرت فرمود بخدا سوگند که پیغمبر
هرگز از این نهی نفرموده است و نیز روایت فرموده است
که حضرت صادق ع بعباد بن کثیر بصری صوفی
خطاب فرمود و فرمود که ای عباد باین مغرور و فریفته
شده که شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته بدرستی
که حق تعالی در کتاب خود میفرماید که یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیدا که ترجمه آن
اینست که ای آنان که ایمان آورده اید بخدا و رسول
گرویده اید بپرهیزید از خدا و بگوئید گفتنی درست
و میانه که افراط و تفریطی در آن نباشد تا خدای تعالی
کارهای شما را باصلاح آورد حضرت فرمود بدان ای

نوع ۲

عباد که خدای عز و جل از تو چیزی را قبول نمیفرماید
تا آنکه گفتنی راست و حق یعنی ایمان بیاوری و علامه
مجلسی رحمه الله فرموده که یکی از مشایخ ایشان عباد بصری
است و در باب لغات و غیر آن بعضی از بی ادبیها و
معارضات آن ملعون را ذکر کردیم و با حضرت علی
بن الحسین ص در باب جهاد و غیر آن معارضه نموده
و بر آنحضرت طعن زده و حقیر معارضه این لعین را
با حضرت سید الساجدین که آخوند مرحوم ذکر فرموده
در ترک جهاد در احتجاج طبرسی علیه الرحمه دیدم و
در تفسیر علی بن ابرهیم قمی رضوان الله علیه در سوره
توبه در شرح ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم
تا آخر آیه بجای عباد زهری را ذکر کرده و چون کتاب
مزبور حاضر نبود لهذا کیفیت معارضه او و جواب
آنحضرت و مغلوب ساختن وی را ذکر ننمودم هرکه

خواهد

خواهد بآن کتاب مستطاب رجوع کند و مقدس اردبیلی
علیه الرحمه در حدیقة الشیعه در ضمن حکایت فرموده
است که سنی و شیعه نقل کرده اند که شیخ عطار
در وقت کشته شدن با کافر تتار که در دستش گرفتار
بود گفت کلاه تتاری بر سر میگذاری و باین صورت
خود را بمن مینمائی و قصد قتلم میکنی و گمان داری که
من تو را نمیشناسم بکش که هزار جان من فدای شمشیر
تو باد و این اعتقاد تمام فساد از نظم و نثرش نیز
ظاهر است و در جای دیگر فرموده که عطار در کتاب
جواهر الذات تعریف کرده میگوید که توهم مثل او انا
الحق بگو و در آن کتاب صریحا دعوای خدائی کرده
و علامه مجلسی رحمه الله میفرماید که غزالی در کتابهای
خود میگوید که همان معنی که مرتضی علی ع امام است
منهم امام با آنکه سید مرتضای رازی چنانکه مقدس

اردبیلی علیه الرحمه تصریح بان فرموده در راه مکه معظمه
زادها الله شرفا در امامت با وی مباحثه کرده و او را
ملزم نموده و بجهت اشتراک سید مزبور رحمه الله با سید
مرتضی علم الهدی رضی الله عنه در اسم و اشتهار علم
الهدی باسم او شهرت کرده است و کسی که از عهدهٔ جواب
خصم در امامت غیر که جمع کثیر و جم غفیری بان قائل
شده اند بر نمی آید و مغلوب و ملزم میگردد نمیدانم
که در باب امامت خویش که خود میگوید چه میگوید اگر
از او سؤال شود و این ملعون کتابها در لعن و رد شیعه
نوشته مانند کتاب المنقذ من الضلال و میگوید که
هر کس که یزید را لعنت میکند گناهکار است اگر بدیدهٔ
انصاف در کلام این کافر لعین و ملحد بیدین بی انصاف
نظر کنی بر تو روشن میشود که غیر از اضلال سکان
مثل خویش و اظهار دشمنی خدا بواسطهٔ دوستی با

دشمنان

با دشمنان او و دشمنی با دوستان او دیگر مطلبی ندارد
زیرا که خالی از این نیست که او بجبر قائل است یا باختیار
اگر بجبر قائل باشد چرا لعنت بر یزید علیه و علیه ما
علیه من اللعنة والعذاب الشدید گناه باشد و فاعل
آن گناهکار و اگر باختیار قائل است پس چرا یزید پلید
که امام سعید حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام را با برادران
و فرزندان و موالیان شهید نمود که اگر یکی از ایشان
در حیوة رسول صلعم وفات میکرد آنجناب صاحب عزای او
بود و محرمان حرم کبریاء و اهل بیت محمد مصطفی و دختران
علی مرتضی و فاطمهٔ زهرا را اسیر کرده شهر بشهر گردانید
بی چادر و مقنعه در میان نامحرمان بی پروا با آن کفر و
زندقه که نسبت بمکهٔ معظمه و مدینهٔ مشرفه از او سر زد
که ذکر آن مناسب نیست ملعون نباشد و کسی که او را
لعنت کند گناهکار باشد لعنت خدا بر او و بر یزید و بر

هر که ایشان را لعنت نکند و اگر کسی خواهد که کلامی
نظیر شتر گاو پلنگ بلکه ناملایم تر از سخن
ایشان را در وحدت وجود و کلام این شیطان مردود را
با شیطان برادرش احمد غزالی که برادر شیطان است
و میگوید که شیطان از اکابر اولیاء الله است و کلام ایشان را
در لعنت که از عین رحمت میدانند چنانکه پیش از این
گذشت و کلام خدا را که میفرماید و ان یدعون الا
شیطانا مریدا لعنه الله یعنی و نمیخوانند مگر دیو فریبنده
سرکش را که خدا او را لعنت کند با هم منضم نماید تا
تناقض کلمات و تنافی مزخرفات ایشان را بداند چنانکه
باید و شاید و سید محمد نوربخش از رجال سند ذکر
خفی است که از معروف کرخی مرویست و ان بدعتی است
که دیدی و معایبان را شنیدی و علامه مجلسی رحمه الله
فرموده که از کتب صوفیه معلوم است که سید محمد نوربخش

دعوی کرد که من مهدی صاحب الزمانم و گفت که اتفاق
اهل دل بر این شده است و محیی الدین بی دین که از
دین خبری ندارد در باب وحدت وجود آنچه میگوید
شنیدی و رد او را دیدی و در فصوص خویش خطا بنوح
صلوات الله و سلامه علی نبینا و آله و علیه نسبت میدهد
و میگوید که او در تبلیغ رسالت غلط کرد و قوم او
درست رفتند و غرق دریای معرفت شدند و اگر
نوح ایشان را از آن دریا بکنار میاورد از پایه بلندی
بپایه پستی میامدند گویا که قرآن خصوص سوره نوح
از آن را ندیده یا معراجات دروغ و مکاشفات بیفروغ
او را باینجا کشیده که مخالفت خدا و رسول و قرآن و
ائمه بلکه همه مسلمین ورزیده و خدا میفرماید که مما
خطیئاتهم اغرقوا فادخلوا نارا فلم یجدوا لهم من دون الله
انصارا که ترجمه آن این است که قوم نوح بجهت گناهان خویش

در آب فرو برده شدند پس در آورده شدند در آتش
پس نیافتند از برای خویش از غیر خدا یاوران را بایر
و ترجمهٔ ان نظر کن که آن سخن که این زندیق گمراه گفته
راه داد و اگر چه بتاویل بعید باشد یا نه اگر از روی
انصاف احتمال ان داری بر من لعنت کن و اگر نه بر او
و هر که از حق اغماض کند بلعنت خدا گرفتار شود و میگوید
که ولایت فوق نبوت است و خود را خاتم الولایة والاولیاء
میداند و از اینجا تفوق خود را بر پیغمبران ادعا مینماید
آیا خدا او را ولی خود ساخته و خود میفرماید که ان
اولیاؤه الا المتقون یعنی که نیستند اولیای او یعنی دوستان
خدا مگر پرهیزکاران یا شیطان او را ولی خود کردانیده
که فقاتلوا اولیاء الشیطان ثابت که او را بکشتن دهید
و میگوید که شریعت محمد صلعم چندین سوراخ داشت یعنی
معیوب بود و من آنها را مسدود نمودم گویا هرگز آیة الیوم

اکملت

اکملت لکم دینکم که ترجمهٔ ان اینست که امروز کیش شما را کامل
کردم و درست و تمام ساختم ندیده و میگوید بمعراج
که رفتم پایهٔ علی را از پایهٔ ابو بکر و عمر و عثمان پست تر
دیدم و ابو بکر را در عرش دیدم چون برگشتم بعلی
گفتم که چون بود که در دنیا دعوی میکردی که من
از اینها بهترم الحال مرتبهٔ ترا دیدم و دیدم که از همه
پست تری و معراجی که اینها در ان دیده شود و علی
مغلوب محیی الدین شود هزار مرتبه بیت الخلا بهتر
از ان است زیرا که در بیت الخلا رفتن باعث خالی شدن
شکم میشود که بواسطهٔ هیجان ابخره در ان است از طرف
بالا بیرون نیاید که دنیا و ما فیها را بکنند الا لعنة
الله علی الکاذبین و میگوید که جمعی از اولیاء الله هستند
که رافضیان را بصورت خوک میبینند و قاضی میر
حسین میبدی در فواتح شرح دیوان بلند ایوان

امیر مؤمنان این دیدن را ذکر کرده و نسبت بشخص خفی
داده که او چنین دید و بعضی از مشایخ عظام در رد این
کلام بی آغاز و انجام فرموده که اگر اینچنین باشد بواسطهٔ
عیبی است که در آئینهٔ نفس او حادث شده که چنین هارا
داران می بیند و در فرنگ آئینه میسازند که آدم در آن
سگ دیده میشود و سگ آدم و باز میگوید که جنب
که غسل براو واجب میشود بواسطهٔ آنست که از ذکر
خدا غافل میشود که اگر کسی در بین مجامعت مشغول
ذکر خدا و در یاد او باشد جنب نمیشود و غسل
براو واجب نمیگردد و شکی نیست که پیغمبر خدا و
ائمهٔ هدی و اصحاب سعادت انتما در هر مرتبه که
مجامعت مینمودند بر سبیل وجوب غسل میفرمودند
و اقرار بجنابت خویش داشتند آیا دروغ میگفتند
یا همیشه همه ایشان در وقت مجامعت از ذکر خدا غافل

بودند

بودند و چون عوام کالانعام سخن این ضال مضل را
در باب ذکر خدا چنین میشنوند لابد است که فریب می
خورند و این حرف میتنی میپندارند و نمیدانند که چه
شبیه است بکلام ابن ملجم علیه اللعنه که چون خواستند
که زبان او را ببرند بعد از آنکه دست و پای او را بریده
بودند و چشم او را کنده بواسطهٔ آن فعل شنیع که
هیچ مسلمان تاب شنیدن آن ندارد و بسیار جزع
و فزع مینمود با وجودی که در بریدن و کندن سائر
اعضاء هیچ جزع نکرد بان ملعون گفتند که چرا در
باب بریدن زبان اینقدر بیتابی میکنی آن دشمن
خدا و رسول و یتیم کنندهٔ فرزندان علی و بتول گفت
که میترسم که در دنیا بمانم و دقیقهٔ از ذکر خدا باز ایستم
و نتوانم که خدا ذکر کنم و ملای روم میگوید که حضرت
امیر المؤمنین ع ابن ملجم علیه اللعنه را شفاعت خواهد

کرد و آن ملعون بر بهشت خواهد رفت و حضرت باو فرمود
که ترا کناهی نیست چنین مقدر شده بود و تو در این
کار مجبور بودی و از اینجاست که میکوید غم مخور فردا شفیع
تو منم مالك روحم نه مملوك تنم و باو نسبت داده اند که
میکوید کو رکور انه مرو در کربلا تا نیفتی چون حسین
اندر بلا و پاره از مریدانش انکار کرده اند که این شعر از
مثنوی نیست و برخی کفته اند که مراد از حسین حسین
منصور است نه حسین مظلوم و بعضی کفته اند که مراد
آنست که چنانکه حسین کورانه در کربلا رفت تو نیز
کورانه مرو تا چنانکه او در بلا نیفتاد تو نیز در آن نیفتی
و در حدیث وارد شده است که البلاء للولاء کاللهب
للذهب و در این معنی میکوید که دوستی چون زر بلا
چون آتش است زر خالص در دل آتش خوش است و
لیکن معلوم نیست که خود باین توجیهات راضی باشد

که چونکه بیرنکی اسیر رنک شد موسیی با موسیی در جنک
شد و علامه مجلسی رحمه الله فرموده است که در هیچ صفحه
از صفحهای مثنوی نیست که اشعار بجبر یا وحدت موجود
یا سقوط عبادات یا غیرها از اعتقادات فاسده نکرده
باشد و چنانکه مشهور است و پیروانش قبول دارند
ساز و دف و نی شنیدن را عبادت میدانسته و اکر آخوند
مرحوم در باب مثنوی انچه فرموده تفریط نباشد افراط
نیست و مقدس اردبیلی علیه الرحمه میفرماید که ملای روم
در خطبه از خطبهای مثنوی میکوید که چون حقیقت
حاصل شد شریعت باطل شود و حکایت ملاقات
شمس تبریزی با او و دختر و پسر خود را از برای شمس
بردن و جهت او شراب خریدن و بدوش کشیدن که
جامی در کتاب نفحات الانس نقل کرده شهرت تمام دارد
خاتمه در بیان اموری که موجب دلالت کم

کشتکان بادیهٔ ضلالت و مورث هدایت سرکشتکان مرحلهٔ
غوایت میتواند شد اکر دست از عصبیت و فساد و لجاجت
و عناد بر دارند و آن چند چیز است اول انکس که
متدین بدین اسلام و تابع شریعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام است
نظر کند بفرموده بجناب که ستتفرق امتی علی ثلث و سبعین فرقة
واحدة فی الجنة والباقی فی النار یعنی زود باشد که امت من
از هم جدا شوند و کروه کروه کردند هفتاد و سه کروه یك
کروه از انها در بهشت است و انچه بماند که عبارت است
از هفتاد و دو کروه دیکر در آتش دوزخ اند و معلوم است
از اینجا و غیر این که آن شمس فلك رسالت و پیغمبری از روی
خواهش نفس و بی شعوری و سابقهٔ دوستی با یکی و دشمنی
با دیکری این را نفرموده بلکه استحقاق هر یك از اهل
افتراق بواسطهٔ درستی و نادرستی مذهب و کردار
و کفتار است و اکر چنانکه کسی در خارج بر این اختلاف

مطلع

مطلع نکردد باید که از این روایت که شیعه و اهل سنت اتفاق
بر حقیقت و صدور آن از آن معدن رسالت و منبع نبوت
دارند قطع با اختلاف بهم برسانند چه جای آنکه این افتراق را
در خارج بر بیند بلکه مقدس اردبیلی علیه الرحمه از بعض
علمای شیعه نقل فرموده که کفته اند که انها که بعد از پیغمبر
بامامت امیر المؤمنین قائل شده اند هفتاد و سه فرقه اند
و باقی از امت بیرونند و فرموده که جمعی بر بینند که اصول
مذاهب اسلامیه هفتاد و سه مذهب است و اصول و
فروع را اکر همه بشمارند مذاهب اسلامیه از هفتصد متجاوز
است و چون کسی بر این اختلاف اطلاع یافت بر او واجب
و لازم است که کوشش نماید تا خدای تعالی او را هدایت
فرماید تا بمقتضای والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا که ترجمهٔ آن این است که آنان که مجاهده نمودند
در راه ما و کوشش نمودند و توانائی و قوت خود را در آن

بکار ببستند ما نیز مینمائیم با ایشان راههای خویش را و ایشان را
بمطلوب میرسانیم و مجاهده در دین باین نمیشود که انسان اوّلا
مذهبی را اختیار کند و بعد از آن هرچه از آیات و اخبار و
اجماع و دلیل عقل برخلاف آن باشد همه را تاویل و توجیه
یا رد کند زیرا که توجیه و تاویل و رد بعد از قطع بخلاف
است و دین از این چهار دلیل اخذ میشود و قطع از اینها
بهم میرسد و از هوا نمیاید و قطع و دینی که از هوا میاید
یا در هواست و مسلمان آن است که دین خویش را موافق دلیل
گرداند نه آنکه دلیل را بواسطهٔ الحاد دران بدین خود بر
گرداند و اگر در اوّل امر پای توجیه و تاویل در میان آید
که میتواند که از عهدهٔ اثبات یک مسئلهٔ جزئیه بر آید
زیرا که هر کفری را بمجازی در لفظ بواسطهٔ زیاده و
حذفی یا در معنی بسخن خوبی که گویندهٔ آن مستحق مدح
و ثواب باشد بر میتوان گردانید چنانکه عکس نیز ممکن است

پس

پس اگر کسی خواهد که دین درست و مذهب حق یابد باید که
دست از توجیه و تاویل بردارد و اگر توجیهات از برای
کلمات کفرآیات جماعت صوفیه نشود کاشف بعمل خواهد
آمد آری بعد از آنکه اسلام کسی در ظاهر ثابت باشد و
فساد اعتقادش معلوم نباشد باید که مهما امکن سخن او را
چون گذارا و توجیه کنند و او را نسبت بتصوف و غیر آن
ندهند خواه زنده باشد و خواه مرده خصوصاً اگر دلیل
معتبر شرعی از آثار و اطوار و اخبار عادل و عالم دیندار
برخلاف آن باشد و بسندهای معتبر از حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که کارهای برادر
خود را بر محمل نیک حمل کن تا وقتی که دیگر محملی نیابی و گمان
بد مبر بکلمهٔ که از برادر مؤمنت صادر شود تا محمل خیری
از برایش یابی و در حدیث دیگر فرمود که از برای کارهای
برادر خود عذری طلب کن پس اگر عذری نیابی باز

طلب کن پس اگر عذری نیابی باز طلب کن شاید بیابی
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که تعجیل
مکنید در حکم کردن ببدی شیعیان ما که اگر یک قدم ایشان
میلغزد قدم دیگر ایشان ثابت میماند خلاصهٔ کلام آنکه
پردهٔ عصمت اسلام شریعت در نهایت احکام و ابرام
و سدهٔ آن سدّیست در غایت استحکام که صاحب خویش را
از فساد یاجوج و ماجوج فتنه نگاه میدارد اگرچه محض
اظهار آن باشد و عیوب او را در پس پرده میکند اگر
چه از هزار افزون باشد تا آنکه فتوی معاصی آن پرده را بدرد
یا ظهور کفر آن سدّه را بشکند و استدلال باینکه ائمهٔ
هدی صلوات الله علیهم منع فرموده اند از توجیه و
تاویل کلام صوفیان در چنین جائی بیجا است بلکه باطل
و غلط است زیرا که ثبوت و اثبات تصوّف در اینجا فرع
توجیه نکردن است و آن فرع ثبوت تصوّف است و این

مستلزم دور است که بطلانش اتفاقی است و غافلان را
در آن خلافی نیست و بمحض آنکه کسی را نسبت بتصوّف
دارند صوفی نمیشود خصوصاً هرگاه آنکه نسبت میدهد
عامی باشد و در علوم بی سررشته و غیر ماهر و آنکه
نسبت تصوّف باو میدهند عالم عارف ربّانی باشد و
از اینجاست که بعضی ظاهر ایشان تصوّف بعالم و ورع تقی آخوند
ملا محمد تقی مجلسی رحمه الله علیه برده اند چنانکه والد
مبرور و سرمایهٔ سروری آخوند ملا مولانا محمد باقر رحمه
الله در آخر رسالهٔ اعتقادات خویش که در یکشب تصنیف
فرموده اند اشاره بآن نموده اند و آنرا ردّ فرموده اند و
فرموده اند که آنجناب از همه کس بیشتر با صوفی دشمن بودند
و خطّ ایشان در نزد من است که در این باب نوشته اند
و من اعتقاد ایشان را از دیگران بهتر میدانم و بآن
بیشتر خبر دارم پس باید که کسی که آن تصوّف بآن عالم

ربانی و برگزیدهٔ حضرت سبحانی و امثال او که مروّج
شریعت پیغمبرانند نبرد بشهادت چنین شاهد عادل بلکه
اعدل باغیر این از دلائل وحاشا ثم حاشا که چنین
پرهیزکاری صوفی یا صوفی پرهیزکاری چنین باشد
وانجمله انچه اثبات تصوف بان نمیشود انست که شاعر
اسلام مجهول الحال شعری بگوید که ذکر شراب وخوردن
ان و باده ومیخانه و بت وامثال این الفاظ در ان باشد
زیرا که شعراء را اصطلاحات بسیار است ومراد ایشان
ازانها معانی ظاهرهٔ انها نیست چنانکه در مراسلات
چیزی چند مینویسند که دل ایشان بیکی ازانها خبر ندارد
وخود نیز اعتقاد بان ندارند ودر ضمن ان سوکندها
یاد میکنند وخدا را کواه میکیرند ومع ذلک کسی ایشان را
نسبت بدروغ نمیدهد زیرا که میدانند که بناء مراسلات
بر انشاء است چنانکه بناء شعراء براین کلمات است وشعر

کردد

که در اسلام وایمان ایشان شکی نیست ذکر شراب وامثال
ان در شعر خود کرده اند وشاعری از شعراء در نزد خلیفه
از خلفاء جور شعری خواند که دران شعر خبر داده بود
که بکارت دختران که در دور و کنار او بوده اند برده است
ان خلیفه کفت که حدّ بر تو لازم شد کفت خدا حد را
از من ساقط نموده ازانجا که فرموده وانهم یقولون ما لا
یفعلون یعنی وانکه ایشان یعنی شاعران میکویند انچه را
که نمیکنند و بر فرض تسلیم فسق ان شاعر ثابت میشود
وکه در مقام تعدیل او نیستیم که عدالت او را ثابت نموده
بروایت او عمل کنیم وحکمی از احکام الهی را ازان بیرون
اوریم بلکه میکوئیم که چرا چنین کسی صوفی ملعون باشد
بلی اکر معلوم شود که اعتقادش حلیت این خمر ملعونه وغیران
ازانچه حرمت ان ضروری دین اسلام است باشد انوقت
کافر یعنی اخص است یا اعم که صوفی از جملهٔ ایشان است وتا علم

بهم رسیده عداوت و دشمنی با وی روا نیست چه
جای آنکه او را لعنت کنند و جناب اقدس الهی عز اسمه میفرماید
که ولا تقف ما لیس لک به علم ان السمع والبصر والفؤاد
کل اولئک کان عنه مسؤلا یعنی و پیروی مکن آنچه را که
نیست از برای تو بآن علم و دانشی بدرستی که گوش و چشم
و دل همه اینها هست از آن پرسیده شده که در محشر از همه
سؤال خواهد شد پس باید که جواب خود را آماده کنی
از برای آنکه او را لعنت میکنی که اگر بر سر صراط در صحرای
محشر در حضور خلایق از پیغمبران و مقربان و اوصیاء
و غیر ایشان دامان تو را بگیرد که چرا مرا لعنت کردی
در دنیا فی الخلاصه هر کاری که آدمی مکلف بآن باشد
دلیل قطعی میخواهد یا بر خود آن عمل یا بر آنچه بر آن عمل
دلالت دارد ولی علی الاجمال بر سبیل عموم باید که با دشمنان
خدا که دشمنان پیغمبر و ائمه هدا یند دشمن باشد در راه

خدا و ایشان را لعنت کند و اما آنان که در عموم ملعونین
داخل اند قطعا یا بخصوص لعن ایشان از شارع وارد
گردیده که شبهه در لعن ایشان نیست بلکه ایمان کامل
نمیشود مگر بآن دویم آنکه در چله ننشیند و عقل را
نحیف و ضعیف نگرداند بترک حیوانی و مثل آن زیرا که
مدار تمیز امور بر عقل است و عقل که ضعیف شد زود
فریب اهل باطل را میخورد و از رسول خدا و ائمه هدی
صلوات الله علیهم اجمعین مرویست که سید و بهترین
طعامهای دنیا و آخرت گوشت است و رسول خدا ص فرمود
ما گروه پیغمبران گوشت را دوست میداریم و بسیار
میخوریم یعنی مکرر آنرا میخوریم نه آنکه هر وقت که میخوریم بسیار
میخوریم زیرا که اخبار بسیار در مذمت پرخوردن وارد
شده و کم خوردن بسیار ممدوح است شرعا و طبا و
حضرت صادق ع فرمود که گوشت خوردن گوشت در بدن

میبرویاند وکسی که چهل روز کوشت را ترك کند کج خلق
میشود وهر که کج خلق شود اذان در کوشش بکویید و در روایت
دیکر فرموده که اذان در کوش راستش بکویید و فرموده که
هر که چهل روز او را کوشت میسر نشود قرض کند و بخورد
که خدا قرضش را ادا میکند وظاهر است که شیطان این عبادت
ترك کوشت وحیوانی را که مخالف طریقهٔ شرع است از برای
همین از برای کثیری از مبتدعین صوفیه مقرر ساخته است
که چون چهل روز در سوراخ خلوتی نشستند وقوی
وعقل خود را بسبب انچه مذکور شد ضعیف ساختند
خیالها ووهمها که دائم در خیال اند وپیر ایشان با ایشان
کفته بر عقل ایشان غالب میشود واز راه وهم در خیال
ایشان چیزها بهم میرسد از بابت کسی که بناخوشی سرسام
ومالیخولیا کرفتار باشد وباعتبار ضعف عقل کمان می
کند که کمال است وانچه پیر ایشان با ایشان کفته چون

پیوستر

پیوستر در ان خلوت وسوراخ تاریك که انسان جرات
نمیکند که در ان داخل شود همین معنی در نظر ایشان
است بتدریج بازدیاد قوهٔ وهمی وضعف عقل خالی ایشان
میشود وبیرون که امدند اکر ان پیر کوید که دیشب ده
مرتبه بعرش رفتم وبهشت ودوزخ را دیدم وغیر از این
از اموری که در عادهٔ امثال او ممتنع ومحال است بدون
بینه وبرهان تصدیقش میکنند واینها همه از ضعف عقل است
وناخوشی مالیخولیا وبسیار است که انها که مالیخولیا دارند
چیزی را که تصور ان کردند کمان موجود خارجی میپندارند
ودنبال است که بر طبق ان کار میکنند واز اینجا است که ادمی
در فکر هر چه باشد که تعبیر میشود از ان بحدیث نفس بسیار
ان را در خواب می بیند وعلمای تعبیر چنین خوابی را معتبر
نمیدانند ودر نزد ایشان تعبیر ندارد **سیم** انکه فریب
نخورد که ایشان را بعضی از سخنان معقول است وجماعة

از علمای ایشان پاره‌ای از مواعظ حسنه و کلمات مرغوبه
در میان سخنان خود بکار برده اند و گفتگوها دارند که
با دین و مذهب حق منافاتی ندارد زیرا که آنها سخنان
پیغمبران و اوصیاء و تابعان ایشان است که عبارت را
تغییر داده اند و بنام خود کرده اند چنانکه در باب حسن
بصری معلوم شد و بسیاری از آن متعصبان بر ایشان
بسته اند و بر فرضی که همه آنها از ایشان باشد چه دانسته
که آنها را از روی اعتقاد گفته اند و با آنها عمل نموده اند
بلکه آنها را از برای آن گفته باشند که تو را فریب دهند
و در دام اندازند و جناب اقدس الهی میفرماید که و
کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن یوحی
بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا یعنی و هم چنین قرار
دادیم از برای هر پیغمبری دشمنان که شیطانهای آدمی و
پریند و مراد از شیطان در اینجا آن است که از حد در

گذشته

گذشته و ستیزه کار باشد وحی میکنند پاره‌ای از ایشان
بسوی پاره‌ای از استر از گفتار و آنچه را که آبدار باشد بجهت
فریفتن و وحی بمعنی اشاره و پیغام و در دل افکندن
و سخن پوشیده و آنچه بسوی دیگری فرستند و اندازند
و نامه را گویند و با وجود همه اینها کدام طایفه اند از کفار
و مشرکین از یهود و ترسا و مجوس و سائر اهل ملل و
اهواء از مخالفین ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
که با وجود گمراهی و بد اعتقادی پاره‌ای از ایشان سخنان
خوب نداشته باشند و تعریف معرفت و راستی و اداء
امانت و کم خوردن و کم خفتن و قناعت و غیر اینها از صفات
حمیده و اعمال پسندیده و مذمت کبر و سربلندی و
ناراستی و خیانت و پرخوردن و پرخفتن و حرص و حسد
و غیر اینها از صفات ذمیمه و اعمال ناپسندیده نکرده
باشند زیرا که عقل مطلقا یا با تجربه در درک خوبی و بدی

اینها مستقل است و از اینجاست که امان کرزندیق اند و هیچ
دینی تن در نداده اند در اینها غیر از این نمیکویند و نمیتوانند
کفت و قطع نظر از اینکه مذکور شد بسیار است که انکه
حکیم نیست سخن حکیمانه میکوید و حضرت امیر المؤمنین ص
تصریح باین مطلب فرموده و فرموده که قد یقول الحکمة
غیر الحکیم و شاهد این حال و مؤید این مقال انکه مردی از
علوم بلکه نحو بی بهره شسته از سواد خوانی بالمرّه بی بهره بود در
مذمت بی فهمی کفته بود که آدم نافهم بدتر از کافر است و اکر
چه در ظاهر این سخن اغراق است ولیکن بسیار حکیمانه و پر
معنا است و کدام امر ناخوش و بد است که رضای خدا در آن
نباشد و از بی فهمی سر نزده باشد بلکه کفر نیز از نافهمی
ناشی میشود زیرا که اکر کسی فهم داشته باشد بت را که خود
یا دیکران از تراشیده اند سجده نمیکند و با وجود آنکه
خود خبر از اینها از خود دارد انا ربکم الاعلی نمیکوید و

که خاک

که خاک در دهن کوساله طلا میکند و از آن آواز میاید هذا
هذا الهکم و اله موسی که او میکوید کوش نمیدهد و غیر
از اینها از امور ناشایسته که از صاحب آن بجهة فهم نداشتن
سر زده و خواهد زد تا دنیا تمام شود پس باین دو کلمه مزخرفات
مزخرف کول نباید خورد **چهارم** انکه فریب نخورد که این
طائفه بیشتر ایشان امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه
علیه را بسیار مدح کرده اند زیرا که چون جبری اند ظاهرا
خوب و بد همه چیز و دوستی همه کس میکنند و هر کسی را که باعتقاد
باطل خود قائل باعتقاد تمام فساد خود میدانند با او
دوستی بیشتر میورزند و بنا بر انکه کلام حضرت امیر
المؤمنین را که فرموده است من عرف نفسه فقد عرف ربه
نفهمیده اند و از منطوق بر مدعای خود که وحدت
وجود است میسازند و بمراد خود تاویل میکنند چنانکه
در باب محیی الدین دانسته لهذا کمال دوستی نسبت

بان حضرت اظهار میکنند واین وجه را مقدس اردبیلی
علیه الرحمه ذکر فرموده ودر ان چیزی هست لیکن از برای
رد کفایت میکند واتان که بخدائی حسین منصور حلاج
ونظیر او بلکه بخدائی همه موجودات قائل باشند چه
عجب که امیر المؤمنین را با ان کمالات که دنیا را پر کرده
مدح کنند وبعضی از ایشان چون حلاج خواسته اند
که بنوعی سخن کویند که همه کس ایشان را از خود دانند
ودیا باشد که از برای فریب دادن شیعه مبالغه در
مدح ان حضرت میکنند ولهذا در حدیث وارد کردیده
که بمدح کفتن ایشان فریب مخورید وبالجمله این مدح
واظهار دوستی خالی از چیزی نیست ودوستی را
شروط بسیار است وچکونه دوستی کسی با دوستی با
دشمن او بهم جمع میتواند شد وشاعر میکوید که تود
عدوی ثم تزعم انني ○ صدیقك لیس النوك عنك بعازب

یعنی دوست میداری دشمن مرا بعد از ان کمان میکنی
که من صدیق ودوست واشنای توام حمق از تو دور
نیست یعنی احمقی که این کمان را داری وچکونه دوستی
کسی با دشمنی با دوست او ممکن است وکثیر عزه میکوید
که الا زعمت بالغیب ان لا احبها ○ اذا انا لم یکرم علی کریمها ○
یعنی بدان وآکاه باش که عزه بغیب میداند انکه من ورا دوست
نمیدارم هرکاه انکه را که او کرامی دارد وانچه در نزد او نیک
باشد دوست نمیدارم در نزد من کرامی ونیک نباشد و
ایشان ابوبکر وعمر وعثمان را دوست میدارند بلکه ایشانرا
بر امیر المؤمنین ترجیح میدهند وسنیان را دوست
وشیعیان را دشمن میدارند وصد کتابها در لعن وطعن
ایشان مینویسند واکر در یکی از اینها شك داری در
ابواب سابقه نظر کن واکر اینها را دروغ میدانی بکتاب
ایشان رجوع کن واکر همه را میدانی ودر باب امامت

سخنی داری با شیعه و زان گفتگو نما تا حقیت و بطلان امام
و مدعی امامت نزد تو ظاهر و واضح گردد بعد از ان بمقتضای
ان رفتار کن پس اگر حقیت علی در امامت و بطلان آن
جماعت دانستی بعد از ان در کفر انجماعت و عداوت ایشان
با انحضرت ثابت قدم باش و دست و پا مزن و زحمت
بیجا بخود و دیگران مده که بجائی نمیرسد و اگر عکس این را
ثابت نمودی نعوذ بالله که باید علی را ع خطا کار بدانی
زیرا که انجناب قطعا بخلاف این قائل بود و خود نیز اقرار
دارند و اگر بتخطئه امیر المؤمنین ع راضا میشوی که تصویب
اهل تصوف در دوستی با انان که علی ایشان را دوست
نمیداشت بلکه در غایت دشمنی بوده درست شود اختیار
داری با انکه در این نیز بر صوفیه بنا بر اعتقاد تمام فساد
تولا لازم میاید که خطا کاری را مدح کرده باشند و ان
عین خطا است پنجم انکه فریب نخورد بر بسیاری

اتباع و مریدان ایشان و دوستی و مدح ایشان که
ان دلیل بطلان است نه حقیت و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله و سلامه علیه میفرماید که وحشت مگیرید از
راه هدایت بسبب کمی اهلش که پیوسته اهل باطل بسیار
بوده اند و اهل حق اندکی بوده اند و حق در چندین
موضع قران کمی را مدح فرموده از انجمله میفرماید که و قلیل
من عبادی الشکور یعنی و کمی از بندگان من سپاس کننده اند
و بسیاری را مذمت فرموده و از انجمله میفرماید که و لقد
ذرانا لجهنم کثیرا من الجن و الانس یعنی و هر اینه بحقیقت که
افریدیم از برای دوزخ بسیاری از پری و آدمی را و
بعد از ان میفرماید که لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا
یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام
بل هم اضل اولئک هم الغافلون یعنی که از برای ایشان
دلهائی است که نمیفهمند با انها و از برای ایشان چشمهائی است

که نمیبینند بانها و از برای ایشان گوشهائی است که نمیشنوند
بانها هر آینکه گروه چون چهار پایانند بلکه ایشان گمراه ترند
اینگروه ایشان در بی خبری تمام اند نه غیر ایشان و اکثر مسلمانان
بسبب عناد و تعصب از دیدن حقیت حق که مذهب شیعه
اثنا عشری است کورند و بسبب سلوک در راه تسنن از آن
دور و چندین برابر مسلمانان ارباب مذاهب باطله هست
که بسبب کفر و عناد و لجاجت و فساد همه بجهنم خواهند
رفت و حدیث افتراق امت از برای شهادت براین
مطلب کفایت میکند با آنکه اکثر طباع مائل اند ببدی
و در آن کمال جد و جهد دارند بخلاف خوبی که در آن
بی رغبت ندارند چنانکه بعضی از مفسرین در آیه کریمه
لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت که ترجمه آن این است
که از برای هر نفسی است آنچه کسب کرده و بر اوست آنچه
اکتساب نموده یعنی نفع خوبی بخودش عائد و ضرر بدی

بخودش

بخودش راجع میشود در وجه اختیار کسب در خیر و اکتساب
در شر تصریح باین کرده چه در اکتساب شدتی است که
در کسب نیست و چون دست آویزی از برای ایشان
پیدا شود در فعل آنچه خدا از آن نهی فرموده و ترک آنچه
بان امر نموده بسیار خوشحال میشوند و رو بان میروند
چنانکه میبینی در امر شیطان با وجودی که شیطان واجبات
و محرمات الهی را تغییر نداده و نمیدهد بلکه ادمی را وسوسه
میکند که این را بعمل آورد و آن را ترک کند و چه دست آویزی
از برای جهال بهتر از این میباشد که مدعی ولایت و ارشاد
و نیابت تکلیف را از ایشان ساقط گردانند و این بار سنگین را
که آسمانها و زمین و کوهها تاب برداشتن از آن نداشتند و
لهذا بر نداشتند از دوش ایشان بردارد و جناب اقدس
الهی بحضرت رسالت پناهی میفرماید که ودوا لو تدهن
فیدهنون یعنی دوست داشتند که کاش تو مسامحه و مساهله

میفرمودی پس ایشان
مسامحه و مساهله

میکردند واجتماع اتباع بردور ایشان وجوه بسیار دارد
کروهی از برای انکه اواز خوش وغنا ومطرب را دوست می
دارند روی باین فاسقان میاورند وجماعتی از برای بازی
کردن وبرجستن وچرخ زدن ودرهم غلطیدن باین فرقه
متصل میشوند وقومی بهوای دیدن ساده رو وامردان
خوش کفتکو باعتقاد این کروه زشت خو وطائفه فتنه
جو بایشان متوسل میکردند وپارهٔ بامید اش ونان که
دران مکان یا خانهٔ مریدان کان برند خود را طفیلی وفدوی
ایشان میسازند وپارهٔ هوس ان دارند که بعد از طی مرحله
باطلهٔ مریدی بمرتبهٔ کمراهی پیری برسند چون میبینند
که با انکه مدتها از قتل وفوت مثل حلاج وعطار وشمس
تبریزی وملای رومی کذشته هنوز ابلهان در باب
ایشان چه میکویند وبا ایشان چه میکنند که اکر قبر ایشانرا
بیابند در پیش آن چون بت پرستان در پیش بتان سجده

مینمایند ومقدس اردبیلی علیه الرحمه چه خوش فرموده
که از غایت حماقت نمیدانند که اکر در اوان جوانی در این
ارزو بلکه در زمان طفولیت در این تمنا بمیرند وبان پیری
نرسند از برای ایشان بهتر است وجمعی بیشتر این مطالب را
در نظر دارند وکاهست که این امور که بسبب تصوف و
باعث زندق وشید وعدول وتحرف ایشان در باطن نیز
میکردد وقلیلی از غایت نادانی ایشانرا خوب تصور میکنند
وایشانرا اولیاء الله میپندارند وطور وطریقهٔ اینها را
طریقه وطور انها میدانند واز نهایت بیخردی لاف
مریدی ایشان زده هوادار وباعث کرمی بازار این دکان
داران مکار وخود فروشان نابکار میکردند وکلینی رضوان
الله علیه در روضهٔ کافی روایت فرموده که هیچ کس نیست
که مردم را بسوی کمراهی وضلالت بخواند مکر انکه کسی را
میباید که پیروی او کند واو را اجابت نماید ودر جانب

هدایت چنین روایتی ندیدم وظاهرا علتش ان است که چون
حق تعالی فیاض وجواد مطلق است باید که بعد از بیان
خیر وشر از برای همه بشر هر که طالب بخیر باشد اسباب انرا
باو عطا فرماید اگر در ضمن ان مفسده که غالب بر مصلحت باشد
نباشد وچون این عالم عالم تکلیف وامتحان است وباید
که بخیر در ظرف نفس هر کس کمون دارد بروز کند واز غایت لطف
ومرحمت که بر بندگان خویش دارد بمحض اراده خیر ثواب انرا
بر اصل اراده مترتب میسازد اگر چه ان عمل نیاید وتا شر سر نزند
عقاب نمیفرماید ودر انجا که بمحض اراده ونیت عقاب میفرماید
باید که بعد از اتمام حجت باشد لهذا چنین مقرر فرموده
با انکه چون حق بنور خویش ظاهر وهویدا وبقوت و
توانائی خود برپا است ودر عین ضعف وناتوانی در نهایت
قوت وتوانائی است ودر بروز خود محتاج بهمدستی نیست
واما باطل چون او را در عین ظهور کمال اختفاء ودر حین

قوت

قوت وتوانائی غایت ضعف وناتوانی است احتیاج بمعین
ویاور دارد که او را یاری نموده این پیره زال بدحال را بزیور
لباس وخط وخال در نظر مستغرقان بحر ضلال هوا وهوس
جلوه دهد که او را بر عروس زیبای حق که جمالش خود دلرا
میبرد غالب گردانند ونمیدانند که جناب اقدس الهی میفرماید
که بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق
ولکم الویل مما تصفون یعنی که بلکه میزنیم حق را بر باطل تا
بود پس سر او را می شکند چنانکه بمغزش میرسد پس ناگاه
ان باطل نیست ونابود شونده است واز برای شما است
وای یا وادی دوزخ از انچه وصف میکنید ومفضل بن
عمر جعفی بخدمت امام جعفر صادق ع عرض کرد که جمعی از
علمای عامه که نزد ما هستند میگویند که چون حق تعالی
بنده را دوست دارد فرشته از اسمان برای رفعت شان
او ندا کند که خدا فلان شخص را دوست میدارد شما او را

دوست دارید پس دوستی او در دلهای مردم میافتد
و هر بندهٔ را که دشمن دارد ندا کنندهٔ از آسمان ندا میکند
که حق تعالی فلان شخص را دشمن میدارد شما او را دشمن دارید
پس دشمنی او در دلهای مردم میافتد چون این گفتم حضرت
راست نشست و سه مرتبه بدست خویش اشاره فرمود و
فرمود نه چنین است که ایشان میگویند ولیکن چون
حق تعالی بنده را دوست داشت مردم را در زمین وا
میدارد که بدشمنی او مشغول کردند و بد او را گویند
پس انها گناه کار شوند و موجب ثواب و اجر او شود و چون
بنده را دشمن دارد او را محبوب کرداند که مردم او را دوست
دارند که بناحق مدح او کنند و او و مدح کنندگان او
هردو گناه کار باشند بعد از ان جناب فرمود که کی در
نزد خدا محبوب تر است بود از یحیی بن زکریا و مردم با
او دشمنی کردند تا انکه او را کشتند و کی محبوب تر بود

درنزد خدا از علی بن ابی طالب ع و از مردم ان آزارها
کشید که میدانید و کی در نزد خدا محبوب تر بود ان
حضرت حسین بن علی علیهما السلم مردم او را آزار کردند
تا انکه او را شهید کردند **ششم** انکه گول نخورد بانکه
اینگروه دعوای کشف و کرامات میکنند زیرا که دروغ
میگویند وانچه کشف میکنند از دروغ ایشان در کشف
انست که ایشان هم همیشه در کشف علی را پست تر از ابو
بکر و عمر و عثمان میبینند چنانکه پیش ازین دانستی و دانستی
که وجه آن چیست و بر فرضی که دروغ نگویند وانچه را که ادعا
مینمایند ببینند از خبط دماغ است چنانکه مذکور شد
و کسی که در امامت کشفش غلط باشد که عرفان ان باعث نجات
است در چه چیز درست خواهد بود و بر فرضی که در بعض ادعاها
که میکنند صادق باشند چه دلالت بر خوبی ایشان
میکند و خود معترف اند که کشف با کفر جمع میشود چنانکه

پیش از این گذشت و بعد از این نیز خواهد آمد وجناب
اقدس الهی میفرماید که من کان یرید حرث الآخرة نزد
له فی حرثه ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وما له فی
الاخرة من نصیب یعنی هر که باشد که خواهش کشت آخرت
داشته باشد زیاد کنیم از برای او در کشت او و هر که
باشد که خواهش کشت دنیا داشته باشد میدهیم او را
از آن ونیست از برای او در آخرت هیچ بهره وملخص معنی
مراد آنکه هر که کاری برای آخرت کند در کار خویش توفیق
مییابد ومیامن برکتهای آن بروزگار او عائد میگردد
ودر آخرت حسنات او چندین برابر میشود و هر که کار او
از برای دنیا باشد از آن باو میرسد اما نه بر وجهی که
مدعای او باشد بلکه بقدر مقدر بمقتضای حکمت
ومصلحت وچون شیطان ثواب خود را در دنیا مییابد
واو را در آخرت هیچ بهره نخواهد بود ولهذا اعمال ریاکاران

وصاحبان

وصاحبان بدعت در دنیا چند روزی بمدد شیطان
نفعی بایشان میرسانند زیرا که خدای تعالی هیچ کار را بی
مزد نکرده است حتی کافران هند که زحمتها و ریاضتهای شاقه
از برای امور فاسده دنیا میکشند بمطلب خویش میرسند
چنانکه میگویند مثل آنکه خواهند که ایشان را کشف سفلیات
حاصل گردد میگردد ولیکن در آخرت محروم اند وگاه باشد
که مسلمانی از روی اخلاص خدا را سالها بندگی میکند
وخدا این را باو نمیدهد زیرا که مزد او را در آخرت ذخیره
فرموده ومصلحت او را در این نمیداند که در دنیا این را باو
عطا فرماید زیرا که غالب اوقات این معنی موجب عجب وکبر
او میشود و از خدا باز میماند حتی آنکه در حدیث ورود
یافته که ایمان مؤمن که بحد کمال رسید خدای تعالی
راه خواب دیدن را هم از او مسدود میگرداند اما نمیبینی که
جماعتی که نیت خود را از برای خدا خالص گردانیده اند

و اعمال را بجهة او بجا میاورند بیشتر اوقات در دنیا بر اعمال
ایشان ثمرهٔ مترتب نمیکردد تا مزد خود را در اخرت کامل
بیابند و در دنیا عمل ایشان اصیختر بغرضهای فاسدهٔ
دنیوی تر باشد و حضرت صادق ع فرموده که بدرستی که مؤمن
نیکی که میکند مردم او را شکر نمیکنند و نیکی او در میان
خلق مشهور نمیشود زیرا که چون از برای خدا میکند نیکی و
معروف او باسمان بالا میرود و در زمین پهن نمیشود و
نیکی و احسان کافر را شکر میکنند زیرا که معروف و نیکی
وی از برای مردم است و در میان مردم پهن میشود و
باسمان بالا نمیرود و مقبول درکاه الهی نمیکردد و از حضرت
امام موسی کاظم ع مرویست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله را کفران نعمت میکردند و شکر احسان آن
جناب نمینمودند با انکه حق نعمت و احسان بر قریش و عرب
و عجم داشت و کی معروف و نیکی وی بر خلق زیاده از آن جناب

بود

بوده و هم چنین ما اهل بیت را کفران میکنند و شکر نیکی و
احسان ما را در غایت نمیکنند و نیکان مؤمنان نیز چنین اند
که کسی احسانها و نیکیهای ایشان را شکر نمیکند و مقدس اردبیلی
علیه الرحمه فرموده که دیگر از جملهٔ طعنهائی که متوجه ایشان است
آنست که دعوای دانستن غیب کرده آنرا کشف نام میکنند
و از آن تمادی نموده نسبت دانستن غیب بکفار هند
میدهند و بعد از آن در ضمن حکایت فرموده که در کتاب
ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب و بعضی دیگر از کتابهای
شیعه مسطور است الحق خلاصهٔ مضمونش اینست که
جوانی بود از اهل جرجان و در کمال محبت نسبت بشاه
مردان ع و در مقام اسلام پایش استوار و بر محک ایمان
طلای ذاتش تمام عیار اگر چه از خواندن و نوشتن بی
بهره بود اما از عقائد دینیه و معارف یقینیه حظی
وافر و نصیبی کامل داشت و در خدمت علمای دین دار

بسر برده بود و دلائل ساطعه و براهین قاطعه بکوشش
بسیار خورده حسن عقیده‌اش در مذهب حق مرضی
و حمیده و درجهٔ یقینش در حقیت دین مستبین قریب
بمرتبهٔ علیای ابوذر و سلمان رسیده از غایت صلاحیت
که در دین داشت با آنکه ناخوانده و نانویسنده بود
همت بر الزام مخالفین میگماشت پیری صوفی با او
معاصر بود که در فریب دادن مردمان از شیطان مردود
گوی مسابقت میربود و هر جا که مینشست سخن از
جنید و شبلی و امثالهما در میپیوست و معجزات بسیار
و کرامات بیشمار بر خود و هر یک از ایشان میبست و
زبان بلافهای گزاف میکشود و بدعواهای دروغ و باطل
دلهای احمقان و سفیهان را میربود وقتی از اوقات در
مجلسی عظیم جوان شیعی را با پیر صوفی ملاقات اتفاق
افتاد پیر صوفی بطریق عادت در غرور و خدعت

باز کرد و در اقانه چنانکه شیوهٔ ایشان است بتقریر
مزوّرات و مزخرفات زبان دراز کرد تا گفتار ناهموارش
بمبحث مکاشفه انجامید و کلام خام ناتمام بدعوای
دانستن غیب رسانید جوان شیعی بدو رانوا در امده
گفت من شنیده‌ام که حضرت الله تعالی در کلام مجید
چند جا اشاره باین فرموده که غیب بغیر از او عظم
شانه کسی نمیداند پس کافر است کسی که قول خدا را رد
و سخن شما را باور کند واعجبا از سخت رویهای شما
قوم بیحیا که از خدا شرم ندارید و باین طور دعویها
زبان میگشائید و بان اکتفا نموده نسبت دانستن آن
بکفار هند و سند میدهید پیر صوفی گفت ما
دلیل داریم بر اینکه کافر و مسلمان غیب میدانند و
رازهای پنهان از لوح دل میخوانند جوان شیعی پرسید
که آن دلیل چیست و شاهد بر مدعای شما کیست پیر

صوفی گفت دل مسلمان مانند آبست و دل کافر مانند بول
چنانکه در این دو آب روی مینماید در دل کافر و مسلمان
چیزهای پنهان نقش می بندد و رازهای نهفته
صورت می پذیرد جوان شیعی برآشفت و گفت بر آن
دل و گل میباید شاشید که باین گونه گفتگوها خواهد
که طریقهٔ خود را درست کند و این طور مثالها را دلیل
بر حقیت مذهب خود سازد اهل مجلس سخت بخندیدند
پیر صوفی خجل و منفعل شده دم فرو بست و ذلیل و
خوار و حقیر و بی اعتبار رفته در کنجی نشست و فرموده
که ایضا این فقیر وقتی در مجلسی حاضر بود که سخن از این
طایفه و دعوای کشف نمودن ایشان می گذشت یکی
از خوش طبعان که در آن مجلس حاضر بود گفت چرا بی
انصافی میکنید این جماعت در دعوای کشف صادق اند
اما کشف ایشان از قبیل کشفی است که عمرو عاص نمود

در جنگ صفین در هنگام محاربه با حضرت امیر المؤمنین
علیه الصلوة والسلام و این جماعت دعوای کشف و کرامات را
از گوشه نشینان براهمه و ریاضت کشان هند کسب
کرده اند و چون بلاهت و حماقت آنگروه در کار دین
درجهٔ علیا دارد هر دعوی که ریاضت کشان ایشان
نموده اند و هر لاف و گزاف که زده اند آنفرقه از غایت
ابلهی باور کرده اند و تصدیق ایشان نموده اند بطریقی
که هر نادانی که بشنود پندارد که واقعی است که از اشهرت
داده اند و گوشه نشینان سنی هم بر آن منوال سلوک
نموده اند و مریدان ایشان نیز بطمع نان حلوا معجزات
بسیار بر پیران خود بسته اند و از کشف و کرامات نام
کرده اند و سفیهان آن را باور داشته اند هفتم آنکه
پیر و مریدی مطلق در میانه نباشد که آنچه خلاف شرع
خدا از پیر خود ببیند بر ارادت خود باقی باشد و هر که

در باب بد رفتاری پیر او سخنی گوید با او در مقام
عداوت باشد که این طور پیر مریدی از اختراعات این
طائفهٔ مبتدعه و سنیان است و این ملاعین این طریقه را
در مقابل حب فی الله و بغض فی الله قرار داده اند ولیکن
ز عشق تا بصبوری هزار فرسنگ است زیرا که حب فی
الله که معنی آن دوستی در راه خدا و بغض فی الله که ترجمهٔ
آن دشمنی در راه خدا است منظور و مطمح نظر غیر خدا
نیست که در دوستی و دشمنی چیزی ملاحظه نمیشود
مگر خدا و در آن قطع نظر از همه چیز میشود حتی خویشی
که مقتضی رأفت و مهربانی است و حضرت سید الساجدین
امام زین العابدین صلوات الله علیه در صحیفهٔ کامله
خویش که ملقب است بزبور آل محمد و انجیل اهل بیت
در باب صلوة بر حضرت رسالت پناهی میفرماید که
و مکاشفه کرد در خواندن بسوی تو خویشان خویش را

ومکاشفه

و مکاشفه پیدا کردن دشمنی است و جنگ کرد در
خوشنودی تو با خویشان خود که با ایشان تقوی
میتوانست جست و قطع نمود و برید در زنده کردانیدن
کیش تو رحم و قرابت خود را و نزدیکان را بر انکار ایشان
دور کردانید و دور از بر استجابت ایشان از برای تو
نزدیک کردانید و موالات و دوستی نمود در راه تو
با آنان که از همه کس دورتر بودند نسبت باو و معادات
و دشمنی کرد در راه تو با آنان که از همه کس نزدیکتر بودند
نسبت باو و هر مسلمی را برسول الله اقتدا لازم است و بعضی
از خرهای زمان بواسطهٔ بی اعتقادی بدین و شریعت
حضرت سید المرسلین یا بعلت مماثلت و جنسیت با اهل
عصیان و بدعت که نام خود را صوفی کرده اند بهمین
قناعت کرده مصاحبت و مجالست مینمایند و ایشان را
درویش مینامند و بمرتبهٔ در این باب مبالغه دارند

که جاهلانی را که بغیر از خوانندگی کردن و خوانندگی
شنیدن و زمزمه کردن کاری ندارند و بدیگر از گناهان
چون شرب خمر مشهور و معروف اند در مجالس بر خود بلکه
بر مؤمنین و مقدسین و علمای متدینین مقدم
میدارند و بدیدن و زیارت ایشان میروند و هیچ
تحقیق نمیکنند که اینجماعت بزیور معرفت الله و شناخت
پیغمبر و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین آراسته اند یا نه و بر احکام دین
مبین مطلع اند یا آنکه بالمره عاری و بیخبر اند بلکه
جستجو هم نمیکنند که بدانند که از اصطلاحات و اعتقادات
صوفیه خبری دارند و قواعد مذهب نادرست خویش را
درست میدانند یا نه و میگویند که داد حق را قابلیت
شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست و نمیدانند که
داد بداد و بیداد نیست بلکه بداد است و این داد را کجا
ثابت شد آری حرفهای زمانه را سکوت مرشدان در

حضور مردمان و مزخرفاتی که همه آن کفر و زندقه است
در خلوت با مریدان کافی است و بجهة فریب دادن ایشان
احتیاجی بمعرفت و استعداد نیست نعوذ بالله که کسی
بهم رسد که چیزی از علوم دینیه خوانده و بر پاره از
اصطلاحات صوفیه نیز وقوف یافته و دیده باشد
که داد خود در این دنیا که بهشت اوست خواهد داد و چه
قباحت از این بالاتر که دست ارادت حسن بصری
لعنه الله بر نمیدارند با آنکه احادیث در مذمت و بی
دینی او بسیار است و ابن ابی العوجاء بواسطه او دهری شد
چنانکه شیخ احمد بن ابی طالب طبرسی رحمه الله در کتاب
احتجاج از عیسی بن یونس روایت کرده است که ابن ابی
العوجاء از شاگردان حسن بصری بود بعد از آن از توحید
رو گردان شد باو گفتند که چرا مذهب صاحب خود را
واگذاشتی و در چیزی داخل شدی که اصل و حقیقتی

ندارد گفت صاحب من در دین تخلیط و فساد مینمود
یکی بتبر بقدر و یکی بتبر بجبر قائل بود پس نمیدانم او را که
مذهبی را اعتقاد داشته باشد که بران بماند باری اگر با
وجود انچه مذکور شد دست ازین طریقهٔ ناشایسته
بر نمیداری اختیار داری حق قبیل مؤمن آل فرعون در مقام
نصیحت با قوم خود سخنان چند گفت که خدا انها را در سورهٔ
مؤمن ذکر فرموده از انجمله فرموده انچه ترجمهٔ ان اینست که
گفت مرد مؤمنی از کسان فرعون که ایمان خود را میپوشانید
که ایا میکشید مردی را بانکه میگوید که پروردگار من خدا است
و حال انکه بتحقیق اورده است شما را حجتهای روشن
از جانب پروردگار شما و اگر دروغ گو باشد پس وبال دروغ
او بر خودش خواهد بود و اگر راست گو باشد میرسد
شما را پارهٔ از انچه شما را وعده میدهد بدرستی که
خدا راه راست ننماید انکس را که او مسرف کذاف کاذب و بسیار

دروغ گو باشد ای قوم و خویشان من از برای شما است
پادشاهی در امروز در حالتی که غلبه دارید بر مردم در
زمین پس ایا که یاری میکند ما را از عذاب خدا اگر
بیاید ما را تا انکه از او نقل فرموده که گفت فستذکرون
ما اقول لکم و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد یعنی
پس زود باشد که بیاد اورید انچه را که میگویم بشما و باز
میگذارم کار خود را بسوی خدا بدرستی که خدا بیناست
ببندگان خود و فرموده که فوقیه الله سیئات ما مکروا
و حاق بال فرعون سوء العذاب النار یعرضون علیها غدوا
و عشیا و یوم تقوم الساعة ادخلوا ال فرعون اشد العذاب
و ترجمه ان اینست که پس نگاه داشت او را خدا از بدیهای انچه
مکر کردند و رسید بکسان فرعون بدی عذاب و شکنجهٔ خدا
اتشی که عرض میشوند بران در بامداد و شبانگاه و در روزی
که قیامت برپا شود میفرماید بفرشتگان که در اورید کسان

فرعون طبیا انکه بکسان فرعون میفرماید که در ابتدای
کسان فرعون در سخت ترین عذاب و شکنجه و من نیز میکویم
آنچه را که مؤمن آل فرعون کفت و از جواب فرعون که خدا از آن
خبر داده که قال فرعون ما اریکم الا ما اری وما اهدیکم
الا سبیل الرشاد که ترجمهٔ آن این است که کفت فرعون که
نمینمایم شما را مکر آنچه میبینم و بآن اعتقاد دارم و راه نمینمایم
شما را مکر راه درست پروا نمیکنم زیرا که مقصودی ندارم
مکر اتمام حجت و امید دارم که خدا با من و مخالفین آنچه با
حزقیل و مخالفین کرد و میکند بکند و در اینجا کلام را ختم
مینمایم زیرا که طول سخن باعث ملال و موجب بدی حال است
با آنکه اکر کسی خود را از اغراض نفسانی و وساوس شیطانی
و دوستی جاه و منزلت و محبت اعتبار و دولت دنیای فانی
صافی و مصفی سازد و بدیدهٔ انصاف در آنچه در این رساله
مختصره بلکه در خاتمهٔ آن ذکر شده نظر کند از برای او کفایت

نموده او را بمنتهای مطلب و غایت مراد میرساند و اکر نعوذ
بالله پای لجاجت و عناد و اعتساف درمیان آید چیزی
چارهٔ آن نمیکند وفقنا الله و ایاکم لما هو السداد و عصمنا
من اللجاج و الفساد و الکفر و العناد و الالحاد فی العمل و
الاعتقاد بجاه محمد و آله الامجاد و الصلوة و السلام علیهم
الی یوم المیعاد

تم الکتاب بعون الملک الوهاب علی ید العبد الاقل الخاطی
الجانی ابن محمد علی لاردکانی اقل خلق الله و تراب اقدام عباد الله
زین العابدین در یوم جمعه بیست و سیم شهر ربیع الثانی
من شهور سنه ۱۲۳۹

ای برادر بحق [illegible] دعا بکن
[illegible]

